

حقیقت

مردم و کارزار فریب انتخاباتی

در خرداد سال ۷۶، بخش بزرگی از توده‌های مردم بپای صندوق های رای رفتند و از میان دو کاندیدای ریاست جمهوری که نظام اسلامی برایشان تعیین کرده بود، یکی را برگزیدند. در آزمون «اراده جمعی مردم» فرصت تجلی یافت تا از طریق آرای عمومی در میان دشمنان دیرینه خلق نماینده ای را جستجو و انتخاب کنند که خیال می کردند تجسم شایسته خواسته های آنان است. مردمی که در عطش دگرگونی و رهائی از نکت جمهوری اسلامی می سوزند، زنائی که هویت انسانی و شخصیت شان زیر فشار ستم و تحقیر و قوانین خفت بار اسلامی بریاد می رود و جوانائی که زندگی و حال و آینده شان بازبچه دست جماعتی وحشی و قرون وسطائی است، در شرایط نبود یک بدیل انقلابی که آگاهی لازم برای راه دگرگونی واقعی جامعه را جلوی آنان بگذارد، از میان دزدگان نظام کسی را «انتخاب» کردند. خاتمی، عنصری عمیقاً وفادار و مورد اطمینان نظام، تعلیم دیده در دامن مکتب و حکومت اسلامی، در زوروقی از وعده های دلخوشکنکه و تسلا بخش پیچیده شد و بمشابه منچی به خورد مردم داده شد. گله ای از بازجویان و شکنجه گران و امنیتی ها و فرماندهان پاسداران که سالها سرسختانه از «ولایت فقیه» حمایت کرده، فعالانه در شکنجه و اعدام کمونیستها و انقلابیون و بویژه در کشتار بزرگ زندانیان سیاسی در سال ۶۷ شرکت داشته، بی امان کارخانجات و موسسات آموزشی و ادارات را از هر عنصر مترقی و مبارز پاکسازی کرده بودند، در چهره روزنامه نگار و محقق و غیره رئیس جمهور خاتمی را همراهی کردند و جریانئی موسوم به دو خسر داد را

بقیه در صفحه ۲

ایران

جنبش کارگری

دورنماها و وظایف

بخش اول

صفحه ۱۴

اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی
انترناسیونالیستی
در دفاع از مبارزات عادلانه
خلق فلسطین

صفحه ۲۸



اطلاعیه درباره مبارزه قهرمانانه زندانیان سیاسی
و جنایات رژیم فاشیستی در ترکیه صفحه ۷
پیام به اعتصاب غذای
زندانیان سیاسی قهرمان در ترکیه صفحه ۸
عملیات دلاورانه ارتش چریکی حزب کمونیست
ترکیه (مارکسیست - لنینیست)
و مروری کوتاه بر زندگی ابراهیم گایاگانیا،
بنیانگذار این حزب صفحه ۱۳

پاسخ به خوانندگان

در توضیح طرح برنامه حزب کمونیست

درباره مجازات اعدام

صفحه ۱۸

پرسش و پاسخ پیرامون انشعاب اخیر «حزب کمونیست ایران»

صفحه ۹



را پایه ریختند. توده های مردم مورد استفاده قرار گرفتند و با گشاده دستی به آنان این حق داده شد که در بازی بزرگ قدرت میان دو گروه از استشارگران و ستمگران به سود یکی از آنان ستمگری کنند. البته مثل همیشه، مردم از این حق محروم بودند که بگویند ما هیچیک از شما را نمی خواهیم، ما دیگر نمی خواهیم تحت استعمار و ستم باشیم؛ و ما می خواهیم از شر همه شما خلاص شویم.

در آن زمان در میان غبار برخاسته از پیروزی «اصلاح طلبان» بر «متحجرین» و هیجانی که جامعه را سرمست کرده بود، تعداد نیروهائی که اهداف سیاسی رژیم را از کل این ماجرا، که چیزی بجز نجات حاکمیت در حال فروپاشی اش نبود، افشاء می کردند، اندک بود. اما واقعیات سریعاً آشکار شد. دیری نپایید که سرمستی ناشی از پیروزی «اصلاح طلبان» جای خود را به نومیدی نسبت به معجزات امامزاده نوظهور داد. قتل های زنجیره ای اتفاق افتاد و دگر اندیشان بار دیگر به مسلخ برده شدند. مردم انتظار داشتند که جریان «دو خرداد» پی قضیه را بگیرد و عاملان و آمران آن جنایات تکانهنده را بجای خود بنشانند. اما آن وقایع تراژیک ماستمالی شد و بسیاری از مردم آنرا بشابه خیانت به امیدهای خود تلقی کردند. خیزش دانشجویی تیرماه ۷۸ و موضعگیری آشکار خاتمی و دارودسته اش علیه شعارها و مبارزات رزمنده جوانان و دانشجویان، یکبار دیگر منافع مشترک کل هیئت حاکمه ارتجاعی را برملا کرد. حال بسیاری از کسانی که خود را به توهمات و فریبکاری انتخاباتی بند کرده بودند، با این واقعیت روبرو شدند که چه کسانی در کل در حاکمیت قرار گرفته اند. آنان با این واقعیت روبرو شدند که تمام ساختار قدرت و تمام روشهای سرکوبگرانه گذشته، بجای خود باقیست. بسیاری از مردم به تجربه دریافتند که مهم نیست چه کسی در مسند ریاست جمهوری و یا مقام های کلیدی دیگر این دولت قرار گرفته باشد؛ دستگاه مخوف امنیتی و ماشین سرکوب و اختناق برای رویارویی با هر خواست عادلانه توده ها کماکان آماده بخدمت است. چیزی تغییر نکرده بود و نمی توانست بکند. مردم راه تغییر را به اشتباه رفته بودند و زندگی اینرا ثابت کرد.

کارکرد انتخاباتی

استراتژی جمهوری اسلامی برای حفظ خود

براه انداختن مضحکه های انتخاباتی برای همه رژیم های ارتجاعی. چه در کشورهای مانند ایران و چه کشورهای امپریالیستی. کارکرد بسیاری دارد. ابزار مهمی است در دست ارتجاع برای هرز دادن انرژی و توان توده

ها و سرریز کردن آن در مجراهای تعیین شده توسط خودش. رژیم اسلامی از روز اول بروی کار آمدن، این استراتژی را پیگیرانه بکار برده است. آنزمان توده های مردم را در برابر فقط یک آلترناتیو «جمهوری اسلامی آری یا نه» قرار دادند و برای حاکمیت ننگین خود «آری» گرفتند و این کمونیستها بودند که به آنان «نه» گفتند، اهداف پلید حکام تازه به قدرت رسیده اسلامی را از کارزار ارتجاعی «آری یا نه» افشاء کردند و مردم را به تحریم انتخابات فرا خواندند.

اما برای رژیم اسلامی کارزارهای انتخاباتی و درگیر کردن مردم در جدال میان جناحین، در چند ساله اخیر جایگاه مشخص و ویژه ای یافته است. اگر در دوره ای جنگ ارتجاعی میان ایران و عراق، محصل اساسی رژیم اسلامی برای ساکت نگهداشتن مردم و چتر حفاظتی اش در برابر ناراضیاتی و اعتراضات توده ای بود؛ و اگر در دوران پس از پایان جنگ، وعده های بازسازی و فضای باز سیاسی چنین نقشی را ایفا می کرد؛ با به پایان رسیدن تاریخ مصرف آنها، و در مواجهه با بحرانی عمیق که سر تا پای جامعه را فرا گرفته بود، رژیم نقشه کار جدیدی را تدوین کرد.

جریان معروف به «دوم خرداد» مطرح کردن خاتمی با وعده و وعیدهای «اصلاح طلبانه»؛ پیش گذاشتن سیاست «آشتی ملی» برای کشاندن و متحد کردن قشرهائی از صفوف خلق، نقشه کار هیئت حاکمه برای ممانعت از فروپاشی نظامشان بود. مهمترین راه مهار و کنترل جامعه در مقابل خطر ناآرامی های توده ای و اعتراضات اقشار مختلف خلق که رژیم را در موقعیتی بسیار مخاطره آمیز قرار داده بود. این نقشه، «آسی» بود که رو کردند بلکه بگیرد و چند صیاحی بیشتر بمانند. دو جناح، لازم و ملزوم همدیگر؛ محتاج به یکدیگر، این سیاست را تواما با سرکوب و اعمال قهر و خشونت در جامعه به پیش بردند. برای هر دو جناح، این استراتژی طریقی بود برای ممانعت از اینکه مردم بطور کل امیدشان را نسبت بهر تغییری از جانب مرتجعین حاکم از دست بدهند. اما زمان درازی لازم نبود تا دستشان برای بسیاری از توده ها رو شود.

امروز رژیم در تدارک کارزار انتخاباتی ریاست جمهوری خرداد ۸۰ است. در موقعیتی اسفبارتر از سال ۷۶، بدون چیزی در چنته، با یک «دوم خرداد» آبروباخته و مفلوک و به هن هن افتاده. اما حاشا که دست از تبهکاری و فریبکاری بردارد. حجاریان این نظریه پرداز مرتجع دو خردادی موضعشان را صراحتاً جلو گذاشت؛ دیگر نه مشروعیت سنتی موجود است (یعنی مشروعیت آخوندهای بلند پایه که همواره در طول تاریخ نقش تعیین کننده ای برای تحکیم سلطه

ارتجاعی و به قهقرا بردن جامعه ایفا کرده اند)؛ نه مشروعیت کاریسماستیک (یعنی دیگر چهره «پروچنه ای» همچون خمینی جلال وجود ندارد که کسی برایش تره خرد کند)؛ تنها چیز که باقی مانده قانون اساسی است با فریبکاری انتخاباتی اش. شاید از این طریق بتوان مشروعیتی برای رژیم بدست آورد. پس باید همه تلاش را کرد تا وفاداری به این مضحکه ها ادامه یابد.

آیا می توان با رای

بر سیاست ها تاثیر گذاشت؟

هیئت حاکمه اسلامی می خواهد به مردم بقبولاند که با شرکت در انتخابات و رای دادن، نظام تا مغز استخوان فاسد و عقب مانده اش، تغییر خواهد کرد. اما این واقعیت ندارد. کل پروسه انتخاباتی توسط خودشان کنترل می شود. همان کسانی باعث و بانی عقب ماندگی این جامعه اند و تنها بر پایه فقر و بیسوادی و بیحقوقی اکثریت مردم می توانند به حاکمیت خود ادامه دهند. کارزارهای فریبکارانه انتخاباتی جانی است که مردم بدون گرداب سیاست هائی که این نظام می خواهد اجرا و اعمال کند، کشیده می شوند. فرصتی است برای هیئت حاکمه ارتجاعی برای کسب مشروعیت و کسب آبرو و وجهه. در جریان این کارزارها، رسانه های عمرمی، نظریه پردازان، روضه خوان ها و اراذل و اوباش وابسته به هر جناحی، سخت به تکاپو می افتند. هر یک تلاش میکند تا مدعی مورد نظر خود را بر تخت بنشانند و مدعی مورد نظر رقیب را بکنار بزنند. بقول خودشان «بهر تنور انتخاباتی» می دمند؛ تفاوت های میان خود با رقبا را به صحنه می آورند و صدام در گوش مردم می خوانند که «رای شما معلوم خواهد کرد که چه کسی انتخاب شود و جامعه چه سیاستی را پیش بگیرد». اما اینها دروغ است. اولاً، این رای مردم نیست که تعیین می کند چه کسی انتخاب شود. همه چیز از قبل تعیین شده و تصمیم گرفته شده است. یکی از چند عنصر نماینده همین نظام، حالا یا خاتمی یا فلان مرتجع دیگر، فرارست انتخاب شوند. بدیل دیگری موجود نیست. ثانیاً، درست است که میان بخش های مختلف هیئت حاکمه ارتجاعی تفاوتها می وجود است. مثلاً بین دو جناح اصلی رژیم اسلامی «اصلاح طلبان» و «سرسخت ها» در مورد اینکه راه نجات نظامشان از فروپاشی چیست و بهترین طریق برای کنترل مردم بطوری که بتوان کماکان سلطه مشتی انگل و جنایتکار را بر سرنوشت جامعه و مردم تضمین کرد، چه می باشد اختلاف نظر مهمی وجود دارد. بر سر این تفاوتها مرتجعین همدیگر را حتی ترور می کنند، اینرا کنار می گذارند آنرا سر کار می آورند؛ اینرا رسوا می کنند آن یکی را بالا می برند و غیره. برای هیچ یک از این عملیات هم از مردم رای نمی گیرند. اما

شمره آن فداکاری ها را مشتی مرتجع زالر صفت به یغما برده و جمهوری اسلامی را بنا کردند، هیچ تغییری در این واقعیت نمی دهد. تنها تاکیدی است بر اینکه اینبار نباید چنین شود. دیگر نباید اجازه داد تا همان کسانی که انقلاب مردم را دزدیدند و بروی خون مردم بساط نظام ارتجاعی خود را پهن کردند، باز هم چنین کنند.

هیچ چیز بجز انقلاب نمی تواند مسائل و معضلات جامعه ما را پاسخگو باشد. هیچ اقدامی از جانب هیئت حاکمه ارتجاعی نمی تواند از استثمار و ستم توده های وسیع در ایران مسامت کند. هیچ چیز با ارزش تر از این نیست که برای سازمان دادن یک انقلاب واقعی که زنجیرهای استثمار و ستم را از هم پاره می کند و نوید بخش آینده ای روشن و رهائیبخش است، نقشه بریزیم؛ بجنگیم و پیروز شویم.

زندگی تحت رژیم اسلامی حقایق بسیاری را برای توده ها روشن کرده است. سه سال و نیم تجربه دوم خردادی ها کانی بود تا ماهیت واقعی امور برای بسیاری از مردم روشن شود. اگر در خرداد سال ۷۶ کسی می گفت «سگ زرد برادر شغال» است بسیاری با ناباوری به او می نگرستند. اما زمان زیادی لازم نشد که زندگی واقعیات پیچیده مربوط به مبارزه طبقاتی را برای بسیاری از توده ها عریان کند. توده ها دغلكاری جناح های مختلف ارتجاع را دیدند و نتایجی گرفتند.

لوشون، آدیپ انقلابی چین، زمانی گفت: سگی که در حال غرق شدن است را نباید نجات داد، بلکه باید توی سرش کوبید تا غرق شود. جمهوری اسلامی سوقیت همان سگ را دارد. در آب غوطه ور است و هر صوجی او را بیشتر به غرقگاه نزدیک می کند. باید این جریان را تسریع کرد. مضحکه انتخاباتی ابزار مهمی است در دست جمهوری اسلامی برای به تعویق انداختن این روند. باید تلاشهای ارتجاعی شان برای سر جا ماندن را درهم شکست. نباید اجازه داد که نفس تازه کنند و یکبار دیگر سیاست شکست خورده شان را در خرداد آینده به آزمایش بگذارند. رژیم اسلامی شکست خورده و مستاصل است. فرصت تجدید قوا به از ندهیم.

انتخابات ۱۸ خرداد را تحریم کنید!

در کار انتخابات اخلال ایجاد کنید!

کارگران، زنان، جوانان محلات، دانشجویان و دانش آموزان مبارز با تهیه و بخش تراکت با شعار «رای ندهید! انتخابات را تحریم کنید»، آگاهی و سیاست مبارزاتی را میان مردم بپرازد؛ متحد شوید؛ و نقشه های رژیم را نقش بر آب کنید!

برای پیشبرد یک مبارزه انقلابی، برای سرنوینی این دغلكاران و آشغال های جامعه و برای ساختن یک جامعه نوین و انقلابی به اتحادیه کمونیستهای ایران (سربازان) بپیوندید.

که توسط کل نظام اسلامی با تمام قوانین و نهادهایش کنترل می شود. آنها می خواهند در این کارزارها مردم را تعلیم دهند که محدوده ها و چارچوب نظام را بمشابه تنها چیز ممکن و «واقعی» بینیرند و به آن گردن بگذارند؛ و تلاش می کنند تا مردم را با روش های سیاسی مفید بحال رژیم اسلامی (و نه مصاف طلبانه در برابر کل رژیم) تعلیم دهند. درست بخاطر همین است که نظام اسلامی، عاشقانه مردم را برای شرکت در انتخابات تشجیع می کند؛ و بخاطر این میلیونها میلیون از دسترنج مردم را صرف تبلیغات می کند. به این ترتیب بهتر می توانند مردم را بخورند!

امور واقعا چگونه تغییر می کند،

چه باید کرد؟

مبارزه و مقاومت مردم در برابر ستم هانی که بر آنان وارد می شود بسیار خوب و با ارزش است. تنها از طریق مبارزه و اعمال زور است که می توان تغییراتی به نفع خلق در جامعه ایجاد کرد. از طریق متحد شدن توده های وسیع مردم برای دستیابی به نظامی که واقعا بیان اراده خود آنان باشد. از طریق آگاه شدن به ماهیت سیاست ها و طرحهای پلید و ضد مردمی رژیم و مبارزه برای انشا و درهم شکستن آنها؛ و بالاخره از طریق برآه افتادن یک جنگ انقلابی تا به آخر که توده های ستمدیده تحت رهبری طبقه کارگر و حزب انقلابی آن، برای بدست گرفتن سرنوشت خویش، اعمال حاکمیت انقلابی خویش و برای ساختن جامعه ای نوین آنرا به پیش خواهند برد. این تنها طریق انجام تغییراتی واقعی و عمیقاً به نفع همه توده های مردم، است.

در انتخابات شرکت نکنید؛ برای برآه انداختن جنگ انقلابی تدارک بینید!

در پس این شعار، تاریخ و تجربه و تفکری انقلابی نهفته است. آیا چنین امری عملی است؟ آیا واقع بینانه است؟ هیچ چیز عملی تر و واقع بینانه تر از این نیست. اینرا تاریخ و تجربه مبارزه میلیونها توده ستمدیده در سراسر جهان اثبات کرده است. آیا نظام برده داری با شرکت بردگان در همه پرسی ملغی شد؟ خیر. این قیام بردگان بود که مهر آخر را بر ناعادلانه بودن آن نظام کوبید و آنرا بمشابه یک نظام تاریخی بزیر کشید. آیا مردم در ایران رژیم سلطنتی را با اینکه بزرگترین قدرت منطقه ای ارتجاعی و دارای حامیان قدرتمند امپریالیستی بوده، با شرکت در کارزارهای انتخاباتی و همه پرسی بزیر کشیدند؟ خیر. مردم مبارزه کردند؛ جانفشانی و قهرمانی های الهام بخش کردند؛ مرگ را تحقیر کردند و در برابر ارتش ارتجاع ایستادند، ترفندهای رژیم سلطنتی را انشاء و طرد کردند؛ و شاه را بزیر کشیدند. اینکه به دلیل ضعف نیروهای کمونیست انقلابی رهبری این مبارزات بدست مرتجعین اسلامی افتاد و

این تفاوت ها نیز تا جایی و محدوده ای اجازه دارند مطرح شوند که قرارست مردم را نسبت به امکان تغییراتی در جامعه در صبر و انتظاری پایان نیافتنی قرار دهند. در غیر اینصورت خیر. شالشا، رای مردم هیچ تاثیری بر سیاستهای جامعه و چگونگی اعمال آن ندارد. سیاست های اصلی و کلان که جامعه بر پایه آن می چرخد، روشن و تعیین شده است. طبقات ارتجاعی باید حاکم باشند؛ اسلام بمشابه وسیله ای برای سرکوب توده ها و نگهداشتن آنان در جهل و خرافه باید حریمش حفظ شود؛ سرمایه داران و زمینداران بزرگ و نهادهای رنگارنگ خون آشام مالی باید پوست مردم را بکنند؛ در کارخانه ها و مزارع و کارگاه های قرون وسطانی باید شیره جان مردم بحداکثر کشیده شود تا سود بیشتری نصیب گروهبندی های مختلف حاکم بشود؛ در پشت درهای بسته و دور از چشم مردم باید منابع و ثروت و دسترنج کشور و مردم به حراج پیش دول امپریالیستی و سرمایه داران غربی گذاشته شود؛ و غیره. توده های وسیع مردم هیچ حقی در دخالت بر سر این امور پایه ای که مساله مرگ و زندگی مردم است، ندارند. از مردم برای این امور هیچوقت رای گرفته نمی شود. و این ستمگری ها با حمایت محکم هر عالیجنابی که از درون همین نظام رو شود و بر مسند حکومت قرار بگیرد، ادامه خواهد داشت.

دائرة تکرار شونده انتخابات، یک تله

حال بیانید مساله را از دریچه دیگری نگاه کنید. از دریچه چشم کودکانی که بجای نشستن بر سر کلاس درس مشغول واکس زدن و سیگار فروختن در خیابانها هستند. از دریچه چشم دخترچه ای ۹ ساله که طبق قانون اسلامی و سنت محمد به شوهر پدوفیل (آزاردهنده جنسی کودکان) واگذار شده است. به کاندیداها و برنامه آنان از دریچه چشم میلیونها زن و دختر و پسر نوجوان که در کارگاههای قالببافی زندگی و جوانی شان آب میشود، نگاه کنید. از دید کارگرانی که ساعات دراز و تحت عقب مانده ترین شرایط کار و ایسنی وحشیانه استثمار می شوند و دست رنجشان برای ماهها پرداخته نمی شود؛ از دریچه چشم میلیونها دهقان فقیر و بی زمین که هرسال خانه خرابتر شده، بخاک سیاه کشانده میشوند. اگر از این زاویه - از زاویه دید توده زحمتکش که همه ثروتهای جامعه را تولید میکنند اما خود محرومتر از همه اند - نگاه کنید آنگاه روشن تر خواهد شد که تحت این نظام هیچ چیز برای توده ها موجود نیست. هیچ چیز! نه در چنته هیچ رئیس جمهوری از این نظام؛ نه در کل پروسه مضحکه انتخاباتی؛ نه در هیچ گوشه ای از این نظام.

سیاست های رژیم؛ انتخابات هایش با جناح ها و کارزارهایش، فقط دامی است مقابل روی توده ها. تله ای برای وقت خریدن. محلی است

مروری بر خیزش قهرمانانه جوانان خرم آباد

با اینکه چند ماه از خیزش یک هفته ای مردم خرم آباد می گذرد، اما این واقعه ای سپری شده نیست. هنوز مناقشات جناحی در حکومت بر سر دلایل بروز این وقایع و ارزیابی از آن ادامه دارد. چرا که آن خیزش زنگ خطری جدی را برای کل هیئت حاکمه اسلامی به صدا درآورد. دروسهای خیزش خرم آباد که مهمترین و برجسته ترین جنبش توده ای پس از جنبش دانشجویی تیرماه ۷۸ بود، از اهمیت سیاسی ویژه ای برای انقلابیون و مردم سراسر ایران برخوردار است.

ماجرای خرم آباد از برگزاری اردوی سالانه انجمنهای اسلامی عضو دفتر تحکیم وحدت دانشجویی آغاز شد. این نشستی حکومتی بود که هزینه ۱۶ میلیون تومانیش را ارگانهای دولتی تامین کرده بودند. علاوه بر سران دفتر تحکیم وحدت و برخی دیگر از مقامات دولتی دو خردادی، صدها نفر در این نشست شرکت کردند. بخشی از آنان از فعالین دانشجویی دفتر تحکیم بودند و بقیه را دانشجویانی تشکیل می دادند که به خاتمی و دوم خردادش پاور داشتند. این دانشجویان آمده بودند به حرفهای کسانی گوش کنند که مستقیم و غیر مستقیم دست شان به خون بهترین فرزندان مردم آغشته است، اما اینک درباره «آزادی و اصلاحات» داد سخن می دهند. این نشست از جوانب گوناگون تحت کنترل جناح دوم خرداد قرار داشت؛ جنبه عمومی نداشت و مردم خرم آباد حتی تا چند روز قبل، خبری از برگزاری آن نداشتند.

آنچه که به این اردو جایگاه ویژه داد، زورآزمایی در جناح بر سر برگزاری یا عدم برگزاری آن نشست بود. این مسئله برای طرفین، نمایش قدرتی مهم در سطح کشور محسوب شد. بگونه ای که هیچیک حاضر نبود هشدارهای امنیتی مبنی بر «بی دقتی در انتخاب خرم آباد بعنوان منطقه ای محروم و مسئله دار» را در نظر گیرد. تنش از زمانی شروع شد که مزدوران جناح موسوم به محافظه کار مانع ورود سروش و کدیور (از مدافعان تر دغلكارانه حكومت سكرلار دینی!!) به شهر شدند. این همراه بود با دستگیری و ضرب و شتم تعدادی از دانشجویان. بهمین دلیل، نارضایتی در بین دانشجویان بالا گرفت و خواهان اقداماتی برای مقابله با نیروهای انصار شدند. رهبران اردو با رفتن دستجمعی به فرودگاه و شکستن حلقه محاصره مخالفت کرده، دانشجویان را به تحصن در مقابل دانشگاه راضی کردند. این تحصن با وساطت مقامات انتظامی پایان گرفت.

روز بعد امام جمعه مرتجع خرم آباد در نماز جمعه، در دفاع از نیروهای انصار علیه اردوی دانشجویی موضع گرفت. او ردیالنه از خدمات حزب الله خرم آباد در سرکوب خلق ترکمن و خلق عرب و به قتل رساندن کمونیستها در بروجرد تجلیل کرد و برای دانشجویان و جناح مقابل خط و نشان کشید. سخنان او از صدا و سیمای استان پخش شد و بدینگونه بسیاری در جریان وقایع قرار گرفتند. هرزه گویی های امام جمعه شهر نتیجه عکس بیار آورد و فرمان بسیج جوانان شهر علیه نیروهای انصار شد. عصر همانروز درگیری میان جوانان انقلابی شهر و چماقداران انصار برآه افتاد.

نمک بر زخم

مضحکه نفرت انگیزی تحت عنوان «محاکمه متهمان پرونده قتل های زنجیره ای» آغاز شده است. پشت درهای بسته، حکام اسلامی بساطی به راه انداخته اند که فقط سر خودشان را گرم می کنند. اسم این را حتی صحنه سازی هم نمی توان گذاشت. نخست از وکلای خانواده قربانیان قتل های سیاسی پاییز ۷۷ خلع ید کرده یا به زندانشان افکندند؛ سپس جلوی برگزاری مراسم اعتراضی گسترده به مناسبت دومین سالگرد این قتل ها را گرفتند؛ و بالاخره مضحکه «دادگاه» را آغاز کردند تا به خیال خود مردم را مرعوب کنند و بگویند: زورمان می رسد و هر کاری که دلمان خواست می کنیم. باید فکر اینکه کارد دسته اش را ببرد و نظام اسلامی، سرانش را به سزای اعمالشان برساند، از سر بیرون کنید.

اما رژیم، ضعیف تر و درمانده تر از آن است که با این بازی کثیف، توهمی بر انگیزد یا ترسی ایجاد کند. درست برعکس! این مضحکه، داغ مردم را تازه می کند. توده ها با این واقعیت روبرو شده اند که دل بستن جناح «اصلاح طلب» هیئت حاکمه، وقت تلف کردن است. آنان دروغ های دو سال پیش خاتمی را به یاد می آورند که پرونده قتل های زنجیره ای را یک «پرونده ملی» می نامید و وعده پیگیری و انشای فوری همه جوانب آن را می داد. هر روز تعداد بیشتری از مردم در می یابند که آنان که تیغ در کف سعید امامی ها نهادند، آنان که حکم اعدام ده ها هزار زندانی سیاسی را صادر کردند، آنان که در ستایش سرکوب و کشتار کمونیستها و دیگر مبارزان به منبر رفتند یا قلم زدند، همه از یک قماشند، از هر جناح که باشند.

خانواده های قربانیان قتل های زنجیره ای به درستی مضحکه «دادگاه» را تحریم کرده اند. آنان با اقدام به موقع خود، راه هرگونه سوء استفاده رژیم را بسته و به مرتجعین حاکم اجازه نمی دهند که مشروعیت یا اعتباری برای این «دادگاه» دست و پا کنند. این اقدام، یک نتیجه مهمتر هم دارد: ایده تحریم و اعتراض فعال در مقابل طرح های انحرافی و فریبکارانه رژیم را تقویت می کند. این یک ضربه سیاسی است که نه فقط بر جناح موسوم به محافظه کار که سر رشته کار «دادگاه» را در دست دارد، بلکه بر کلیت رژیم وارد می آید. چرا که هر دو جناح جمهوری اسلامی بر سر دفاع از موجودیت نظام و مشروعیت خریدن برای آن در بین مردم، با هم متحدند و در این راه، به هر آنچه این نظام ارتجاعی و قانون اساسی و نهادهای اصلیش را حفاظت می کند، احتیاج دارند.

امروز بسیاری به این واقعیت پی برده اند که برگزاری مضحکه هائی نظیر این «دادگاه»، بدون توافق و همدستی هر دو جناح ناممکن است. بسیاری فهمیده اند که هدف اصلی رژیم حتی در کارزارهای انتخاباتی که عرصه رقابت و دعوا و درگیری جناح هاست، فریب مردم و تقویت و تحکیم کل ارتجاع حاکم است. بر منبای همین آگاهی، بسیاری از مردم به درستی تصمیم به تحریم انتخابات ریاست جمهوری اسلامی در خرداد ماه ۱۳۸۰ و بازیهائی از این دست گرفته اند. تحت این شرایط، حقیقتی که باید روشن تر از همیشه در برابر جامعه نهاد و بیش از پیش تبلیغ و ترویجش کرد این است که برای رهایی کارگران و دهقانان و زنان و جوانان و ملل ستمدیده، هیچ راهی جز سرنگونی قهرآمیز این نظام و دولت ارتجاعی به دست توده های مسلح تحت رهبری یک حزب کمونیست انقلابی وجود ندارد. باید جنگ درازمدت خلق را تدارک دید. حساب آمران و عاملان قتل های زنجیره ای که همانا طراحان و مجریان دو دهه کشتار و غارتند را فقط از این راه می توان کف دستشان گذاشت.

مرگ بر دشمن نسل جوان!

علیرغم دخالت نیروهای انتظامی، این درگیریها بصورت پراکنده تا پاسی از شب ادامه یافت. بدینسان مردم شهر همه با خبر شدند. غول خفته بیدار شده بود.

مقامات امنیتی و نظامی شهر با نگرانی و هراس شب را به صبح رساندند. روز بعد قالیباف فرمانده کل نیروی انتظامی کشور راهی خرم آباد شد تا در زمینه کنترل اوضاع و ختم اردوی دانشجویان تصمیم بگیرد. جناح موسوم به اصلاح طلب نیز بیکار ننشسته بود از یکسو نمی خواست در مقابل جناح رقیب میدان را خالی کند و از سوی دیگر در فکر کنترل اوضاع بود. می خواستند به آرامی غول را به درون بطری بازگردانند. پس کوشیدند به هر طریق که شده تظاهرات مردم در حمایت از دانشجویان را مهار کنند. همانروز، دانشجویان هنگام خروج از خوابگاه با سد نیروهای انتظامی و واحدهای ضد شورش مواجه شدند. دانشجویان کوشیدند با فشار راه را باز کنند اما چانه زنی های شان با نیروهای سرکوبگر نتیجه ای نبخشید و سرانجام آنان را مجبور به بازگشت به خوابگاه کردند.

عصر همانروز، چند هزار نفر به حمایت از دانشجویان راهپیمایی کرده بسمت استانداری رفتند. در آنجا نماینده خرم آباد در مجلس، معاون سیاسی استاندار و مشاور فرهنگی استاندار، که همگی وابسته به جناح خاتمی اند، مردم را به آرامش دعوت کرده، از آنان خواستند که دانشجویان را با دسته گل بدرقه کنند. زمانی که مردم شعار مرگ بر شاهزخی و بهاروند (نمایندگان وابسته به جناح راست) سر دادند، آنان میمون وار به تقلید از خاتمی پرداخته، گفتند: «ما اصلاحات می خواهیم نه مرگ»، «ما آزادی را کنار دین می خواهیم»!! سپس به خیال خود ختم تظاهرات را اعلام کرده از مردم خواستند که بدون مجوز هیچگونه راهپیمایی صورت ندهند.

اما بخشی از جمعیت که حضور جوانان در میان آنان چشمگیر بود تظاهرات را ادامه دادند و با سر دادن شعارهای تند و رادیکال علیه سران جمهوری اسلامی بسمت خوابگاه دانشجویان رفتند. در آنجا با صف نیروهای انتظامی روبرو شدند. هزاران تظاهر کننده تلاش کردند صف را شکسته به دانشجویان پیوندند. درگیری با نیروهای انتظامی آغاز شد. دیگر کاری از دست چماقداران انصار بر نمی آمد. نیروهای انتظامی، ظاهر بیطرفانه خود را کنار گذاشتند و در مقابل مردم قرار گرفتند. بدلیل ضعف قوای انتظامی محلی

نیروهای ویژه سرکوب از تهران و مناطق دیگر به خرم آباد فرستاده شد.

این درگیریها تا نیمه شب ادامه داشت و فردای آنروز کل شهر را فرا گرفت و به زد و خوردهای مسلحانه میان مردم و مزدوران رژیم و ضرب و شتم بسیاری از دانشجویان هنگام بازگشت از خرم آباد منجر شد. در جریان وقایع خرم آباد، حدود ۴۰ تن از مردم زخمی، دهها نفر دستگیر و چند مأمور انتظامی نیز کشته و زخمی شدند.

دو روحیه و دو برخورد متضاد؛

دو سیاست و دو روش متضاد

اگرچه در ابتدا، صف «اصلاح طلبان حکومتی» و صف مردم قاطبی بود اما با پیشرفت مبارزه این دو صف هرچه بیشتر از هم فاصله گرفتند. جناح دوم خرداد تمام تلاش خود را بکار گرفت تا در اقدامات هماهنگ با جناح دیگر این خیزش را مهار و سرکوب کند.

در این وقایع عملاً دو صف مبارزاتی مجزا از هم شکل گرفته بود. یکسو صف مردم عاصی و به تنگ آمده از جور و ستم و چپاول حکومت مذهبی؛ سوی دیگر صف دانشجویانی که اختیار خویش را به رهبران مرتجع دوم خردادی سپرده بودند. این دو صف از نظر روحیات، سیاستها و شعارها و روشهای مبارزاتی بکلی با یکدیگر فرق داشتند. یکی با مبارزه ای رادیکال و روحیه ای جسور و پر شور و تعرضی می خواست حق خود را بستاند و دیگری با مسالمت جویی و مظلوم نمایی می خواست حقی به او اعطاء شود. یک صف بیان قاطعیت و جسارت بود، صف دیگر بیان تردید و تزلزل. یکی در شعارهایش خواهان مرگ و نابودی دشمنان مردم می شد، دیگری در دفاع از خاتمی شعار سر می داد. یک صف بیان نفرت از دشمن بود، یک صف بیان توهم به دشمن. مردم شعار می دادند: «مرگ بر دشمن نسل جوان!»؛ «مرگ بر انصار جنایت!»؛ «انصار دلش چی می خواد، پاتک لری می خواد!»؛ در مقابل، دانشجویان گرد آمده حول دفتر تحکیم وحدت شعار می دادند: «امیر کبیر ایران، خاتمی قهرمان!»؛ «حسین حسین شعار ماست خاتمی افتخار ماست!»؛ «دانشجو می رزمد، انصار می لرزد!»

در خیزش خرم آباد، توده های انقلابی به وظیفه خود عمل کردند؛ به حمایت از دانشجویان برخاستند و شعار دادند «دانشجو، دانشجو حمایتت میکنیم!»؛ «حمله به

دانشجویان مهمان محکوم است!» توده ها تلاش کردند به دانشجویان به پیوندند و امنیت شان را تامین کنند. اما از صف دانشجویان، شعار «تشکر، تشکر» یا «امنیت دانشگاه تکلیف این نظام است!» شنیده می شد و تلاشی برای پیوستن به صفوف مردم و دفاع از شعارها و خواسته های مردم صورت نمی گرفت.

سیاستهای متضاد به ناگزیر روشهای مبارزاتی متضاد را به همراه دارد. دانشجویان عضو دفتر تحکیم وحدت مدام در حال چانه زنی با مأموران انتظامی و مذاکره با مقامات بودند؛ اما مردم حرفشان را در نبردهای خیابانی زدند. جوانان انقلابی شهر ابتکار عمل را بدست گرفتند و انصار حزب الله را گوشمالی دادند و به زد و خورد با مأموران انتظامی پرداختند. جنگ و گریز خیابانی را با مهارت پیش بردند و از بکار بردن خورشت انقلابی و دست بردن به سلاح ابائی نداشتند. به بانکها و مراکز دولتی (چون اداره تعزیرات و آموزش و پرورش که سمبل اعمال فشار و دشمنی با جوانان است) حمله بردند. با تخریب ترانس برق، محل درگیریها را در تاریکی فرو بردند و بدینسان در کار قوای ویژه انتظامی اخلال بوجود آوردند. آنان جسورانه برای حصاد سلاح به یک پاسگاه انتظامی یورش بردند. با استفاده از بلندبهای شهر، به سمت مأموران انتظامی تیراندازی کردند، یک مأمور انتظامی را به قتل رساندند و چند نفر را زخمی کردند. به گفته فرمانده نیروی انتظامی لرستان «تیرها همه به گردن و شکم مأموران اصابت کرد.» یعنی دقت تیراندازی بالا بود و نشان می داد که در میان خلق لر کماکان تیراندازان خوبی وجود دارند و به هدف می زنند. دست شان خوش!

اگرچه این خیزش مانند بسیاری از خیزشهای خودبخودی توده ای به ناگزیر فروکش کرد، اما زمینه را برای خیزهای بلندتر آتی در این منطقه یا سایر مناطق ایران مساعد کرد. پاییای تکامل این مبارزه، ضربات جدی به توهماتی که نسبت به جناح دوم خردادی در میان خود مردم وجود داشت، وارد آمد.

در مقابل، دانشجویان شرکت کننده در اردو، با دنباله روی از رهبران دوم خردادی، به اصامزاده ای دخیل بستند که نه تنها معجزه ای نداشت بلکه بیشتر موجب دردسرشان بود. به نصایح رهبران مرتجع می گوش دادند که برخی شان به سرعت خود را از مهلکه دور



کردند و برخی دیگر برای اینکه سر و ته قضیه را بهم آورند به زد و بند با جناح دیگر و قوای سرکوبگر پرداختند و حتی ذره ای به منافع این دانشجویان فکر نکردند. علیرغم مخالفت دانشجویان با ختم اردو، آنان را در معیت ماسوران انتظامی راهی شهرهای شان کردند. همان ماسورانی که در هماهنگی با نیروهای انصار در مسیر بازگشت، آنها را مورد سرکوب وحشیانه قرار دادند. بسیاری از دانشجویان مورد ضرب و شتم قرار گرفتند و تعدادی دستگیر شدند. با اینکه دانشجویان دانشگاه اهواز قول داده بودند که قصد رفتن بر سر مزار عزت ابراهیم نژاد (یکی از جانباختگان کوی دانشگاه) (۱) را ندارند، بارها با سنگهای بزرگ ماشین شان در مسیر جاده پلدختر مورد حمله قرار گرفت تا امکان سقوطش را به دره فراهم بیاورند.

کل این ماجرا بروشنی فرق میان نبرد جسورانه، با تقاضای ملتسمانه را نشان داد. فرق میان سرنوشت خود را بدست گرفتن با اختیار خود را به دشمن سپردن؛ مبارزه کردن برای منافع اکثریت مردم با مبارزه کردن برای منافع محدود یک جناح از اقلیت حاکم؛ و بالاخره فرق میان کشته و زخمی شدن در راه منافع توده ها با گوشت دم توپ جناح دوم خرداد شدن! مسئله این نیست که جوانان خرم آباد از سرشت ویژه ای بودند یا صرفاً بخاطر زندگی در یک منطقه محروم و فقر و محرومیت شدید از دانشجویان قاطعتر عمل کردند. مسئله این است که ذهن این جوانان با سزخرفات فریبکارانه دوم خردادی پر نشده، مانند دانشجویان عضو دفتر تحکیم وحدت فکر و روحشان را تسلیم این فریبکاریها نکرده اند.

دو جناح حکومتی و خیزش خرم آباد

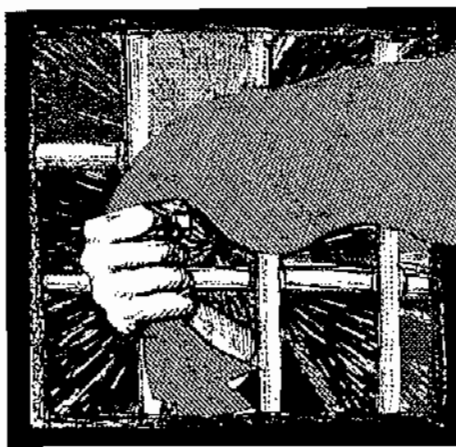
بطور کلی جمهوری اسلامی در سرکوب خیزش خرم آباد دچار محدودیت معینی بود. رژیم نمی توانست بدون دردسر و بی خیال دست به سرکوب خونین و آشکار توده ها بزند؛ چون به راستی از تاثیرات تکان دهنده چنین جنایاتی بر کل جامعه هراس داشت. با وجود این، دو جناح حکومتی نهایت همکاری و هماهنگی را برای مهار و سرکوب این خیزش انجام دادند. فی المثل سریعاً و مشترکاً ختم اردو را اعلام کردند. دفتر تحکیم وحدت، حتی طی اطلاعیه ای خواهان شناسائی و محاکمه کسانی شد که به سمت مامورین انتظامی شلیک کرده بودند. اما هیچیک از دو جناح نمی توانست نسبت به تاثیرات تکان دهنده خیزش خرم آباد بی اعتنا باشد. بررسی علل این واقعه به یک مسئله مهم مورد اختلاف در بالاترین سطوح رژیم اسلامی تبدیل شد. هر جناح، هیئت تحقیق خود را تشکیل داد و

به خرم آباد فرستاد. هر یک از این هیئت ها (یکی از جانب شورای امنیت ملی و دیگری از جانب مجلس) در گزارش نهانی خود تلاش کرد تقصیر را به گردن جناح مقابل بیندازد. رقیبان حکومتی کوشیدند از این واقعه علیه یکدیگر استفاده کنند و سیاستهای طرف مقابل را باعث و بانی خیزش خرم آباد معرفی کنند. اما مضمون اصلی تحقیقات آنها را مسئله مهمتری تشکیل می داد: این که چگونه باید مناقشات بین خود را اداره، و مناسباتشان را تنظیم کنند که محرک به خیابان کشاندن مردم نشود. بی جهت نیست که هیئت تحقیق مجلس که وابسته به دوم خردادی هاست هدفش را «ریشه یابی و یافتن راه کار و جلوگیری از بروز حوادث مشابه» اعلام کرده، در گزارش خود نوشته که: «چرا یک بحران و یا حادثه کوچک که با درایت مسئولین سیاسی، امنیتی و انتظامی می توانست به راحتی مهار شود، در پیش چشم مسئولین سیاسی، امنیتی و انتظامی قابلیت این را می یابد که به تدریج رشد کرده و تبدیل به بحرانی بزرگ و یا بستر ساز اغتشاش گردد، به طوری که امنیت عمومی و حاکمیت نظام در برهه ای از زمان و مکان نقض گردد.»

این جانیان در بررسی وقایع خرم آباد تاکید داشتند که در قوانین سرکوبگرانه جمهوری اسلامی در قبال مردم نارسانی موجود نبود، بلکه اشکال نحوه بروز اختلافات بین جناح های حکومت بود که جرقه این بحران را زد. در عین حال نتوانستند زمینه های عینی گسترش یابی این خیزش را کتمان کنند: «مشکلات اجتماعی منطقه، مشکلاتی از قبیل بیکاری، فقر، محرومیت منطقه، عامل شعله ور شدن حرکتیهای اعتراضی کور به ویژه جریان عصیان گونه رخ داده در انتهای روزهای شنبه و یکشنبه بوده است. اما

تاثیری در شروع ماجرا نداشته است و فضای اجتماعی شهر قبل از شروع اردو را نمی توان یک فضای ملتهب و آماده انفجار توصیف کرد.» و البته ابراز رضایت کردند که: «ردپایی از عناصر سازماندهی شده ضد انقلاب در آشوبها دیده نمی شود هر چند براه افتادن عناصر ضد نظام و عصیانگر در وقایع روزهای شنبه و یکشنبه بدون سازماندهی خاص، از نقاط برجسته ماجراست.» اما نقطه قوت برجسته خیزش خرم آباد (یعنی حضور قدرتمند توده های خشمگین علیرغم فقدان یک رهبری انقلابی)، برخی از دورانیشان حکومتی را به چاره جویی واداشته است. بویژه آنکه چنین وقایعی، فریبکاری و بی فایده بودن وعده های جناح دوم خرداد را بیش از هر زمانی آشکار می کند، برده های توهم نسبت به آنان را بیش از پیش پاره می کند، اعتقاد به شیوه های مبارزاتی مسالمت آمیز را زیر سوال می برد. از این رو، فردای وقایع خرم آباد افرادی از این جناح زمره کردند که بهتر است دوم خردادیها از حکومت خارج شوند و چهره اپوزیسیون رسمی بخود بگیرند؛ شاید بتوانند با ارائه چهره و شعارهای جدید جنبش رو به رشد توده ای را بزیر پرچم خود کشانده، نهایتاً آن را مهار کنند. باید تاکید کنیم که چنین تدبیری اگرچه کنترل بحران را دنبال می کند، لیکن می تواند به شدت بحران آفرین باشد و حتی جرقه آشوبهای بزرگتر را در سراسر کشور بزند.

همینا توری از فرصتهای انقلابی که در راه است وقایع خرم آباد بازتابی از صف بندیهای سیاسی موجود در جامعه و شکنندگی اوضاع است. این وقایع نشان داد که چگونه تضادهای میان جناحهای حکومتی، علیرغم تعامیلاتشان، می تواند شرایطی را بوجود آورد که کنترل اوضاع را از دستشان خارج سازد، توده ها را به خیابان بکشاند، موجبات شکل گیری یک



اطلاعیه درباره مبارزه قهرمانانه زندانیان سیاسی و جنایات رژیم فاشیستی در ترکیه

زنان و مردان آزادیخواه!

بعد از گذشت بیش از دو ماه از اعتصاب غذای نامحدود زندانیان سیاسی در زندانهای ترکیه، سرانجام رژیم فاشیست این کشور تصمیم گرفت با هجوم سراسری این مبارزه را سرکوب کند. مزدوران مسلح با انواع تسلیحات به زندانهای مختلف حمله ور شدند، ساختمان ها را به آتش کشیدند، حداقل ۴۰ نفر از انقلابیون اسیر را به قتل رساندند؛ خانواده های زندانیان سیاسی و مبارزانی که در برابر زندان در حال تظاهرات بودند را وحشیانه سرکوب کرده، بیش از ۶۰۰ نفرشان را دستگیر کردند. رژیم ترکیه که از تاثیر مقاومت قهرمانانه زندانیان سیاسی بر توده های مردم و نیز بر افکار عمومی جهان به وحشت افتاده، دست به این جنایت بزرگ زده تا کار را یکسره کند. اما بدون شک، این کشتار بر آتش خشم و کینه مردم نسبت به مرتجعین حاکم می دمد، و همدلی و همبستگی توده ها در کشورهای مختلف را با انقلابیون اسیر و راه و آرمانشان مستحکمتر می کند.

کشتار زندانیان سیاسی، چهره کریه رژیم ترکیه را بیش از پیش برملا می کند. اما خونی که از پیکر توده های مردم و کمونیستها و انقلابیون در ترکیه جاری است، فقط سند جنایت این هیئت حاکمه فاشیست نیست. ارباب و حامی این جنایتان، امپریالیستهای آمریکایی و اروپائینند که منافع اقتصادی و سیاسی و نظامی عظیمی در ترکیه دارند. ترکیه یکی از اعضای پیچمان تجاوزکار ناتو به شمار می آید و قرار است بطور رسمی به «اتحادیه اروپا» بپیوندد. آنچه در ترکیه می گذرد، گواه دیگری است بر این واقعیت که دفاع قدرتهای امپریالیستی از «دموکراسی و حقوق بشر»، فریبی بیش نیست. وای به حال کسانی که برای کسب رهایی از شر مرتجعین ستکار، به وعده های این جنایتکاران بزرگ امید می بندند.

اعتصاب غذای زندانیان سیاسی از اهمیت بسیاری برخوردار بود. این مبارزه در شرایطی آغاز شد که مردم به یک مرکز انقلابی الهام بخش به شدت نیاز داشتند. به ویژه اینکه، رژیم ترکیه از جریان دستگیری عبدالله اوجلان رهبر «حزب کارگران کردستان» (پ کا کا)، و ضعف نشان دادنها و نظرات تسلیم طلبانه و سازشکارانه ای که جلو گذاشته، به حداکثر استفاده کرد تا توده ها و روشنفکران انقلابی و مترقی را مرعوب و دلسرد کند. رفقای حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست - لنینیست) که طی سالهای اخیر، مبارزه مسلحانه انقلابی را در آن کشور آغاز کرده اند، چنین نتیجه گیری کردند که امروز زندان باید بار این مسئولیت را به دوش گیرد و به یک منبع الهام و آموزش انقلابی برای نسل جوان انقلابی و کل توده ها تبدیل شود. ابتکار اعتصاب غذای زندانیان سیاسی نیز عمدتاً با این رفقا بود که در اتحاد با مبارزان اسیر از چند تشکل انقلابی و مترقی دیگر به اجرا گذاشته شد.

مبارزه رادیکال را فراهم آورد و مردم به زبان اسلحه با حکومت سخن بگویند.

خیزش خرم آباد نمونه ای فشرده از مختصات شکل گیری اوضاع انقلابی در دوره کنونی نیز هست. نشان می دهد که توده ها در وضعیتی قرار دارند که می توانند از کوچکترین اعتراض لیبرالی سود جویند، اما با جسارت و رزمندگی از روی معترضین لیبرال رد شوند، و به روشهای مبارزاتی متفاوتی از آنان دست یازند.

اما مهمترین درسی که خیزش خرم آباد برای مردم سراسر ایران دربرداشت این بود که جواب مشت را باید با مشت داد. فقط با زبان سلاح است که می توان با این حکومت سخن گفت. هر چقدر این پاسخ قدرتمندتر، موثرتر، قاطعتر و سازمان یافته تر باشد، امکان عقب راندن دشمن و پیروزی بر آن امکانپذیرتر می شود. این درسی است که باید فراگیر شود.

مضافاً، این خیزش نشان داد که احتمال بروز وقایع ادامه داری مشابه خرم آباد در گوشه و کنار کشور در شهرهای کوچک و متوسط و نواحی دور از مرکز - آنجا که رژیم از نقطه نظر نظامی بالنسبه ضعیف است - وجود دارد. مسلماً از دل این مدرسه های جنگ، درس آموختگان خوبی بیرون می آیند که مستعد پذیرش آگاهی و تشکل کمونیستی و به دوش کشیدن بار جنگ خلق اند.

رویدادهای خرم آباد نشانه ای قدرتمند از فرصتهای انقلابی است که در افق نمایان گشته است. فرصتهایی که هر آن می تواند به شکل اوضاع انقلابی در این یا آن گوشه کشور و حتی سراسر کشور ظهور یابد. اینکه از چنین فرصتهای انقلابی استفاده شود یا خیر؛ اینکه فداکاری توده ها ثمر دهد یا نه؛ اساساً به تلاشهای آگاهانه و سازمانیافته انقلابیون کمونیست بستگی دارد.

۱) عزت ابراهیم نژاد، شاعری جوان و مبارزی پر شور و فعال در عرصه جنبش دانشجویی بود. او که پس از فارغ التحصیل شدن دوران سربازی را می گذراند، هر گاه از برنامه تظاهرات یا میتینگ دانشجویی با خبر می شد، به سرعت خود را به آنجا می رساند. مزدوران دستگاه امنیتی جمهوری اسلامی، عزت را به عنوان آزاداندیشی که بر جوانان پیرامون خود تاثیر بسیار داشت، شناسایی کرده بودند. در جریان تهاجم به کوی دانشگاه، در تیرماه ۱۳۷۸، جلادان فرصت را غنیمت شمرده، بعد از آنکه کتف و دنده اش را شکستند، با شلیک گلوله ای در چشم چیش او را به قتل رساندند. مجموعه اشعار و شرح زندگی عزت ابراهیم نژاد از زبان یاراناش در کتابی تحت عنوان «به آسمان» منتشر شده است. یادش گرامی باد.

رژیم ترکیه با آگاهی از نقش و تاثیر سیاسی زندانها، کوشید طرح های سرکوبگرانه مختلفی را عملی کند. منجمله تلاش کرد با تحمیل سیستم های مدرن اسارت به زندانیان، امکان تماس مستقیم فرد زندانی با محیط خارج از سلول، و امکان تشکل و مبارزه دستجمعی زندانیان را از آنان سلب کند. اعتصاب غذای زندانیان در اساس، علیه ایجاد زندانهای ویژه جدید آغاز شد. همانطور که در گزارش سازمان «عفو بین الملل» آمده، اسارت در این زندانهای ویژه، به معنای تحمل یک شکنجه روحی بیسابقه است. این شکنجه سنگین، به شکل روزمره و «نامرنی» بر زندانی اعمال خواهد شد.

طی دو ماه اخیر در اروپا، یک سلسله تحصن، تظاهرات و میتینگ در پشتیبانی از اعتصاب غذای زندانیان سیاسی بر پا شده است. هواداران اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) نیز در کنار رفقای حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست - لنینیست) که با ما در «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» (مرکز سیاسی و تشکل متحد مائونیستهای جهان) همسنگرند، در این مبارزات شرکت جسته اند. اینک در پاسخ به جنایات رژیم ترکیه در زندانها، این مبارزات باید اوجی تازه بیابد. نباید به مرتجعین اجازه داد که طرح های سرکوبگرانه خود را به زور گلوله و تانک عملی کنند. خواسته های زندانیان سیاسی بر حق است. باید این خواسته ها هر چه رساتر در همه کشورها طنین افکند و هر چه گسترده تر از آنها حمایت شود. ما همه عناصر و تشکلات انقلابی و مترقی و آزادیخواه، به ویژه رفقا و یاران مبارزی که خود تجربه اسارت در سیاهچال های جمهوری اسلامی را از سر گذرانده اند، فرا می خوانیم که فعالانه تر از پیش به این مبارزه بپیوندند. رژیم زندانیان سیاسی در ترکیه، رژیم ماست. ارتجاع و امپریالیسم، در سراسر جهان، دشمنان مشترک ما هستند.

مرگ بر ارتجاع و امپریالیسم!
مرگ بر رژیم فاشیستی ترکیه! مرگ بر جمهوری اسلامی!

درد بر زندانیان سیاسی و مبارز در ترکیه!
برای اطلاع از اخبار مبارزه زندانیان سیاسی در ترکیه و آخرین تحولات آن، تاریخ و نحوه شرکت در آکسیونهای اعتراضی در کشورهای مختلف، و اعلام همبستگی با این مبارزه، با شماره فکس زیر تماس بگیرید: ۰۰۴۴۲۰۷۲۴۹۳۵۰
اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) - ۲۱ دسامبر ۲۰۰۰

پیام به اعتصاب غذای زندانیان سیاسی قهرمان در ترکیه

این پیام در اوایل ماه دسامبر به رفقای زندانی سیاسی که اعتصاب غذای خود را در زندانهای ترکیه آغاز کرده بودند ارسال شد و توسط رفقای حزب کمونیست ترکیه (م - ل) بدست آنان رسید.

درود به رفقای قهرمان در سیاهچال های رژیم ارتجاعی ترکیه،
به همه مبارزان سازش ناپذیری که هفته هاست در اعتصاب غذا بسر می برند،
به همه کسانی که پرچم انقلاب، پرولتاریا و خلق را در سنگرهای درخشان نبرد به اهتزاز درآورده اند،
به رفقای زندانی از حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست - لنینیست) که همسنگران ماتویست ما در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی اند.

رفقا،

غریب سرخ شما در جهان طنپین انداز شده و چهره کریه هیئت حاکمه مرتجع و نوکر امپریالیسم را بیش از پیش افشاء کرده است. می خواهند صدایتان را خاموش کنند؛ یک روز با شکنجه و اعدام؛ روز دیگر با آدم ربائی و مفقودالاثر کردن؛ یک روز با جوخه های مرگ و اعدام های غیر رسمی در خیابان و محل کار؛ و امروز با تحمیل ایزولاسیون و سکوت و مرگ تدریجی در زندانهای تابوتی.

و شما به آتش اعتراض دامن زده اید تا بار دیگر با برانگیختن ستمدیدگان در ترکیه و افکار عمومی مترقی در جهان، این تلاش های ارتجاع را عقیم گذارید.

رفقا،

غریب سرخ شما با صدای خوش گلوله های چریکهای کمونیست در کوه های کردستان زخمی - اما استوار - در هم می آمیزد و بر جان ژنرال ها و بوروکراتها و تکنوکراتهای فاشیست حاکم (خواه «لاتیک» باشند، خواه مذهبی) آتش می افکند. غریب شما با غرش رعدآسای جنگ خلق در پرو و نپال همراه می شود و لرزه بر پیکر قدرتهای امپریالیستی می اندازد. صدای شما به جهان اعلام می کند که توده های خلق در ترکیه و فرزندان کمونیست و انقلابی آنان به امپریالیسم یانکی و نوکرانش اجازه نخواهند داد که این پایگاه نظامی را برای کنترل و سرکوب مبارزات خلقهای منطقه و جلوگیری از برآمد موج نوین انقلاب جهانی که در راهست، تقویت و تحکیم کنند. اجازه نخواهند داد که ثبات و آرامش دلخواه دشمنان مردم را در این خطه برقرار کنند.

رفقا،

شما پرچم انترناسیونالیسم پرولتری را به سیاهچال ها بردید. ما همیشه به تصویر زنده و گویای شما که در سلولها شعار دفاع از جان رفیق گونزالو (رهبر حزب کمونیست پرو) را آویخته بودید و همستگی با این کارزار جهانی را اعلام می کردید، نگاه می کنیم. به خاطر می آوریم که چگونه این مبارزه را با دفاع از رفیق فلیسیانو از رهبران کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو که در اسارت بسر می برد، تداوم بخشیدید. ما از این آگاهی و پیگیری انترناسیونالیستی شما آموخته ایم و باید بیشتر بیاموزیم.

رفقا،

ما که با یک رژیم ارتجاعی مذهبی خونخوار در مصافیم و طی دو دهه اخیر شاهد کشتار ده ها هزار زندانی سیاسی - متجمله صدها تن از یاران ماتویست خود - بوده ایم و همزمان، تداوم مقاومت و رزم قهرمانانه و الهامبخش زندانیان سیاسی در ایران را نیز دیده ایم، اهمیت مبارزه کنونی شما را به خوبی درک می کنیم. ما رزم شما را رزم خود می دانیم.

امروز هزاران زن و مرد از فعالین جنبشهای کارگری، زحمتکشی و دانشجویی در ایران اسپرند. رژیم جمهوری اسلامی با تایید اربابان غربی خود به شکنجه و آزار آنان مشغول است. اطمینان داریم که خبر مبارزه قهرمانانه شما به آنان نیز نیرو خواهد بخشید و ذهنشان را متوجه آرمان و اهداف انقلابی شما خواهد کرد.

ما ضرورت همبستگی انترناسیونالیستی فعال با مبارزه شما را مجدانه تبلیغ می کنیم و برای سازمان دادن این همبستگی در بین نیروهای انقلابی و مترقی و توده هائی که علیه جمهوری اسلامی مبارزه می کنند، تلاش می کنیم. می کوشیم اخبار مبارزه شما را هر چه گسترده تر منعکس کنیم.

رفقا،

انقلاب و توده ها به پایداری الهامبخش شما، و به شما پیشروان آگاه در نبرد برای کسب رهائی نیاز دارند.

مرگ بر ارتجاع و امپریالیسم!
زنده باد انقلاب! زنده باد کمونیسم!
زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری!

اتحادیه کمونیستهای ایران (سریداران) - دسامبر ۲۰۰۰

پرسش و پاسخ

پیرامون انشعاب اخیر ((حزب کمونیست ایران))

سوال: اخیراً ما شاهد انشعاب دیگری در «حزب کمونیست ایران» بودیم. بخشی از این جریان تحت عنوان سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران (کومه له) از این حزب جدا شد. بسیاری از مردم و بخشهایی از فعالین و پیشمرگان کومه له، به اشکال مختلف از این انشعاب ابراز نارضایتی کرده و نگران تاثیرات منفی آن بر جنبش کردستان بوده و هستند. نظر شما در مورد این انشعاب چیست و برخورد به این مسئله از چه اهمیت سیاسی برخوردار است؟

جواب: نگرانی و نارضایتی مردم محقانه است. کومه له یکی از دستاوردهای مبارزاتی خلق کرد است. جریانی که از نفوذ توده ای برخوردار بوده ولیکن طی سالهای اخیر، بویژه پس از انشعاب قبلی (یعنی انشعاب «فراکسیون کمونیسم کارگری» از این حزب) نتوانسته آنگونه که انتظار می رفت، نقش موثری در مبارزات توده ای ایفاء کند. برای بسیاری از مردم مهم است که این جریان با توجه به حدود سی سال تجارب مبارزاتی بالاخره چه مشی سیاسی را پی خواهد گرفت و با توجه به اوضاع و احوال کنونی، چه راهی را خواهد رفت. بعلاوه هنوز باندازه کافی و بطور همه جانبه مضمون واقعی اختلافات ایدئولوژیک - سیاسی فی مابین روشن نشده است. دقیقاً معلوم نیست تفاوتی میان این دو بخش در مورد راه برون رفت از وضعیتی که کومه له طی دهساله اخیر بدان دچار بوده چیست. بعلاوه تجربه انشعاب قبلی نشان داد که این جریان تمایلی به جمع بندی جدی و همه جانبه از خطی که موجب عقبگردهای مهم کومه له گشته، ندارد.

بهر حال انشعاب کنونی واقعیتی است که اتفاق افتاده است. بهتر است همگان تلاش کنند مسائل اساسی خطی و اینکه چه چیزی درست یا غلط است را مد نظر قرار دهند. بخودی خود، نمی توان انشعاب در یک حزب سیاسی را امر بد یا خوبی دانست. آنجائی که انشعاب بیان گسست از خطوط غلط و زیانبار به حال انقلاب باشد، آن انشعاب نه تنها ضروری است بلکه یک حزب را در موقعیت بهتری برای پاسخگویی به وظایف انقلابی پیشروی قرار می دهد. هر آنجا که موضوع انشعاب حول مسائل اساسی و استراتژیک جنبش انقلابی نباشد، بجای تقویت جنبش انقلابی می تواند آنرا تضعیف کند.

متأسفانه برخورد چندان فعال و مسئولانه ای از سوی بخش قابل توجهی از جنبش سیاسی ایران نسبت به مسائل مهم ایدئولوژیک - سیاسی که حول این انشعاب طرح شده، صورت نگرفته است. این مسئله هر دلیلی که داشته باشد، بازتابی از یک برخورد ناصحیح و نهایتاً شوونیستی نسبت به مبارزه مردم کردستان است. انگار این انشعاب و مسائل درگیر در آن، صرفاً مربوط به کردها و یا یک حزب کردی است. این برخورد، نشانه کم بهانی به نقش و جایگاه استراتژیک جنبش کردستان در پروسه انقلاب سراسری ایران است.

سوال: هر یک از طرفین توضیحات مختلفی در مورد این انشعاب داده اند. در ابتدای کار بر پایه ای از اختلافات تشکیلاتی و سبک کاری مربوط به کنگره انگشت گذاشتند و آنرا عمده کردند. در جوار آن مسائل خطی چون چگونگی برخورد به گذشته «حزب کمونیست ایران» و حفظ یا عدم حفظ آن در شرایط کنونی نیز طرح شد. یک بخش به رهبری عبدالله مهدی ضمن طرح انتقاداتی به گذشته این جریان، خواهان فعالیت در سطح

کردستان و احیاء کومه له قدیم است. بخش دیگر تحت رهبری ابراهیم علیزاده ضمن تأکید بر خط سابق خواهان ادامه فعالیت سراسری تحت عنوان «حزب کمونیست ایران» است. هر چند این بخش نیز راه را برای تصمیم گیری قطعی و نهائی در این زمینه باز گذاشته است.

زمینه دیگری که طرفین بیشتر در موردش توضیح داده اند چگونگی برخورد به مسئله ملی. راه حل آن و بطور مشخص سیاستهای تاکتیکی در این زمینه و استفاده از فرصتهای سیاسی موجود است. در این زمینه یک طرف، دیگری را به «خود مختاری طلبی» متهم می کند. و طرف دیگر، مخالفانش را «فاقد سیاست روشن در قبال مسئله ملی» می داند. بنظر شما اصلی ترین جنبه های اختلاف چیست؟ آیا در این زمینه اختلافات اساسی موجود است؟

جواب: اگر بخواهیم مسئله را درست بفهمیم باید در درجه اول اختلافات تشکیلاتی و سبک کاری را به کناری نهم. زیرا سبک کار و ضوابط تشکیلاتی، تابع و بازتاب خط اند و توسط آن تعیین می شوند. مضافاً ظواهر را نیز باید پس زد تا عمق مسائل آشکار شود.

فی المثل فعالیت در سطح سراسری یا در سطح کردستان بخودی خود نشانه برخورد صحیح به مسائل مهم خطی پیش پای یک جنبش انقلابی نبوده و نیست. به لحاظ بینشی فرق چندان زیادی میان حزبی که حق ویژه ای برای سازمان کردستانش قائل است با حزبی که اساساً در پارچوبه کردستان فعالیت می کند موجود نیست. ارزیابی از اختلافات در مورد سیاستهای تاکتیکی گوناگون در مورد مسئله ملی و راه حلهای مختلف برای رفع ستم ملی را نیز باید در متن استراتژی و نقش کلی یک حزب یا جریان بررسی کرد و مورد قضاوت قرار داد. باید دید که آیا راه حلهای پیشنهاد شده، راه حلی انقلابی اند یا رفرمیستی؟ آیا به در هم شکستن قدرت مرکزی بطور مشخص سرنگونی جمهوری اسلامی خدمت می کنند یا خیر؟ آیا موجب تقویت ناسیونالیسم در بین توده های کرد می شوند یا انترناسیونالیسم؟

عین این مسئله در مورد استفاده از فرصتهای انقلابی که امروزه در ایران و بطور مشخص کردستان با آن روبرو هستیم نیز صادق است. باید دید هر جریانی چگونه به این فرصتها برخورد میکند و با چه ابزار و روشی می خواهد از آنها استفاده کند و در خدمت چه استراتژی قرارشان دهد. فعال شدن خوبست اما مسئله اساسی، با چه خطی فعال شدن است. مهمتر اینکه، هیچیک از طرفین در مورد مسائل ایدئولوژیک مهم مربوط به جنبش کمونیستی نظر روشنی ابراز نکرده است. طی این سالها مسائل ایدئولوژیک مهمی پیش پای جنبش کمونیستی بین المللی طرح شده که پاسخگویی صحیح بدانها سرنوشت انقلابات را در قرن بیست و یکم رقم می زند. در راس این مسائل، چگونگی برخورد به دستاوردهای طبقه کارگر جهانی در قرن بیستم در زمینه ساختمان سوسیالیسم در شوروی زمان لنین و استالین و چین دوران مانو قرار دارد. آیا این دستاوردها برسیت شناخته می شود و از آنها دفاع می شود یا اینکه سراسر نادیده گرفته می شود. بنظر می رسد هیچیک از طرفین تمایلی به برخورد جدی نسبت به این مسائل ندارند. (۱)

سوال: شما زمینه های ایدئولوژیک - سیاسی انشعاب اخیر را چگونه ارزیابی می کنید و محرکهای آنرا چه می دانید؟



جواب: این انشعاب را باید بر بستر بحران ایدئولوژیک - سیاسی که «حزب کمونیست ایران» طی سالهای اخیر بدان دچار بوده، مورد ارزیابی قرار داد. این بحران تحت شرایط سیاسی معین تشدید شد و به این شکل بروز یافت. طی چند ساله اخیر تغییرات مهمی در اوضاع سیاسی کشور و کرهستان صورت گرفته که مشخصه اصلیش، رشد جنبشهای توده ای است. همه طبقات فعال شده اند. تمامی نیروهای سیاسی نیاز به فعالیت گسترده سیاسی را حس کرده اند. هر جریان سیاسی تلاش دارد به وظایف خود تحت این شرایط جدید پاسخ دهد. اینکار بدون یک جهت گیری روشن ایدئولوژیک - سیاسی میسر نیست. ایندو جریان انشعابی نیز بویژه با بحران ایدئولوژیک که بدان دچارند، نمی توانند به این قبیل مسائل بپردازند. در زمینه ایدئولوژی و دورنما به یک تعیین تکلیف و انتخاب نیاز بوده و هست. این بحران از زمینه های تاریخی مشخص هم برخوردار است. این بحران حتی قبل از انشعاب «فراکسیون کمونیسم کارگری» با بن بست های جدی نظری و عملی روبرو شد. خط نظامی کومه له به دیوار محدودیتهای خود برخورد کرد؛ بحثهای اگنومیستی و رفرمیستی «عضویت کارگری»، «کمونیسم کارگری» به نتایج منطقی خود رسید و موجب انفراد کومه له در بین توده ها شد؛ حزبی که مبارزه مسلحانه را عمدتاً با اتکا، به توده های روستائی به پیش می برد، به تحقیر آنان پرداخت و نگاهش را به فعالیت رفرمیستی در شهر چرخاند؛ علنی گزائی کومه له - مثل برگزاری اول ماه مه ۶۸ در سنج - نتایج مخربی ببار آورد. این قبیل مسائل «حزب کمونیست ایران» را در موقعیت ضربه پذیری قرار داد. همه عوامل فوق با فروپاشی بلوک شرق و کارزار ضد کمونیستی بورژوازی جهانی و چگونگی برخورد به معضلاتی که کومه له با پایان یافتن جنگ ارتجاعی ایران و عراق و آغاز تجاوز نظامی آمریکا به عراق با آن روبرو شده بود به نقطه اوج خود رسیدند. بخشی از این بحران تحت نام «کمونیسم کارگری» به رهبری منصور حکمت آشکارا خط فرار طلبانه و تسلیم طلبانه ای اتخاذ کرد. معجونی از سوسیال دمکراسی و تروتسکیسم برای خود جور کرد و با پرافراشتن پرچم مدرنیسم امپریالیستی و پلاتفرم سیاسی راستی تحت عنوان «سناریوی سیاه و سفید» در جستجوی جای خود در کنار نیروهای سفید - یعنی بورژوازی شوئیست فارس طرفدار غرب - برآمد. (۲) اما «حزب کمونیست ایران» نه تنها تلاشی برای گسست از خطی که نتایج زیانبار فوق را به همراه آورد، نکرد بلکه با سازش بین گرایشات ایدئولوژیک - سیاسی مختلف، سعی کرد وحدت خود را حفظ کند. (۳) این سازش، موجب انفعال کومه له شد.

هیچ جریانی - بویژه جریانی که خود را کمونیست می داند - در درازمدت بدون یک جهت گیری ایدئولوژیک روشن و استحکام بر آن نمی تواند از پس وظایف سیاسی پیچیده و فزاینده مبارزه طبقاتی بر آید. تحت شرایط سیاسی جدید، دیگر نمی توان یا وحدتی شکننده حول یک خط غلط و پراتیکی محدود به مصاف موقعیتهای جدید رفت. اگر بعد از انشعاب «فراکسیون کمونیسم کارگری»، این حزب توانست برای یک دهه با سازشهای ایدئولوژیک - سیاسی و مصلحت گرایی اتحاد میان خود را حفظ کند، شرایط سیاسی جدید دیگر اجازه اینکار را نمی دهد. با شتابی که تحولات سیاسی در ایران بغور گرفته، دیگر نمی توان به شیوه دهساله گذشته مسائل مهم نظری و عملی را مسکوت گذاشت، و صرفاً به حفظ نیرو و ترمیم ضرباتی که در اثر فرار طلبی «حکمت و شرکاء» به کومه له و جنبش عادلانه مردم کردستان وارد آمد، پرداخت. در چنین شرایطی، یک گرایش همان خط و روش قبلی را برای رویارویی یا اوضاع کنونی کافی می داند و دیگری، خواهان یک سویه کردن برخی جهتگیری ها بویژه در مورد مسئله ملی در کردستان است.

جواب: همان روندهای سیاسی که در سطح کشور براه افتاده در کردستان نیز موجود است. از یکسو شاهد گسترش مبارزات توده ای در عرصه های مختلف هستیم و از سوی دیگر شاهد سیاستهای فریکارانه هینت حاکمه اسلامی برای مهار و کنترل توده ها تحت عنوان «دوم خرداد»، البته توده ها در کردستان به نسبت مناطق دیگر ظرفیت مبارزاتی بالائی از خود نشان داده اند. مردم رادیکالتر فکر و عمل می کنند و کمتر دچار توهمات «دوم خرداد» هستند. این مسئله بر می گردد به شدت ستم ملی و مهمتر از آن میراث انقلابی که جنبش کردستان طی بیست سال اخیر از خود بجای گذاشته است. اگر چه در مقطع کنونی ما شاهد رشد رفرمیسم و توهمات رفرمیستی در میان بخشهایی از اهالی - مانند دلخوش شدن برخی از روشنفکران کرد به انتشار چند نشریه بزبان کردی و معدودی امتیازات فرهنگی - هستیم، اما رادیکالیسم معینی نیز در صحنه کردستان بچشم می خورد که تبلور برجسته آن، مبارزه ای بود که در جریان اعتراض به ربودن عبدالله اوجلان رهبر حزب کارگران کردستان ترکیه (پ کا کا) علیه جمهوری اسلامی براه افتاد. این واقعیتی است که اوضاع کردستان تغییر کرده، نیروهای جدیدی پا به صحنه سیاسی گذاشته اند و احزابی چون کومه له و دمکرات جوابگوی رادیکالیسم موجود در میان جوانان کرد نیستند. بی جهت نیست که ما حتی شاهد پیوستن بخشی از جوانان کرد به صفوف پ کا کا هستیم. چنین شرایطی فشارهای معینی را بر جریانات سیاسی مانند کومه له وارد می کند.

بعلاوه، رژیم مجدداً زمزمه مذاکره را آغاز کرده است. البته هدفش سر داندن نیروهای سیاسی کرد و تفرقه افکنی در جنبش و اشاعه روحیات آشتی طلبانه و تسلیم طلبانه نه فقط در کردستان که در سراسر ایران است. یعنی رژیم قصد یک مذاکره واقعی، نظیر آنچه در سال ۵۸ وقتی که نیروهای جنبش در موضع قدرت بودند را ندارد. بنابراین زمزمه مذاکره از جانب رژیم را هم باید در چارچوب سیاستهای کنونی برای مهار و کنترل نارضایتی وسیع مردم کردستان و محدود کردن رشد روحیات انقلابی در میان آنان قرار داد. مسلماً برخورد به این مسئله پاسخی صریح، قاطع و صحیح می طلبد. هیچیک از طرفین با مذاکره در شرایط کنونی مخالفت نداشته، پاسخ صحیحی به این مانور ارتجاعی تا کنون نداده اند. این امر بنویه خود می تواند فشاری باشد که اختلافات و تلاشهای طرفین در تعیین مطالبات مربوط به مسئله ملی در کردستان را تشدید کند. (۴)

از سوی دیگر، امپریالیستها هم برای منطقه و مشخصاً کردستان طرحهای خود را دارند. آنها می خواهند جریانات سیاسی کرد بکلی مبارزه مسلحانه را کنار گذاشته و از طریق «سیاسی» و «مسالمت آمیز» بدنبال خواسته های شان باشند. امروز هدف شان این است که جنبش کردستان در روند «اصلاحات خاتمی» برای کنترل بحران اخلاقی بوجود نیآورد. مسلماً این فشار امپریالیستی و فشار دول ارتجاعی منطقه و قدرتهای فاسد و وابسته محلی را با دیپلماسی «از این ستون تا آن ستون فرج است» نمی توان از سر خود واگرد. یا در مقابل این فشارها، نمی توان در حیطه نظری و عملی مبارزه مسلحانه را در پرده ای از ابهام و گنگی قرار داد و نیروهای پیشمرگه را بی عمل و بی دورنما در کنار مرزها نگهداشت و برای مدتهای طولانی سیاست صبر و انتظار پیشه کرد.

بطور خلاصه می توان گفت که طی چند ساله اخیر مصافهای جدید و مشخصی پیش پای جنبش کردستان ایران قرار گرفته، شرایط پیچیده ای را بوجود آورده که راه حل صحیحی را طلب می کند. اگر چه تشدید اختلافات درون کومه له بنوعی بیان پاسخگویی به چنین اوضاعی است اما هیچیک از طرفین تاکنون جواب روشنی ارائه نداده است.

سؤال: با توجه به این وضعیت، نظرتان در مورد مباحثی که طرفین بویژه پس از انشعاب در مورد مسئله ملی مطرح کرده اند و راه حل پیشنهادی «برگزاری رفتارند برای جدائی یا عدم جدائی» یا طرحهای مشخصی چون

سؤال: این انشعاب بر بستر چه اوضاع سیاسی معینی در کردستان اتفاق افتاده است؟

سیستم «خودمختار یا فدراتیو» چیست؟

میان طبقه یا ملت است. یعنی شما خود را در درجه اول و قبل از هر چیز جزئی از پیکره یک طبقه می دانید یا یک ملت؟

همانطور که گفته شد بخودی خود مسئله سراسری یا محلی، بیانگر خط صحیح نبوده و نیست. عموماً هر جریانی در ابتدا از یک جانی شروع می کند و بعد رشد می کند و سراسری می شود. مسئله اساسی دورنما و افقی است که هر جریان پیشروی خود قرار می دهد. در تاریخ انقلابات جهانی ما شاهد تاسیس احزاب زیادی بودیم که از یک منطقه فعالیت‌های خودشان را شروع کردند و سپس سراسری شدند و حتی قدرت سیاسی را کسب کردند. شما می توانید حزبی باشید که بطور عمده و متمرکز در یک منطقه از ایران فعالیت کنید اما هدفان، برنامه تان و استراتژی و تاکتیک‌های تان در خدمت کسب قدرت سراسری باشد. و بالعکس بظاهر حزبی سراسری باشید اما آنتنان تحت تاثیر دیدگاه‌های ناسیونالیستی یا محدود نگرانه قرار داشته باشید که فعالیت‌های سراسری را در خدمت منافع منطقه خودتان یا ملت خودتان قرار دهید. یعنی همان انگیزه ای که کومه له حتی زمان تشکیل «حزب کمونیست ایران» تحت عنوان حقوق ویژه شدیداً بدان آغشته بود. (۶)

علیرغم وزن و جایگاه احتمالا متفاوتی که طرفین انشعاب برای جنبش ملی قائلند، نشانی از گسست جدی از ناسیونالیسم در مباحث شان نیست. در مباحث آنها، بهرحال حساب پرولتاریای کرد از پرولتاریای سایر نقاط ایران جدا می شود، به تحولات سیاسی سراسری با عینک منافع جنبش کرد نگاه می شود و با حرکت از این نقطه نظر، انترناسیونالیسم نیز صرفاً به همبستگی و همیاری سراسری بخش‌های مختلف کارگران در ایران تقلیل می یابد. طبقه کارگر جهانی هم که در این بحث‌ها بکلی غایب است و انگار طبقه کارگر ایران در قبال آن مسئولیتی ندارد.

واقعیت این است که طبقه کارگر ایران یک طبقه واحد چند ملیتی است که فقط با انقلابی واحد می تواند قدرت سیاسی ارتجاعی واحدی که با آن روبروست را سرنگون کند. قدرت سیاسی مرکزی که منافع طبقات ارتجاعی حاکم تمام ملیتها را نمایندگی کرده و ستمگری ملی یکی از ارکان اصلی آنرا تشکیل می دهد. درهم شکستن چنین قدرت ارتجاعی بدون داشتن یک حزب واحد سراسری بمشابه گردانی از طبقه کارگر جهانی میسر نیست.

مضافاً، اگر قرار باشد در کشور چند ملیتی نظیر ایران، پرولتاریای هر ملتی به خانه خود برگردد و مسئولیت‌های به اصطلاح «ملی» خود را به پیش برد، چه کسی مسئولیت کلی انقلاب سراسری را باید بر دوش گیرد؟ لابد پرولتاریای فارس! چنین امری نهایتاً به معنای تقویت شوونیسم فارس است. چه کسی گفته پرولتراها کرد، آذری و عرب و ... می توانند در اقصی نقاط ایران مورد استثمار قرار گیرند و مسئولیت بخش مهمی از تولید را بر دوش داشته باشند اما نمی توانند مسئولیت کلی انقلاب ایران را بر عهده گیرند. چنین دیدگاهی عملاً و نهایتاً کارگران و توده‌های ستمدیده کرد را لایق آن نمی داند که پرچمدار انقلاب دمکراتیک نوین و سوسیالیستی در ایران باشند. حال آنکه کارگران و دهقانان کرد در تجربه انقلاب ۵۷ و سالهای بعد از آن نشان دادند که پتانسیل ایفای چنین نقشی را دارند و اگر حرکت آنان با رهبری یک حزب واقعاً کمونیست که در این زمینه خط صحیح داشت، پیوند می خورد می توانست انقلاب پرولتاری در ایران و منطقه را گامها به جلو سوق دهد. مبارزه انقلابی در کردستان می توانست تاثیرات تعیین کننده ای بر روند کلی انقلاب در ایران داشته باشد. به شرطی که با دید انترناسیونالیستی به این مبارزه برخورد می شد و کردستان منطقه ای پایگاهی برای گسترش انقلاب پرولتاری در ایران و منطقه و خدمت به انقلاب جهانی در نظر گرفته می شد.

البته ممکنست شما زمانی که پرچم ناسیونالیسم را در دست بگیرید، تحت شرایط معینی و در کوتاه مدت پایه بیشتری بگیرید و رشد کنید اما قادر نخواهید بود پتانسیلهای واقعا موجود انقلابی در میان توده‌ها را در یابید، آنها را رها سازید و وظایف سیاسی خود را بطور گسترده و همه جانبه ای ترسیم کنید. مهم نیست که نیت شما چیست. ایدئولوژی

جواب: قبل از هر چیز باید گفت که امروزه معضل در طرح شعارهای خاص نیست، مشکل اصلی که هر دو گرایش بدان دچارند این است که حل مسئله ملی و تحقق شعار «حق تعیین سرنوشت ملل تا سر حد جدائی» را از سرنوشت انقلاب پرولتاری جدا می کنند. از اینرو طرح هر یک از این شعارها بیان تفاوت اساسی میان دیدگاه‌های طرفین نیست.

البته هر شعاری تحت شرایط خاص بیانگر تمایلات سیاسی معینی است. مسئله این است که هر یک از این شعارها در متن چه اوضاع و احوال کلی و چارچوبه سیاسی قرار است عملی شود. هیچیک از این شعارها بخودی خود نمی تواند گامی در جهت رفع ستمگری ملی در ایران باشد. مگر در همین دوره ما شاهد برگزاری رفراندم در برخی نقاط جهان مانند کوسوو نبودیم؟ آیا درگیریها و جنگ‌های خونین ارتجاعی، تحت شعار تقسیم فدراتیو یوگسلاوی سابق برپا نشد؟ چه کسی می تواند ادعا کند که ستم ملی بر این ملل ستمدیده برطرف شده است؟ نمونه دیگر ملت تحت ستم بلوچ در پاکستان است که به اصطلاح از خودمختاری برخوردار است و حتی دارای مجلس محلی است. اما چه کسی می تواند ماهیت فئودالی چنین خودمختاری (بهتر است گفته شود ملوک الطوایفی) و ستم ملی وارده بر این ملت را انکار کند.

تنظیم مناسبات برابر میان خلقها و ملل در چارچوبه یک کشور چند ملیتی اساساً بستگی به آن دارد که چه طبقاتی قدرت سیاسی را در مرکز یا مناطق در دست دارند؛ آیا این قدرت از ماهیت انقلابی - دمکراتیک مشترکی برخوردار است یا نه؟ تا زمانیکه قدرت سیاسی در مناطق و مرکز در دست طبقات ارتجاعی باشد، نمی توان صحبتی از برابری ملی نمود. از همینرو از بین بردن ستم ملی مستقیماً به مبارزه مشترک علیه دشمنان مشترک و پیشبرد انقلاب و سرنوشتی قدرت دولتی مرکزی گره خورده است. تنها در پروسه پیشرفت و پیروزی انقلاب و شکل گیری یک اتحاد انقلابی میان طبقات مترقی - بطور مشخص کارگران و دهقانان سراسر کشور - تحت رهبری طبقه کارگر است که دولت نوین انقلابی می تواند شکل بگیرد و تحقق شعار «حق تعیین سرنوشت ملل تا سر حد جدائی» شکل مطلوب خود را بیابد.

نظرات طرفین در مورد مسئله ملی نشان می دهد که از خط رفرمیستی دیرینه «حزب کمونیست ایران» در این زمینه گسست نکرده اند. یعنی هنوز از خطی پیروی می کنند که حل مسئله ملی را از پروسه واحد انقلاب دمکراتیک نوین و سرنوشتی کل ماشین دولتی در ایران جدا می کند و راه را برای برخوردها و راه‌حلهای ناقص و محدود نگرانه باز می گذارد. این خط از مطالبه «خودمختاری از هر دولت بورژوازی» شروع کرد و در ادامه منطقیست توسط «حزب کمونیست کارگری ایران» به راه امپریالیستی برگزاری رفراندم تحت نظارت سازمان ملل انجامید. چنین رفراندمی معناتی جز چشم امید بستن به نهادی امپریالیستی بنام سازمان ملل (که خود یک اهرم مهم کنترل و سرکوب سیاسی و نظامی ملل ستمدیده در سراسر جهان است)، ندارد. چنین راه‌حلهائی، خلق کرد را از متحدین واقعی - یعنی کارگران و دهقانان سراسر ایران و دیگر خلقهای جهان - دور می کند. (۵)

سوال: یکی از اختلافات مهم میان طرفین، حفظ یا عدم حفظ «حزب کمونیست ایران» است به این معنا که آیا باید در یک چارچوبه سراسری فعالیت کرد یا محلی؟ ممکنست در این زمینه بیشتر توضیح دهید؟ کلاً چه نیازی هست که یک حزب واحد سراسری وجود داشته باشد و چرا در دست گرفتن پرچم ناسیونالیسم بیشتر ضرر می رساند تا منفعت؟

جواب: طرح خود این مسئله انعکاسی از یک مسئله کلی تر در دوره کنونی است. ما شاهد رشد روند ناسیونالیسم در میان ملل ستمدیده هستیم. بدون شک تحولات درون کومه له انعکاسی از تاثیر پذیری انقلابیون منتسب به این ملل از چنین روندهائی است. مسئله انتخاب میان سازمان محلی یا سراسری، در این بحث بازتابی از مسئله انتخاب

و سیاست ناسیونالیستی بناگزیب عوارض منفی خود را ببار خواهد آورد. فی المثل شما را تحت شرایط دیگری وادار می کند که برای حفظ وحدت ملی، با افکار و عقاید سنتی و حتی فتوهای درون ملت خود سازش کنید.

در همین زمینه، یک نمونه برجسته چگونگی برخورد به مسئله زنان است. کومه له در مقطعی نقش معینی در رها کردن انرژی انقلابی زنان کرد ایفاء کرد اما با تشدید گرایشات ناسیونالیستی این مسئله محدود و محدودتر شد. بطوری که امروز می توان گفت که زنان مشکل در این جریان بطور جدی درگیر مباحث سیاسی - ایدئولوژیک حول این انشعاب نبوده، نقش فعالی در این تحولات ایفاء نکرده اند. اینها عوارضی جدا هشدار دهنده اند.

یا می توانیم به پ کا کا اشاره کنیم که زمانی در تقابل با احزاب عشیرتی کرد مدعی ایجاد یک حزب مدرن بود اما وفاداری به پرچم ناسیونالیسم وادارش کرد که علیرغم کشتادن زنان کرد به عرصه سیاست، با ارزشهای فتوهای زن ستیز موجود در جامعه کردستان سازش کند.

سئوال: یکی از مباحثی که در جریان این انشعاب طرح شد، ضرورت دخالت طبقه کارگر در مبارزه علیه ستم ملی و چگونگی اعمال رهبری طبقه کارگر بر جنبشهای ملی است. نظر شما در اینمورد چیست؟

جواب: توجه کنید ما در مورد انشعاب در حزبی بحث می کنیم که از بدو پیدایش خود، گرفتار اکونومیسم بوده است. بطور سنتی اکونومیستها تحت عنوان پسیدن به مبارزه اقتصادی کارگران، بهانی به اشکال دیگر مبارزه و رهبری همه جانبه مبارزات سیاسی که توسط طبقه کارگر یا دیگر بخشهای جامعه مانند دهقانان، جوانان، زنان یا ملل ستمدیده براه می افتد، نمی دهند. از این زاویه طرح مباحثی چون ضرورت دخالت پرولتاریا در تمامی وجوه مبارزات توده های مردم - مشخصا مبارزه علیه ستم ملی - را باید امر مثبتی دانست. طرح چنین مسائلی می تواند ضربه ای به خط اکونومیستی «مبارزه علیه پوپولیسم» باشد که از آغاز مشخصه «حزب کمونیست ایران» بود. (۷) اما قضیه فقط نمی تواند به این امر محدود شود. مضمون سیاسی این رهبری، چگونگی اعمالش و روشهایی که بکار بسته می شود نیز از اهمیت تعیین کننده ای برخوردار است. فی المثل شما نمی توانید تحت عنوان رهبری مبارزه علیه ستم ملی، پرچم ناسیونالیسم کرد را در دست بگیرید و یا فکر کنید اگر مبارزاتی که «حزب دمکرات کردستان ایران» در این زمینه به پیش می برد را شما رادیکالتر و بهتر سازمان دهید، به وظیفه خود پاسخ داده اید. طبقه کارگر باید تفاوتش با بورژوازی را در تمامی زمینه های این مبارزه نشان دهد. طبقات مختلف برای مسئله ملی، مثل هر مسئله دیگر در این جهان، راه حلهای متفاوتی دارند. طبقه کارگر هیچکدام از مسائلی که از عهد کهن باقی مانده را به بورژوازی واگذار نمی کند. چرا که این طبقه، دیگر از عهد حلشان بر نمی آید. رهبری و حل مسائل بورژوا دمکراتیکی چون مسئله ملی توسط طبقه کارگر به این معناست که این قبیل مسائل دیگر بصورت امری در خود و برای خود نمی توانند به پیش روند بلکه تابعی از استراتژی کلی تر یعنی انقلاب پرولتری اند. این امر، به چگونگی حل مسئله ملی و ابزارهای لازم آن کیفیت نوینی می بخشد. آیا حل این مسئله را به انقلاب دمکراتیک نوین (بمشابه گامی در گذار به انقلاب سوسیالیستی) و سرنگونی دولت مرکزی ربط می دهید یا نه؟ اینکه برای حل مسئله در درجه اول به چه طبقاتی در درون ملت کرد و به چه روشهای مبارزاتی اتکاء می کنید؟ انقلاب ارضی را در دست می گیرید یا خیر؟ متحدین خود را در کجا جستجو می کنید؟ اتحاد طبقاتی را بر اتحاد ملی ارجح می شمردید یا خیر؟ اینها مسائلی مربوط به آینده ای دور که ربطی به حال ندارند، نیستند. بلکه جلگی مسائل عاجل عملی مقابل پا هستند.

اگر قرار باشد شما بدنبال سهمی از دولت مرکزی باشید و بر سر آن به مذاکره با دولت بنشینید و چانه بزنید، یا بجای اتکاء به توده های کرد

و طرح خواسته ها و مطالبات آنان - مشخصا کارگران و دهقانان کرد - به افشار مرفه تر جامعه کردستان اتکاء کنید و تلاش کنید سخنگوی آنان شوید، یا متحدین خود را در میان کارگران و دهقانان سراسر کشور جستجو نکنید، وحدت طبقاتی را بر وحدت ملی ترجیح ندهید، با محدودیتهایی که ناسیونالیسم حتی در انقلابی ترین شکلش برای جنبش کمونیستی ایجاد می کند مقابله نکنید و خلاف جریان نروید، و اگر بدنبال پیاده کردن استراتژی کسب مسلحانه قدرت سیاسی بطور مشخص سازمان دادن ارتش خلق و متشکل کردن دهقانان در آن نباشید، نمی توانید صحیتی از اعمال رهبری پرولتاریا بر جنبش ملی بکنید. حتی اگر هم در رأس جنبش ملی قرار گرفته باشید و نام حزب شما هم کمونیست باشد. (۸)

سئوال: نظرتان در مورد انتقاداتی که عبدالله مهدی به گذشته «حزب کمونیست ایران» می کند چیست؟

جواب: طرح رسمی پاره ای انتقادات به گذشته این حزب از جانب یکی از طرفین مثبت است و می تواند موجب آن شود که فعالین کومه له به زخمهای کهنه ای که دوباره در شرایط جدید سرباز کرده عمیقتر و همه جانبه تر فکر کنند و به حرفهای دیگران هم گوش بسپارند. معمولا انتقاد از ناکامی های گذشته می تواند امید آفرین باشد، به شرطی که بر قلب مسائل انگشت گذاشته شود. در غیر این صورت چنین امیدی واقعی نخواهد بود. اینهم واقعی است که فعالین کومه له مدتهاست باوری به خط مشی اولیه «حزب کمونیست ایران» ندارند و یا بهتر است گفته شود که باورش بسیار سست گشته است. تا آنجا که به نقدهای جسته و گریخته و قسمی عبدالله مهدی بر می گردد باید بگوئیم هر چند روزنه ای برای روآمدن مسائل مهم خط پایه ای باز می کند اما در مضمون دچار کمبودهای مهمی است و نشان از ناپیگیری دارد.

فی المثل مسائل مربوط به زمان تاسیس «حزب کمونیست ایران» بگونه ای تصویر شده که انگار خط کومه له تا آنزمان کاملا درست بوده است. در این تصویر، کومه له بی تقصیر است و همه اشکالات از خط «اتحاد مبارزان کمونیست» سرچشمه گرفته است. واقعیت چیست؟ این است که در نتیجه وحدت کومه له و «اتحاد مبارزان کمونیست» یک چارچوبه ایدئولوژیک - سیاسی کیفیتا جدیدی بوجود آمد. این چارچوبه سیر فقهتراتی بعدی کومه له را رقم زد. اما گرایشات اکونومیستی و ناسیونالیستی در کومه له قدیم زمینه مساعدی را برای قبول چارچوبه جدید فراهم کرده بود. آن گرایشات به راحتی با خط اکونومیستی و انحلال طلبانه «اتحاد مبارزان کمونیست» چفت شد. وجود تمایلات سیاسی پراگماتیستی در هر دو جریان، این بهم پیوستن را تسریع کرد. کومه له دنبال یک متحد سیاسی برای جنبش کردستان در صحنه سراسری بود و «اتحاد مبارزان کمونیست» در آن شرایط سیاسی حاضر بود تحت عنوان حقوق ویژه امتیازاتی به کومه له بدهد. بنابراین امروزه مهم این نیست که «اتحاد مبارزان کمونیست» بر کومه له تاثیر مخرب گذاشت یا بالعکس. مسئله اصلی پرداختن به خطی است که حولش آن اتحاد صورت گرفت.

مضافا، درک اکونومیستی و به اصطلاح «کارگریستی» کومه له از حزب طبقه کارگر نه تنها پس از تاسیس «حزب کمونیست ایران» ادامه یافت (درکی که طرفین انشعاب بر سر آن توافق دارند) بلکه امروزه نیز مبنای انتقاد از وضعیت کنونی این حزب است. این درک، میزان بسیج تعداد کارگران را معیار اصلی حزب بودن یا نبودن می داند و آنرا فراتر از معیار خط ایدئولوژیک - سیاسی صحیح قرار می دهد. حال آنکه بدون یک خط صحیح، اصولا امکان بسیج واقعی کارگران برای انجام انقلاب بدست نخواهد آمد.

اگر شما خواهان یک بررسی واقعی، جدی، همه جانبه و عمیق از این جریان هستید باید قلب مسئله را هدف قرار دهید. یعنی مسائل بقیه در صفحه ۲۵

پرولتاریا دیر یا زود به حساب خون فرزندان انقلابیش رسیدگی می کند!

عملیات دلاورانه ارتش چریکی حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست - لنینیست)
همدست سازمان جاسوسی ترکیه به سرزای عملش رسید!



ابراهیم کایپاکایا
رهبر بزرگ پرولتاریای ترکیه

ابراهیم کایپاکایا در سال ۱۹۴۹ بدینا آمد و در سال ۱۹۷۳ بدست رژیم کمپرادور فئودالهای وابسته به امپریالیسم در ترکیه زیر شکنجه به قتل رسید. رفیق ابراهیم، در تاریخ ترکیه نماینده یک راه و هدف است: کمونیسم انقلابی. او راهی را برای پرولتاریای ترکیه پیش گذاشت که بسیار متمایز و روشن بود و جنبش کمونیستی نوین را در ترکیه بنیان گذاری کرد. قبل از این تاریخ، آنچه در ترکیه، حزب کمونیست نامیده می شد یک تشکیلات وابسته به شوروی از قماش حزب توده بود که با خط تسلیم طلبانه و بورژوازی خود آبروی کمونیسم را برده بود. در آن دوره، در ترکیه کمونیسم را با کمونیسم چاق و چله و سترون مسکوتی می شناختند. این رفیق ابراهیم کایپاکایا بود که جو خفقان آور و سنگین ریزونیسم روسی (کمونیسم دروغین) را که بر جنبش چپ ترکیه غلبه داشت درهم شکست و به آن جنبش، روح و زندگی تازه ای دمید. او خط ارتجاعی غالب بر این جنبش را در مورد ماهیت کمال آتاتورک و مساله ملی کرد، افشا کرد و نشان داد که آتاتورک نماینده طبقات فئودال کمپرادور وابسته به امپریالیسم در ترکیه بود. او مساله ستم ملی در کردستان را تجزیه و تحلیل کرد و حق تعیین سرنوشت ملت کرد را بعنوان جزئی لاینفک از برنامه انقلاب دموکراتیک نوین در ترکیه تثبیت کرد. رفیق ابراهیم مشخصات راه انقلاب قهرآمیز در ترکیه را روشن کرد و خود گامهای اول را برای آغاز جنگ خلق برداشت. رفیق کایپاکایا در سال ۱۹۷۲ مارکسیست - لنینیست های واقعی را در انشعاب از (حزب کارگران و دهقانان انقلابی ترکیه)

نفرت طبقه کارگر و پیشروان کمونیستش نسبت به این زالو صفتان و نظام پوسیده طبقاتی ذره ای بکاهد. همین روزنامه ها با وجود اینکه برای خانواده جعفر آتان آه و ناله سرداندند، مجبور شدند اعدام وی توسط چریکهای حزب کمونیست ترکیه (م. ل.) را عدالت تاریخی بنامند و بپذیرند که این اقدام بیان تداوم و ارزشهای یک طبقه است. برخی روزنامه های ترکیه با استفاده از کتاب معروفی بنام «دلاوری که سر داد اما سیر نداد» (بقلم نیهات بهرام) به شرح زندگی و مقاومت ابراهیم پرداختند.

ادامه مبارزه مسلحانه توسط حزب کمونیست ترکیه (م. ل.) و انجام این عملیات نشان می دهد که در آن کشور همچنان نیروی وجود دارد که پرولتاریا را نمایندگی می کند. این نیرو، حزب کمونیست ترکیه (م. ل.) است که از میان بیچ و خها راه خود را یافته، پرچم مارکسیسم - لنینیسم - مانوئیسم و جنگ خلق را برای کسب قدرت سیاسی برافراشته نگاه داشته است.

اینان یاران پیگیر نسل قبل و نسل جدید کمونیستهای انقلابی ترکیه اند که پرچم انقلابی ابراهیم کایپاکایا را حمل میکنند. ایشان پرچم را زمین نگذاشته و نخواهند گذاشت. پرولتاریا فقط یک نسل نیست که با سرکوب و شکنجه و سرخوردگی از بین برود. بلکه یک طبقه است که نسل از پی نسل مبارزین خود را به میدان میفرستد. ابراهیم جنبشی تاریخی به راه انداخت، جنبشی که هدف و تداوم تاریخی دارد.

این عملیات توسط تشکیلاتی صورت گرفت که در میان توده ها پایه دارد. این توده ها بودند که پس از ۲۷ سال مخفیگاه این خائن را یافتند و حزب خود را از آن آگاه نمودند. این نشانه تداوم یک جنبش توده ای است. حتی روزنامه های ارتجاعی مجبور شدند، به این مسئله اعتراف کنند. این عملیات نشانه آنست که خط و نیروی مشکلی موجود است که منطبق بر منافع توده ها حرکت میکند؛ و نیز توده هائی در میدانند که میخواهند راه ابراهیم مجدانه پی گرفته شود. همه اینها سرگ محتوم نظام ارتجاعی حاکم در ترکیه را نوید می دهد. بقول یک مثل ترکی: این شمع تا غروب بیشتر روشن خواهد ماند!

صبح روز ۲۵ اکتبر، روزنامه های ترکیه در صفحه اول خود با عنارین درشت خبر مجازات یکی از همدستان کثیف دولت ترکیه توسط چریکهای «تیکو» را منتشر کردند.

شب قبل سه تن از چریکها درب خانه «جعفر آتان» در محله ساری غازی در شهر استانبول را کوبیدند. روزنامه های ترکیه ماجرا را اینگونه شرح دادند: «در را باز کنید. ژاندامری است.» پس از باز شدن در، چریکهای تیکو میپرسند: «تو جعفر آتان هستی؟» و پس از اینکه جواب مثبت می شنوند وارد خانه میشوند و به او میگویند: «۲۷ سال پیش، رهبر عزیز ما ابراهیم کایپاکایا را در حالیکه زخمی بود به ژاندارمها تسلیم کردی. به این دلیل اکنون مجازات میشوی.»

چریکهای تیکو با شلیک سه گلوله به مغز این تبهکار او را به درک واصل کردند. ۲۷ سال پیش جعفر آتان، معلمی در روستای وارتنیک در منطقه توتجلی بود. در آن تاریخ ابراهیم کایپاکایا، بنیان گذار حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست - لنینیست) برای برگزاری یک جلسه مخفی حزبی به آن منطقه رفته بود. ارتش که از وجود این جلسه با خبر شده بود به منطقه حمله کرد. در این حمله ابراهیم از ناحیه گردن و شانه زخمی شد، اما توانست خود را از محاصره دشمن بیرون بکشد. روز بعد او برای تهیه غذا و سرپناه از کوه پاتین آمد و به خانه این فرد پست فطرت رفت. او پس از اینکه فهمید ابراهیم کیست در اتاق را برایش قفل کرد و به ژاندارمها خبر داد تا دستگیرش کنند. بدین ترتیب رفیق ابراهیم در روز ۲۹ ژانویه سال ۱۹۷۳ اسیر دشمن شد و در ۱۸ ماه مه ۱۹۷۳ در پی شکنجه های وحشیانه جان باخت.

حتی روزنامه های ارتجاعی ترکیه نتوانستند از این عمل تبهکارانه جعفر آتان دفاع کنند و نوشتند: «او از ابراهیم مانند بلیط بخت آزمائی سود جست.»

روزنامه های وابسته به طبقات حاکمه ترکیه با انتخاب عناوینی مانند «انتقام ترسناک پس از ۲۷ سال» در واقع احساس طبقه خود را بیان می کردند. احساس ترس از اینکه علیرغم سرکوب مستمر و خونین کمونیستهای انقلابی، طبقه کارگر کماکان مبارزین کمونیست جدیدی را به میدان مبارزه فرستاده است. و احساس ترس از حافظه تاریخی بسیار قوی این طبقه انقلابی. هراس از اینکه سرکوب و یا عواطفیسی های شان نتوانسته از تخاصم و

بخش اول

جنبش

کارگری

دورنماها و وظایف

رهبری کرد و حزب کمونیست ترکیه (م. ل) را بنیانگذاری کرد. حزب قبلی اگر چه خود را مدافع مائوتسه دون قلمداد میکرد اما در واقع در سیاستهای بورژوازی و رویزیونیستی غوطه ور شده بود. ابراهیم کایاکایا بیرحمانه خط رفرمیستی و رویزیونیستی این حزب را به نقد کشید.

ابراهیم خدمات ارزنده ای در زمینه تنوری و عمل انقلاب پرولتری در ترکیه انجام داد. خدمات ایدئولوژیک و سیاسی وی عمیقاً به پیشبرد مسائل انقلاب ترکیه مربوط است. زندگی کوتاه اما پرثمر ابراهیم را مبارزه جهانی که در دهه ۱۹۶۰ میلادی بین مارکسیسم انقلابی و رویزیونیسم ضد انقلابی جریان داشت، شکل داد؛ و او از رهبران برجسته در جنبش بین المللی کمونیستی شد. انقلابیون سراسر جهان تحت تاثیر رفیق مائوتسه دون و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی که در چین برافراشته شد، مبارزه سرسختانه ای علیه رویزیونیسم (کمونیسم دروغین) آغاز کردند. در اغلب کشورهای کمونیستهای انقلابی از احزاب رویزیونیست قدیمی که دیگر حتی به انقلاب تظاهر نمیکردند، بریدند و احزاب کمونیستی نوین بر پایه مارکسیسم - لنینیسم - مائوتیسم بنا کردند. در ترکیه رفیق ابراهیم بود که رهبری این روند را به عهده گرفت. او نقد جانانه و عمیقی را علیه رویزیونیسم در همه جبهه ها بر پا نمود و مهتر آنکه برپائی یک جنگ توده ای واقعی در تاریخ ترکیه با رهبری این خط را در عمل بدست گرفت. وی اصیل ترین و پیگیرترین مدافع مائوتسه دون و مائوتیسم در ترکیه بود. وی بسرعت به اهمیت جهانی - تاریخی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی و تکامل علم کمونیسم توسط مائوتسه دون پی برد. او پس از تاسیس حزب کمونیست ترکیه (م. ل) اعلام کرد: «حزب ما محصول انقلاب فرهنگی است».

در سال ۱۹۷۳ سازمان اطلاعات و امنیت ترکیه (میت) در گزارش رسمی خود جمعبندی زیر را از ابراهیم کایاکایا و خط وی ارائه داد: «در میان جنبش کمونیستی ترکیه عقاید ابراهیم کایاکایا از همه خطرناکتر است. ما بی تردید میگوئیم دیدگاهی که او در آثارش ارائه میکند و شیوه های مبارزه ای که او طرفدار آن است کاربرد کمونیسم انقلابی در شرایط ترکیه است.»

رژیم تبهکار ایستادگی کنند. بدون چنین مقاومتی جمهوری اسلامی شرایط بردگی عریان را به اکثریت کارگران و مردم تحمیل خواهد کرد. حکام اسلامی قانون جنگل را بر جامعه برقرار کرده و به مردم درس میدهند که برای زنده ماندن و یک لقمه نان گلوی یکدیگر را بدرند. طبقه کارگر با گسترش مبارزات خود باید درس دیگری به مردم بدهد: برای نجات یافتن از این جهنم باید گلوی حکام اسلامی را درید.

در شرایطی که جامعه ما در تب و تاب بحران سیاسی است، اوچگیری مبارزات کارگران تاثیرات زیادی بر کل جامعه دارد. این مبارزات سرچشمه امید و الهام برای دیگر اقشار ستمدیده جامعه شده و به آنان در مبارزه علیه جمهوری اسلامی جسارت میدهد. امروز که رژیم جمهوری اسلامی بی پایه در میان مردم و در درون خودش چند پاره است، کارگران میتوانند با تشدید مبارزات کنونی رژیم را به عقب نشینی وادارند.

تشکلات مستقل

کارگران برای تشدید مبارزات کنونی، برای اینکه بتوانند دولت و سرمایه داران را از تعرض اقتصادی به کارگران باز بدارند، نیاز به تشکلات مبارزاتی محلی و سراسری خود دارند. کارگران به تشکلات و روشهای مبارزاتی نیاز دارند که جنبش کارگری را واقعا مستقل از رژیم و نهادهای به اصطلاح کارگری آن به پیش برد و بتواند اتحاد و همبستگی صنفی بالاتر و سراسری میان

امواج اعتصابات کارگری سراسر کشور را گرفته است و دورنمای رشد کمی و سازمان یافته تر شدن آن لژه بر اندام حکام جمهوری اسلامی می اندازد. جمهوری اسلامی به حداکثر رساندن سود سرمایه داران دولتی و خصوصی در ایران و به نیابت از سوی سرمایه داری جهانی طرح موسوم به «تعدیل اقتصادی» را پیش برد و آتش جهنم جمهوری اسلامی را برای کارگران تندتر کرد. جمهوری اسلامی در مقابل شورشهای مکرر شهرکهای زحمتکشی مجبور شد از شدت پیشبرد این طرحها بکاهد. اما مجبور است این طرحها را با نامهای جدید پیش ببرد. زیرا جمهوری اسلامی خادم و نماینده طبقه سرمایه داران و ملاکین بزرگ ایران و سرمایه داری جهانی بوده و برای به حداکثر رساندن سود سرمایه از ارتکاب هیچ جنایتی علیه کارگران فرو گذاری نکرده و نخواهد کرد.

اغلب کارگران زیر خط فقر زندگی میکنند اما باز هم از تعرض اقتصادی دولت و کارفرما در امان نیستند. بیکار سازیها بطرز انسار گسیخته ای ادامه دارد و سالیانه صدها هزار جوان بیکار به بیکاران قبلی اضافه میشود. دستمزد کارگران پرداخت نمیشود. مقررات و آئین نامه های انضباطی و فشار کار مستمرا تشدید می یابد؛ و کارگران اعتصابی با مزدوران و چاقو کشان رژیم ملایان و با خطر زندان و ناپدید شدن روبرو میشوند. با این وصف کارگران مبارزه میکنند. کارگران چاره ای ندارند جز آنکه در مقابل تک به تک سیاستهای اقتصادی ایس-



کارگران ایجاد کند.

در شرایط کنونی که دولت مصمم است هر حرکت اعتراضی از سوی کارگران را سرکوب و متوقف کند، این همبستگی و اتحاد صنفی بالاتر را چگونه میتوان سازمان داد؟ برای اینکار اول از همه یک چیز باید روشن باشد: تحت شرایط کنونی ایجاد تشکل مستقل کارگری در چارچوب قانون اساسی و قانون کار امکان ندارد. این رژیم حتی به آن مقدار «حقوق» حقارت باری که در قوانینش به رسمیت شناخته احترام نمیگذارد. با این وجود عده ای هستند که در میان کارگران تبلیغ میکنند که کارگران باید در چارچوب قانون به فعالیت و ایجاد تشکلات صنفی بپردازند. آیا آنانی که به کارگران پیشنهاد میدهند که در «چارچوب قانون» به درست کردن تشکلات صنفی خود بپردازند، نمیدانند که سر در چنین تشکلات قانونی باید به عکس سران حکومتی مزین شود و در هیئت مسئولین آن عوامل امنیتی دولت حضور یابند؟ آیا تجربه بیست سال گذشته و تشکلات کارگری زرد که همدست دولت و کارفرما هستند جلوی چشم همه نیست؟ آیا اینان نمیدانند که گردانندگان «خانه کارگر» و غیره عوامل رژیم هستند؟ که این «خانه کارگر» قلابی پس از سال ۱۳۵۸ بدست اوباش حزب الله بر خاکستر خانه کارگر واقعی بوجود آمد؟

چه کسانی ایجاد تشکیلات صنفی در چارچوب قانون و یا سازمان یابی کارگران در همین تشکلات زرد کارگری را تبلیغ میکنند؟ از عده ای افراد ساده نگر که بگذریم، بطور

مشخص جریانات «دوم خردادی» جمهوری اسلامی، و پس مانده های حزب توده و فدائی اکثریت آنها تبلیغ میکنند. چنین نظریاتی در نشریه های قانونی نیز مکررا منعکس میشوند. برخی کارگران قدیمی هم هر چند ممکنست دیگر با حزب توده نباشند اما با همان تفکر توده ای همان سیاستهای قدیمی و پدبخت کننده حزب توده را تکرار میکنند. حزب توده در زمان شاه نیز تبلیغ میکرد که کارگران باید در تشکلات زرد کارگری مشغول شوند. یکی از این تشکلهای زرد کارگری سازمانی بود به نام «سازمان کارگران ایران» که شاه درست کرده بود. در آستانه فروپاشی رژیم شاه کارگران پالایشگاه شیراز به دفتر ساواک شیراز حمله بردند و با اسناد بدست آمده معلوم شد که همه مسئولین این سازمان به اصلاح کارگری از همکاران ساواک بودند و از ساواک حقوق و مزایا دریافت میکردند.

(۱) امروزه خانه کارگر و حزب کار اسلامی همان نقش و ماهیت را دارند. آنهایی که این نظریه های ارتجاعی را در میان کارگران تبلیغ میکنند در واقع میخواهند کارگران را به دنباله رژیم تبدیل کنند و مانع از آن شوند که کارگران با سلاح تشکل و سیاست مستقل خودشان وارد مبارزه شوند. مبلغین نظریه ایجاد تشکل در چارچوب قانون و سازمان یافتن در همان تشکلات زرد وقتی قافیه را تنگ میکنند شروع به تئوری بافی میکنند که کارگران ایران تجربه و دانش تشکل یابی صنفی ندارند، پس باید از هر چیزی که دم دست است (یعنی از همان

تشکلاتی که گردانندگانش عوامل امنیتی رژیم هستند) برای دادن چنین تعلیمی به کارگران استفاده کرد. اولاً، در تشکلات زرد کارگری کارگران تنها تعلیم مییابند که بنده و مطیع باشند. فقط افراد کودن و همدست رژیم میتوانند ادعائی غیر از این کنند. دوماً، بی تجربه و نادان بودن کارگران ایران در تشکل یابی یک دروغ محض است. ادعائی است که تاریخ بوضوح ضد آن را ثابت کرده است. مانع عمده در مقابل تشکل یابی صنفی کارگران همواره چماق سرکوب رژیمهای ارتجاعی حاکم بر ایران بوده است. تاریخ بیست و چند ساله گذشته بخوبی استعداد شگرف کارگران ایران به تشکل یابی را نشان داد. به محض شل شدن سرپنجه های کنترل و سرکوب رژیم شاه کارگران به ایجاد تشکلات کارخانه ای، و منطقه ای و سراسری پرداختند. حتی کارگران بیکار و پروژه ای که بدلیل پراکندگی و یا صوتی بودن کارشان با محدودیتهای فراوان در تشکل یابی روپرو هستند تشکلات مستقل قدرتمند خود را سازمان دادند و حتی پس از بنمن ۱۳۵۷ به مرکز مبارزات کارگری تبدیل شدند. این دستگاه سرکوب نظامی و امنیتی جمهوری اسلامی بود که به ضرب سرنیزه تشکلات کارگری را از هم پاشاند. آنهایی که عمداً این واقعیت را تمیینند ریگی در گفش دارند.

در کشوری مانند ایران که حتی محدود ترین اعتراضات روشنفکران ناراضی با سرکوب سخت رژیم مواجه میشود، هر تشکل مستقل

کارگری با حملات سخت اوباش و نیروهای سرکوبگر رژیم مواجه شده و در همان گام اول کارش متوقف خواهد شد. این شرایط ایجاد میکند که کارگرانی که در ایجاد اتحاد و تشکل میان کارگران پیشقدم میشوند فعالیتهای خود را بدور از چشم جاسوسان حکومتی پیش برند.

حرکتهای اعتراضی گسترده کارگران نمیتواند مخفی باشد، اما کمیته های اعتصاب در کارخانجات و فعالیت کسانی که میان فعالین کارگری رفته ها و شهرهای مختلف پیوند برقرار میکنند باید بدور از انظار دشمن پیش رود. این امر برای تداوم حرکات مبارزاتی کارگران ضروری است. کمیته های مخفی کارگری که توسط چند تن کارگر پیشرو و به ابتکار خود آنان تشکیل میشود در جریان صدور رهنمود و اعلامیه برای اعتصابات کارگری به تدریج مورد اعتماد کارگران قرار میگیرند. خواست آزادی ایجاد تشکلات صنفی مستقل بخشی لاینفک از مطالبات عمومی کارگران ایران اعم از شاغل و بیکار میباشد و کارگران باید برای تحمیل این خواسته به رژیم مبارزه کنند. در تجربه سالهای ۵۶، ۵۷ ایجاد تشکلات صنفی مستقل علنی زمانی امکان پذیر شد که دستگاههای امنیتی و سرکوبگر رژیم شاه در نتیجه مبارزات گوناگون مردم به اندازه کافی تضعیف شدند. این مساله در مورد رژیم اسلامی نیز صادق است. در کشورهایی مانند ایران که هیئت حاکمه ارتجاعی تنها با تکیه به سرنیزه میتواند خود را در قدرت نگاه دارد، فقط زمانی به آزادی تشکل و بیان و اجتماعات مردم گردن مینهند که در نتیجه مبارزات مردم ضربه خورده و تضعیف شده باشند. و تا زمانی آزادی تشکل و بیان و اجتماعات مردم را تحمل میکنند که بتوانند خود را جمع و جور و مستحکم کنند. این را نیز در تجربه سالهای ۵۸ - ۶۰ دیدیم.

تحت شرایط کنونی فعالین کارگری تنها با فعالیت مخفیانه میتوانند حرکات مبارزاتی کنونی را تداوم بیشتری بخشند و حرکات پراکنده کارگری را بهم وصل کرده و نسبتا سراسری کنند. شک نیست که برای تقویت این فعالیت باید بطور حساب شده و آگاهانه از هرگونه امکان و روزنه فعالیت قانونی و علنی نیز سود جویند. هسته های مخفی فعالین کارگری میتوانند بطور حساب شده و با اتکا به لایه های مختلف از فعالین جنبش صنفی کارگران از هرگونه امکان نیمه علنی و علنی مانند تشکیل مجمع عمومی و تشکیل کمیته های موقت و غیره برای پیشبرد مبارزات توده ای کارگران، استفاده کنند.

برخی استدلال میکنند که سراسری کردن جنبش کارگری بدون یک تشکلات علنی امکان

ناپذیر است. شک نیست که فعالیت مخفی هسته های فعالین کارگری محدودیتهای زیادی برای گسترش جنبش بوجود میآورد. اما هر گونه تشکلات علنی که واقعا بخواند مستقل از رژیم بماند بلافاصله سرکوب میشود و حرکتش در نطفه خفه میشود و امسکان آنرا پیدا نمی کنند که تداوم کافی پیدا کند. سراسری شدن جنبش کارگری در درجه اول منوط به داشتن یک سیاست سراسری است. حمله به سیاستهای اقتصادی رژیم جمهوری اسلامی و همچنین پیوند دادن حرکات کارگران شاغل و کارگران بیکار برای داشتن یک سیاست مبارزاتی سراسری حیاتی است. حتی در شرایطی که یک کمیته سراسری برای جنبش صنفی کارگران موجود نیست، تدوین مطالبات سراسری از سوی کمیته های محلی، مطالباتی که همه کارگران اعم از شاغل یا بیکار را در بر میگیرد و سیاستهای کلان ضد کارگری رژیم جمهوری اسلامی را آماج قرار میدهد، شالوده و فضای سراسری شدن اعتراضات کارگری را فراهم میکند.

سیاست مستقل

کم نیستند کسانی که قیافه حمایت از کارگران را میگیرند اما تبلیغ میکنند که «آهای سیاست را در مبارزه اقتصادی کارگران دخالت ندهید.» آیا چنین موعظه هائی در شرایطی که کوچکترین حرکت اعتراضی کارگران با سرکوب دولت مواجه میشود عوامفریبی نیست؟ این رژیم هر تجمع ساده توده های مردم، از کارگران، دانشجویان، دهقانان و زنان را تهدیدی برای خود قلمداد می کند. این رژیم خودش به کارگران و بقیه یادآوری میکند که حتی مبارزه برای خواستههای صنفی نیز به سیاست گره می خورد. در جامعه ما هیچ حرکت مبارزاتی نمی تواند خود را از سیاست بدور نگاه دارد و هیچ حرکت مبارزاتی نمی تواند در قبال مبارزات اقلیت دیگر بی تفاوت بماند. همانگونه که رشد جنبش اعتراضی کارگران مبارزات عمومی مردم علیه رژیم را تقویت میکند، وارد کردن ضربه به رژیم در سطح کلی، فضای مساعدتری را برای رشد جنبش کارگری و تشکل یابی صنفی آنان باز میکند. بنابراین جنبش کارگری نمیتواند برحذر از سیاست باشد و نیست. مهمترین سیاستی که کارگران مبارز باید در درون جنبش کارگری به اشاعه آن بپردازند این است که امروزه جامعه ما، روشن و واضح، یک جامعه دو قطبی است؛ در یک طرف دولت و اعوان و انصارش و نهادهای گوناگون سرکوب و جاسوسی آن قرار دارند و در طرف دیگر اکثریت مردم که در ضدیت با این دولت هستند. تنها با مخدوش نکردن این جبهه بندی است که کارگران مبارز میتوانند سیاست مستقل و صف مستقل خود را سازمان دهند. امروزه افراد وابسته به نیروهای ملی - مذهبی و

توده ایها و اکثریتی ها در میان کارگران تبلیغ میکنند که دفاع از «جبهه دوم خرداد» به «صلاح» کارگران است. اما چنین سیاستی تنها به صلاح رژیم جمهوری اسلامی است و کاملا در تضاد با ایجاد صف مستقل کارگران قرار دارد. کارگران مبارز باید بشدت با این سیاست مقابله کنند. جنبش کارگری باید استقلال خود را از همه جناحهای حکومتی حفظ کند. تشویق کارگران به حمایت از یک جناح حکومت علیه یک جناح دیگر خودش یک سیاست طبقاتی معین است. سیاست طبقات ارتجاعی است که میخواهند ناراضی مردم در مجراهای که خودشان تعیین کرده اند جریان یابد تا به هرز رود. جنبش کارگری نمیتواند جدا از جنبش ها و خواستههای حق طلبانه دیگر اقشار مردم جریان یابد. کارگرانی که برای گرفتن حقوق خود اعتصاب و اعتراض میکنند باید نسبت به خواسته های دیگر اقشار مردم نیز آگاه شوند و از آنها حمایت کنند. کارگران باید با خانواده های قربانیان قتلهای زنجیره ای همبستگی کنند، خواهان آزادی زندانیان سیاسی شوند، با دانشجویانی که مورد سرکوب اوباش حزب الله و نیروهای انتظامی قرار میگیرند پیوند برقرار کنند، باید خشم خود را نسبت به مظالم مانند محرومیت و فقدان آزادی زنان و حجاب اجباری، اخراج مهاجرین افغانستانی، استثمار دهقانان، و سرکوب ملل ستمدیده کرد و ترک و بلوچ، نشان دهند. امروزه برخی افراد به اصطلاح «صاحب تجربه» یا «فعالین جنبش صنفی کارگران» با قیافه دلسوز به کارگران هشدار میدهند مبادا به سیاست نزدیک شوید، به همین مبارزه اقتصادی بچسبید، و حتی فکر مبارزه سیاسی انقلابی علیه جمهوری اسلامی را بخود راه ندهید. این افراد در واقع خودشان گرایش سیاسی مشخصی دارند. برخی از اینان آنقدر ضد کمونیست هستند، و آنقدر مجیزگوی حکومتند که به سختی میتوان آنان را با عوامل جمهوری اسلامی در میان کارگران تمیز داد. بطور مثال در مصاحبه ای که در نشریه کار- مزد به تاریخ ۱۳۷۸ چاپ شده است به نمونه ای از نظریات بورژوازی و غلط در مورد رابطه سیاست و مبارزه کارگران برمیخوریم. در این مصاحبه «یک کارگر با سابقه صنف چاپ» در مورد تلاشهایشان برای راه اندازی یک صندوق قرض الحسنه میگوید: «خلاصه این صندوق چون گرفت چون کسانی که آمده بودند، برای کار سیاسی نیامده بودند.» یا کمی جلوتر میگوید: «اما دوباره متأسفانه خط و خط کشها شروع شد ... باز دوباره یکسری کسانی که میخواستند کار سیاسی بکنند آمدند.» این کارگر ضمن تعریف خاطره ای از دوران آغاز جنگ ایران و عراق با افتخار به تائید نظر یک آدم عقب مانده و غیر سیاسی در رابطه با بحثی که بر سر پایه

ب
ا
ف
ا

طبقاتی صدام حسین در قهوه خانه در گرفته بود، می پردازد و بیان میکنند: «گور پدر صدام، طبقه و پایه صدام خزیت است.» این نمونه افکار عقب مانده ایست که کارگران مبارز باید آنرا افشا و طرد کنند.

این کارگر به تحقیر کار سیاسی میپردازد و بروی فعالین سیاسی که برای بردن آگاهی طبقاتی به میان کارگران فداکاری و تلاش میکردند خاک می پاشد. بسیاری از این فعالین سیاسی بخاطر همین فعالیت آگاهگرانه در میان کارگران، توسط جمهوری اسلامی دستگیر شدند و اعدام شدند. نظر او در مورد تشکلات صنفی کارگران گرایش سیاسی اش را خوب آشکار میکنند. وی در جواب به سوال مصاحبه کننده که میپرسد آیا تشکلهای صنفی در راستای اهداف دولت خاتمی هستند میگوید: «صد در صد، اگر کارگرها نظم و انضباط در هر شکلی داشته باشند برای همه مفید است.» «هم به نفع کارگر است، هم به نفع رشد تولید و هم به نفع دولت.» این کارگر که به فعالین سیاسی و فعالیت سیاسی میازد، و مخالف فعالیت «گروهها» در میان کارگران است با دلسوزی به عوامل رژیم (به «خانه کارگر» و «حزب کار اسلامی») رهنمود میدهد که بیایید در میان کارگران برای خود پشتوانه درست کنید. قسم حضرت عباس و دم خروس را از حرفهایش ملاحظه کنید: «گروههای پیکار، توده، فدائی، مجاهد، اشرف دهقان و چند تائی دیگر بود که می آمدند تو سندیکا و ... کارها را خراب میکردند ... دم به ساعت به پر و پای دولت و مقامات می پیچیدند. مثلا با کارگرها تماس میگرفتند و زود هم به کارگر میگفتند این حرف را بزن، این جوری کن، آن شعار را مطرح کن و از این جور چیزها.» (البته او به غلط اسم حزب توده را در این لیست گذارده است. چون عناصر حزب توده در کارخانجات و کارگاههای تولیدی خودشان با نهادهای وابسته به دولت همکاری میکردند. همانطور که در دستگیری انقلابیون با دستگاههای امنیتی و سپاه پاسداران همکاری میکردند.) از پس از اعلام مخالفت با فعالیت «گروهها» در میان کارگران در جواب به سوال مصاحبه کننده که «شما چه انتظاری از دولت دارید» پیشنهاد میدهد: «خانه کارگر باید تقویت شود... حزب کار اسلامی هم که درست شده و اینها خوب و مثبت است. اما ضعف اصلی اینها تبلیغ نکردن روی خود کارگراست یعنی هنوز خیلی باید کار کنند تا بتوانند اعتماد کارگران را جذب کنند.» میبینیم که این فرد مخالف فعالیت همه «گروهها» در میان کارگران نیست. بلکه مایل است گروههای وابسته به دولت در میان کارگران کار سیاسی کنند و کارگران را به سوی سیاست دولتی جذب کنند.

مجله انترناسیونالیستی

جهانی برای فتح

شماره ۲۱ به زبان فارسی

در دست انتشار است

مطالب این شماره:

تسریع انقلاب جهانی پرولتری

تاریخ مبارزه طبقاتی

به روایت تصویر

جنبش بین المللی کمونیستی،

کدامین راه را باید در پیش گیرد؟

(مصاحبه ای با کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی)

درباره استراتژی جنگ خلق در هند

هنر و سیاست

مصوبات پنجمین کنفرانس بین المللی احزاب

و سازمانهای مارکسیست - لنینیست جنوب آسیا

درباره شورش قهرمانانه زندانیان سیاسی در پرو

و مقالاتی دیگر

این شماره و شماره های قبلی جهانی برای فتح را از نشانی ما در لندن بخواهید:

BM BOX 8561, LONDON WC 1N 3XX, U.K.

تمام عناصر حکومتی و مشاطه گر دولت باید در میان کارگران پی آبرو شوند. بالعکس، کارگران باید خواهان آشنائی با نظریات عناصر سیاسی انقلابی و کمونیست باشند؛ باید خواهان آن باشند که بدانند احزاب سیاسی که بخاطر مخالفت با جمهوری اسلامی غیر قانونی هستند چه نقشه ای برای سرنگون کردن جمهوری اسلامی و نظام طبقاتی در ایران دارند. و برنامه و راه حلشان برای ساختن یک جامعه نوین بر خاکستر جمهوری اسلامی

بقیه در صفحه ۱۸

تمام حرفهای مسخره در مخالفت با نفوذ «گروههای خارج از کارخانه» در میان کارگران در واقع مخالفت با نفوذ مخالفین جمهوری اسلامی در میان کارگران است. کارگران مبارز دقیقا باید عکس نظریه این فرد و امثال وی عمل کنند. یعنی تمام نهادهای وابسته به دولت را در میان کارگران پی آبرو و بی پایه کنند. کما اینکه این کار شده است. مثلا همین آقای مصاحبه کننده از این مینالد که خانه کارگر و حزب کار اسلامی در میان کارگران پشتوانه ندارند. این بسیار عالی است.

پاسخ به خوانندگان

در توضیح طرح برنامه حزب کمونیست

درباره مجازات اعدام



می گویند: سرکوب مرتجعین و وجود مجازات اعدام سبب اصلاح و تحکیم جامعه نمی شود و باید ریشه تبهکاری را از میان برد.

ما می گوئیم: شک نیست که اصلاح جامعه و استحکام یک دولت انقلابی اساسا به دلیل سرکوب ضدانقلابیون نیست. بلکه به این دلیل است که در یک جامعه نوین، اقتصاد و سیاست در جهت رهائی و آسایش توده های وسیع خلق کار می کنند. سرد در فرماندهی اقتصاد نخواهد بود و توده ها در کلیه امور مربوط به رهبری جامعه دخالت خواهند داشت و برای نخستین بار واقعا حاکم بر سرنوشت خویش خواهند بود. اما در عینحال سرکوب ضدانقلابیون بویژه در دوره های اولیه استقرار دولت انقلابی که مرتجعین سرنگون شده با هدف احیای نظم ارتجاعی کهنه، دست به تلاشهای گسترده خواهند زد یکی از علل مهم استحکام دولت انقلابی خواهد بود. اگر دولت پرولتاریا و خلق اقدامات ضدانقلابی را قاطعانه سرکوب نکند و عناصری که دست به چنین فعالیتهایی می زنند را مجازات نکند، مرتجعین امکان اینرا خواهند یافت تا دوباره بساط ستمگری خود را پهن کرده، کارگران و دهقانان و سایر توده های زحمتکش را به برده تبدیل کنند.

پرسیده می شود: چرا در برنامه خود گفته اید که با مجازات اعدام تحت رژیم های ارتجاعی مخالفین ولی تحت حاکمیت پرولتاریا قانون مجازات اعدام بطور کلی لغو نمی شود؟ پاسخ می دهیم: ما در برنامه خود تفاوت ماهوی میان دو نوع دیکتاتوری را به وضوح روشن کرده ایم. نگاه کنید که در جامعه ارتجاعی مجازات اعدام مشمول حال چه کسانی می شود. بورژوازی از این قانون برای به بند کشیدن کل توده های ستمدیده و مخالفان نظم ارتجاعی استفاده می کند. نگاه کنید که مجازات اعدام در آمریکا شامل حال چه کسانی می شود. توده های ستمدیده سیاه و مهاجرین آمریکای لاتین و افراد مبارز و انقلابی، انقلابیونی همچون مومیا ابرجمال (۱) که سالیسان است زیر حکم اعدام

برخی از خوانندگان نشریه حقیقت به آن بخش «طرح برنامه حزب کمونیست» که به موضوع جرائم و مجازات تحت دولت دمکراتیک نوین و سوسیالیستی پرداخته، مشخصا بخش مربوط به مجازات اعدام، ایراد گرفته اند. استدلالاتی که آورده شده کمابیش همان استدلالات رایج درون جنبش سیاسی ایران است. در اینجا به چند استدلال عمده در این زمینه پاسخ می دهیم.

می گویند: افرادی که دست به جنایت علیه خلق می زنند خود معلول شرایط اقتصادی اجتماعی معینی هستند و با اعدام آنان این شرایط از میان نمی رود. می گویند: سرکوب و یا اعدام فایده ای ندارد باید ریشه تبهکاری را سوزاند.

ما می گوئیم: این یک «استدلال» بظاهر منطقی است برای پوشاندن یک دیدگاه نادرست. سؤال اینست: آنانی که در راه سوزاندن ریشه مانع ایجاد می کنند و فعالان در پی بافتن ریشه های ارتجاعی هستند را چه باید کرد؟ آن کسانی که بیرحمانه به توده ها ستم کرده اند، آمر و عامل جنایات هولناک علیه خلق بوده اند، بهترین دختران و پسران خلق را کشتار کرده اند، با اینها چه باید کرد؟ ایشان خود بخشی از ریشه هستند و سرکوب ایشان بخشی از خرد کردن ماشین کهنه دولتی است. اینان مهره های اصلی و گردانندگان نظامی هستند که خشونت سازمان یافته و سیستماتیک را علیه خلق اعمال کرده است. دولت ارتجاعی، ریشه ها، دستی ناهرنی و یا چیزی در خلاء نیست. نمایندگان (یعنی آدمهائی) دارد که در عالیترین سطح امنیتی، نظامی و سیاسی و غیره آنها اداره می کنند؛ و این کلیت باید نابود شود. به حساب بسیاری از اینها در جریان جنگ انقلابی رسیده خواهد شد. جنایتکارانی که باقی بمانند نیز باید بسزای اعمالشان برسند. و این کاملا طبیعی و بر حق است. این جنبه ای از اعمال دیکتاتوری پرولتاریاست. بقول ماشو تسه دون «برای اینکه دیگر تفنگی در کار نباشد باید تفنگ بدست گرفت.»

چیست. باید دریابند که کدام حزب است که میخواهد تا نیمه راه برود و کدام تا به آخر. امروزه از جانب همین نوع آدمها و جریانات نظریه ای تبلیغ می شود که می گویند علت شکل نگرفتن یک جنبش کارگری سراسری در دوره پس از سال ۵۷ این بود که گروههای سیاسی با آوردن «خط و خط کشیهای سیاسی» به درون کارخانجات موجب تفرقه میان کارگران شدند و مانع از آن شدند که سندیکاها و اتحادیه های کارگری شکل بگیرند. این تحلیلی به غایت انحرافی، بورژوازی و ضد کمونیستی است. صاحبان این تحلیل میتوانند افرادی ساده و نادان باشند. اما خیلی راحت هم میتوانند مشاطه گران رژیم جمهوری اسلامی باشند. زیرا هر آنکسی که سالهای پس از ۵۷ را به چشم دیده باشد خیلی خوب میداند که تشکلات صنفی کارگران و شوراهای کارگری که در جریان مبارزه علیه رژیم شاه و سرنگون کردن آن شکل گرفته بودند یکی پس از دیگری توسط نیروهای امنیتی و پاسداران رژیم جمهوری اسلامی درهم شکسته شدند. و کارگران فعال و کمونیست روانه زندان شدند و یا در برابر جوخه های اعدام قرار گرفتند. سکوت در مورد این واقیعت تاریخی و وارونه جلوه دادن حقایق تنها به نفع حکام اسلامی مرتجع است. وجود تعداد گسترده ای از فعالین کمونیست در میان کارگران نقطه قوت جنبش کارگری بود. فعالین کمونیست به اشاعه آگاهی در مورد مبارزه طبقاتی و ماهیت ضد کارگری و ضد مردمی رژیم در میان کارگران میپرداختند و به اتحاد سراسری کارگران یاری میرساندند. جمهوری اسلامی با یورش به کمونیستها و قتل عام آنان باعث از هم گسیخته شدن رشته های پیوند میان کمونیستها و جنبش کارگری شد. امروزه فقدان وجود تعداد زیادی از کمونیستها در میان کارگران زخم دردناکی بر پیکر جنبش کارگری است که باید هر چه سریعتر آنها درمان کرد. هر نگرشی غیر از این عمیقا ضد کارگری است.

توضیح

(۱) رجوع شود به مقاله «تشکلهای مستقل کارگری» نوشته پیمان صنعتکار در نشریه کار. مزد سال ۱۳۷۸

بخش دوم این مقاله به سیاست اکونومیستی در جنبش کارگری و مشخصا طبقی که به خط پنج معروف است می پردازد.

قرار دارند و یا مبارزینی چون شاکا سانکویا (۲) که همین چندی قبل جنایتکارانه اعدام شد. آمریکا بعنوان بزرگترین قدرت امپریالیستی با تضادهای عظیمی درون شکم خود روبروست. استفاده فزاینده از مجازات اعدام یک جنبه مهم از برنامه های ارتجاعی امپریالیسم آمریکا برای سرکوب توده ها و اعمال دیکتاتوری خشن بوروازی است. در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم نیز مجازات اعدام اساسا شامل حال توده هائی است که در نتیجه مصائبی نظیر فقر و بیکاری و جهل، به اعمال نادرست و تبهکاری دست می زنند. و شامل کمونیست ها و مبارزینی که بجرم داشتن عقایدی مخالف ایده ها و ارزشهای رژیم های ارتجاعی حاکم، مجازات می شوند. در جوامع ارتجاعی، اعدام بطور عمده یعنی اعدام توده ها و مبارزین کمونیست و انقلابی. این مجازات، شکلی از اعمال دیکتاتوری اقلیتی ستمگر علیه اکثریتی ستمدیده است. به همین خاطر، اعدام تحت رژیم های ارتجاعی بر حق نیست و ما با آن مخالفیم.

تحت حاکمیت پرولتاریا، روش های مختلف مجازات بکار گرفته خواهد شد. تعیین روش مجازات، تابع شرایط مبارزه طبقاتی بطور کلی و حدت و شدت تضادها و وقایع است و با در نظر گرفتن تاثیراتش بر ذهنیت توده ها و روحیات دشمن انجام می گیرد. تصمیم به مجازات اعدام نیز به چنین عواملی بر می گردد و نه به اراده و نیت یا اصول از پیش تعیین شده در ذهن نیروئی که رهبری دولت را در دست دارد. به همین خاطر دولت پرولتری مجازات اعدام را بطور کلی منتهی اعلام نمی کند. شرایطی می تواند پیش بیاید که اعدام نکردن لطمانت زیادی به منافع و حاکمیت توده ها می زند، باعث تقویت موقعیت بوروازی می شود و عوامل دشمن را به سازماندهی اقدامات ضدانقلابی تشجیع می کند. در عینحال، همیشه امکان عدم درک صحیح شرایط و مخدوش کردن تضادهای درون خلق و تضادهای میان خلق و دشمن وجود دارد. یعنی امکان صدور احکام نادرست مجازات (از زندان گرفته تا اعدام) موجود است و این اشتباهات به دیکتاتوری پرولتاریا و امر وحدت در صفوف پرولتاریا و خلق لطمه خواهد زد. به همین خاطر تلاش دولت انقلابی باید این باشد که تعداد هرچه کمتری اعدام شوند. بقول مانو تسه دون: «یکبار که سری را قطع کردی دوباره نمی شود آنرا چسباند.....وقتی که سری اشتباه قطع شد حتی اگر بخواهیم اشتباه را تصحیح کنیم هیچ راهی موجود نیست» (۳)

برای اینکه اشتباهی صورت نگیرد و یا اشتباه هرچه کمتر بشود در درجه اول باید سرز تمایز میان انقلاب و ضدانقلاب را درست ترسیم کرد و توده ها را در این مورد آموزش داد. باید میان ضدانقلابیونی که جنایات بزرگ مرتکب شده اند با کسانی که

ممکن است اصلاح شوند تفاوت گذاشت و توده ها را در این زمینه نیز آموزش داد. همچنین باید دولت انقلابی اقدامات و قوانین مشخصی داشته باشد تا مجازات اعدام براحتی و دلخواه صورت نگیرد. همانطور که در برنامه خود گفته ایم: «سیاست دولت اینست که اعدام هرچه کمتر انجام شود؛ اجرای حکم اعدام به جز در موارد نادر به تعویق افتد و به محکومان فرصت اصلاح و بازسازی داده شود. نهادهای محلی حق اجرای اعدام را ندارند و تصمیم گیرنده در این مورد، دیوان عالی کشور است. در مورد جرائم سنگین، توده ها برای بحث و اظهار نظر و قضاوتی که باید صورت گیرد، بسیج می شوند» (۴)

اما تحت حاکمیت پرولتاریا، چه کسانی محکوم به مرگ خواهند شد؟ آنانی که جنایات سنگینی علیه خلق مرتکب شده و خون بهای بسیاری به توده ها بدهکارند و شدیداً مورد نفرت خلق هستند. این امر بویژه در اوان تشکیل دولت انقلابی خواست توده های وسیع خواهد بود و برای رهائی آنان که سدتهای مدید در معرض ظلم و ستم ضدانقلابیون و استثمارگران گوناگون قرار داشته اند، ضروری است. اگر چنین نشود، توده ها هرگز قادر به سربلند کردن نمی شوند و به دولت انقلابی اعتماد نخواهند کرد. بنابراین مجازات اعدام در مورد هر فرد ضدانقلابی، یا در هر زمانی بکار گرفته نخواهد شد. زندانی کردن، تحت نظارت گذاشتن و آزاد گذاشتن، روش های مختلفی است که در برخورد به چنین افرادی اتخاذ می شود.

می گویند: در تجربه جنبش بین المللی کمونیستی، نتایج ناگوار عدم لغو مجازات اعدام را دیده ایم. مثلاً در شوروی دوران استالین تعداد زیادی از صفوف حزب و ارتش شوروی به نادرست اعدام شدند و اعاده حیثیت بعد از مرگ هم نتوانست ضرباتی که پرولتاریا خورد را جبران کند. یا در مورد چین دوران مانو می گویند در آن تجربه نیز ناروشنی وجود دارد و احتمالاً از همین روش پیروی کردند.

ما می گوئیم: تاریخ جنبش کمونیستی شاهد برخوردهای مختلف به این مساله بوده است. به هنگام بررسی شوروی سوسیالیستی تحت رهبری استالین، از دروغهای شاخدار بوروازی در مورد تعداد اعدام شدگان که بگذریم، با اشتباهات مهمی روبرو می شویم. اما برعکس تبلیغات ضدکمونیستی بوروازی امپریالیستی و دنباله روانش این امر نه بخاطر خصوصیات «شخصی» استالین بود و نه «خونخواری» کمونیستها.

در آلمان حزب کمونیست شوروی تحت رهبری استالین دارای یک نظریه نادرست بود مبنی بر اینکه تحت سوسیالیسم دیگر طبقات از بین رفته اند و تخصصات طبقاتی

موجود نیستند. بر طبق این نظریه کسانی که دارای دیدگاه و عملکردهای بوروازی بودند و بر این پایه در کار ساختمان سوسیالیسم اختلال ایجاد می کردند، عامل نفوذی دشمن خارجی یعنی سرمایه داری جهانی و غیره قلمداد می شدند. در آن دوره و بر پایه این درک اولیه از سوسیالیسم و مبارزه طبقاتی تحت آن، کسانی محکوم به مرگ شدند که نباید می شدند. بسیاری مسائل که باید از طریق مبارزه سیاسی و برانگیختن و درگیر کردن توده ها حل و یا روشن می شد از طریق دیگری جلو رفت. اما واقعیت مبارزه طبقاتی و قوانین آن تحت سوسیالیسم نشان داد که حتی اعدام ضدانقلابیون واقعی در حزب و دولت و سایر نهادها، مانع بروز رویزونیسم در حزب کمونیست شوروی، شکل گیری یک طبقه بوروازی نوین و سرانجام احیای سرمایه داری در آن کشور نشد.

اما در چین سوسیالیستی تحت رهبری مانو تسه دون با نمونه متفاوتی روبرو می شویم. مانو یا جمع بندی از تجارب مثبت و منفی سوسیالیسم در شوروی و جمع بندی از تجارب مبارزه طبقاتی تحت سوسیالیسم در کشور چین، تکامل یافته ترین درک تاکتونی را در مورد تضادهای جامعه سوسیالیستی جلو گذاشت. مانو به این جمع بندی درخشان دست یافت که تحت سوسیالیسم طبقات هنوز موجودند و مبارزه طبقاتی به حادثترین شکلش بروز خواهد کرد و هنوز پیروزی کی بر کی مشخص نشده است. چرا که خاک سوسیالیسم هم مستعد پرورش جوانه های کمونیسم است و هم سرمایه داری. او جمع بندی کرد که برای پیشروی بر جاده سوسیالیسم و ممانعت از احیای سوسیالیسم تنها راه ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریاست. بسیج و آگاه کردن توده ها و شرکت دادن آنان در همه امور دولت و انقلاب. دامن زدن به مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی و مبارزه برای محدود کردن نابرابری های درون جامعه سوسیالیستی در همه عرصه های زیرینا و روینا. به دلیل همین درک عالی و پیشرفته بود که امور در چین مانند شوروی جلو نرفت. حتی در اوج انقلاب فرهنگی که راه و روش پرولتاریای انقلابی تحت رهبری مانو برای ممانعت از احیای سرمایه داری بود، رویزونیستهای مانند دن سیاتو پین و لیوشانوچی محکوم به مرگ نشدند. چرا که برای مانو و کمونیست های چین مشخص بود از بین بردن این عناصر باعث از بین رفتن طبقه بوروازی نمی شود. در چین انقلابی در عین اینکه قانون مجازات اعدام لغو نشد، اما بر پایه درکهای پیشرفته ای که کمونیستهای چین به آن دست یافته بودند، این قانون هرچه کمتر و کمتر به اجرا گذاشته می شد. برای سالیان سال اعدامی انجام نگرفت و در شهر چند میلیون پکن، تنها حدود ۲۰۰۰ نفر زندانی وجود داشت.



بطوری که این مساله باعث شگفتی بسیاری از گزارشگران و محققان غربی شده بود.

می گویند: به بقیه نیروهای سیاسی جنبش سیاسی ایران نگاه کنید، دیگر هیچکدام مجازات اعدام را قبول ندارند. باید دلایلی داشته باشند.

ما می گوئیم: حتما. اما باید دید این دلایل بر حق است یا نه. مثلا «راه کارگر» یکی از نیروهای است که افتخار می کند امروز جزو جریانانی است که «همدوش با کشورهای مدرن و نهادهای پیشرونی نظیر سازمان عفو بین الملل، خواهان لغو هر نوع مجازات اعدام هستند و این شامل جنایتکاران رژیم های استبدادی نیز می شود.» این جریانات را «راه کارگر» چنین ردیف می کند: جمهوری خواهان ملی ایران، حزب کمونیست (و کومه له)، سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)، حزب کمونیست کارگری، فدائیان خلق (اکثریت) و» (۵)

«راه کارگر» برای اثبات نظر خود در مورد مجازات اعدام به یک تجربه ملموس یعنی انقلاب ۵۷ و اعدام شماری از عوامل رژیم شاه در فردای به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی رجوع می کند:

«وقتی بخش اعظم جریانات سیاسی ایران - از جمله چپ - در سالهای اولیه پس از انقلاب بهمن ۵۷ در برابر ماشین آدمکشی دادگاه های «انقلاب» به رهبری جلادانی چون خلخالی که تند تند عوامل رژیم پهلوی را از دم تیغ می گذراند قرار گرفتند، بجای دفاع از حق حیات انسان ها و نفی بی تید و شرط مجازات اعدام «کاسه داغتر از آتش شدند» و از «کم کاری» و «عدم قاطعیت» دادگاهها در برابر جانان رژیم سلطنتی می نالیدند، غافل از اینکه مدت کمی بعد، سران رژیم اسلامی این رهنمود انقلابی و قاطعانه اپوزیسیون چپ را بگوش جان خریدند و گروه گروه مخالفین چپ و دمکرات و مجاهد و لیبرال شان را به جوخه های مرگ سپردند.» (۶)

اما این یک جمعیندی رفرمیستی و وارونه از آن تجربه است. رژیم اسلامی در درجه اول برای جلوگیری از آتش خشم مردم (که در پی حسابرسی از بانیان تیره روزی و مشقات شان بودند) و همچنین برای اینکه بسیاری از اسرار پشت پرده و ساخت و پاخت هایشان با مقامات امنیتی و نظامی رژیم سلطنتی و حامیان آمریکایی شان رو نشود، سریعاً تعدادی از مهره های رژیم سلطنتی را اعدام کرد. جمهوری اسلامی البته «اشتباهاتی» کرد. به این معنا که پراپیش بهتر می بود که عده بیشتری از جنایتکاران شاهنشاهی را برای تعلیم گرفتن و سرکوب و قتل عمام نیروهای

کمونیست و انقلابی زنده نگه می داشت. همان کاری که در مورد امثال ارتشبد فردوست کردند. اما بسیاری از جنایتکاران رژیم سلطنتی نه تنها سر موتی حساب پس ندادند بلکه بعنوان تعلیم دهندگان مرتجعین اسلامی و گرهانندگان دستگاه دولتی اسلامی «آب تویه» روی سرشان ریخته شد و بخدمت گرفته شدند؛ و این ارتباط لاینفک داشت با اینکه رژیم اسلامی ماهیتاً تفاوتی با رژیم سلطنتی نداشت. حکومت تغییر کرده بود اما دولت ارتجاعی با ریشه هایش، و آدمهایش، بجای خود باقی مانده بود. از میان آنهمه استعمارگر و بازجو و شکنجه گر و غیره چند نفرشان حساب پس دادند که امروز «راه کارگر» بخاطرشان انتقاد از خود می کند؟

مضافاً حکام اسلامی بسرعت برق از فردای بروی کار آمدن تمام قدرت دولتی را برای اعمال دیکتاتوری بر خلق و سرکوب نیروهای کمونیست و انقلابی و توده های مبارز بکار گرفت. اشکال نیروهای چپ در این نبود که از رژیم اسلامی و تزلزلش در مقابل مرتجعین سرنگون شده انشاگرمی می کردند و به زعم «راه کارگر» متوجه نشدند که با اینکار اسباب حمله رژیم اسلامی را بسوی خود فراهم می کنند. چرا که آماج اول و آخر رژیم اسلامی توده ها و نیروهای کمونیست و انقلابی و مبارز بود. اشکال در آن بود که نیروهای کمونیست بخاطر وجود انحرافات ایدئولوژیک و سیاسی آمادگی اینرا نداشتند و نتوانستند از آن فرصت طلایی استفاده کرده و جنگ انقلابی را علیه کلیه مرتجعین (چه تازه به قدرت رسیده ها و چه هر جریانی دیگر) براه اندازند، هر آنجا که امکانش هست قدرت سیاسی سرخ کارگران و دهقانان و توده های زحمتکش را مستقر کنند و برای حفظ و گسترش این قدرت قاطعانه بر دشمنان خلق دیکتاتوری اعمال کنند.

اما اگر بجای دار و دسته خمینی، پرولتاریا و حزب انقلابی اش قدرت را در سال ۵۷ بدست آورده بود چه می کرد؟ یا مرتجعین سرنگون شده، با آنانی که به توده های خلق خسارات سنگین وارد کرده بودند چه می کرد؟ با آن نیروهائی که در کار دولت انقلابی خرابکاری می کردند چه می کرد؟ امروز بخاطر اینکه سرطان رفرمیسم در بخش بزرگی از نیروهای جنبش سیاسی ایران ریشه دوآنده، به این سؤال پاسخی سازشکارانه داده می شود. می گویند آنها را متحول می کنیم! اما پرولتاریا حتما علیه مرتجعین سرنگون شده دست به اعمال دیکتاتوری و سرکوب طبقاتی می زد. پس از این نیز چنین خواهد بود. پرولتاریا و خلق نمی تواند به مرتجعین اجازه دهد برای احیای نظام کهن دست به هر کاری بزنند. زیرا با این کار، توده ها و بویژه توده های کارگر و دهقان یکبار دیگر به برده تبدیل خواهند شد. این یک واقعیت زنده و عیان

است. واقعیت مبارزه طبقاتی و دیکتاتوری طبقاتی. واقعیتی که خارج از ذهن ما و خواسته های قلبی ما وجود دارد. تا زمانی که جامعه به طبقات تقسیم شده، باید انتخاب کنید: دیکتاتوری پرولتاریا یا دیکتاتوری بورژوازی. حاکمیت پرولتاریا یا حاکمیت طبقات ارتجاعی. دولت بمثابه ابزار اعمال منافع این طبقه یا آن طبقه. در کنار استعمار شوندهگان یا در مقابل آنان.

به نیروهای مانند «راه کارگر» باید گفت شما که بسیار به آرای عمومی یعنی در واقع به حماقت پارلمانی احترام می گذارید بیانتید موضوع مجازات اعدام را در میان مردمی که مترصد آنند تا حق مرتجعین را کف دستشان بگذارند به همه پرسی بگذارید. اگر بشما نخندند فکر می کنند از کره صریخ آمده اید. توده ها می خواهند انتقام بگیرند و این عادلانه است. به این هم احترام بگذارید. زمانی که توده ها قدرت را به دست گرفتند و مهره های اصلی این رژیم یا روسای کمیته ها که پیرونده تبهکاری و جنایات برخی از آنها به تازگی باز شده، شکنجه گرانی نظیر حاج داوودها و امثالهم را بر کرسی اتهام نشاندند، رنجهای خود را بر شمرند و رای به اعدام اینان دادند، شما چه خواهید کرد؟ اگر در برابر موعظه های بشردوستانه شما قانع نشدند، چه خواهید کرد؟

اما آن روزها فرا خواهد رسید. همین حالا در سطوح پائین مردم به این طریق یا آن طریق دارند انتقام می گیرند. جوانان مبارز اینجا و آنجا حساب پاسدار قاتل و اوباش پستیچی و آخوند جانی و مال مردم خور را می رستند. و بدرستی، چرا نباید بکنند؟ این تنها نشانه کوچکی است از فردائی که در انتظار دشمنان خلق است.

«راه کارگر» در بسط نظریه خود در مورد مجازات اعدام تا آنجا پیش می رود که از لزوم «اصلاح» امثال لاجوردی و هیتلر حرف می زند: «در این رابطه نیز ما اگر چه خواهان مجازات عادلانه کلیه جنایتکاران جنگی و حکومتی برای آگاه گری اذهان عمومی داخلی و خارجی هستیم، اما به هیچوجه شکنجه و اعدام آنها را تجویز نمی کنیم. حتی اگر آدمی از قماش هیتلر و لاجوردی باشند. چرا که ما خود این جنایتکاران را معلول می دانیم و نه علت.» (۷)

«حزب کمونیست کارگری» نیز همین خط را پیش می گذارد: «نمی دانم آیا اصولاً کلمه مجازات کلمه خوبی برای یک سیستم قضاتی انسانی هست یا خیر. بنظر من، بحث پیشگیری و از بین بردن زمینه های اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی جنایت به کنار، جامعه باید با حداقل اعمال خشونت و با حداقل سلب اجازه زندگی متعارف از مجرمین، خود را از تکرار جرم توسط آنها مصون کند. ثانیاً،

کمک کند این افراد متحول شوند». (۸)
این حرفها فقط موجب تمسخر و البته تاسف خلق است. اصلا بدون سرکوب اینان نمی توان «علت» را از میان برد. کسانی که این موعظه ها را می کنند و مشغله شان اصلاح موجوداتی همچون لاجوردی و هیتلر است در اساس آمیدی ندارند به اینکه همه چیز از پائین دستخوش تحول انقلابی شود. دلمشغولی تحول و اصلاح امثال لاجوردی، ربط دارد به اینکه اینان نهایتا خواسته شان اصلاحات در همین نظام است. حالا بدون تنوکراسی و بدون این فرد یا آن فرد خیلی منفور. مقوله حسابرسی به اعمال جنایتکارانه مهره های اصلی رژیم، ربط دارد با مساله اعمال قهر انقلابی؛ اعمال دیکتاتوری طبقاتی. اینها می گویند که مردم حق ندارند جنایتکاران و ستمگران را تنبیه کنند؛ و به این ترتیب در حقیقت حق مردم برای شکست دادن دشمنان و کسب قدرت سیاسی خود را انکار می کنند. این تمام ماجراست.

پوسیده می شود: در مورد اروپای «متمدن» یا برخی کشورهای آمریکای لاتین چه می گویند که قانون مجازات اعدام را ملغی اعلان کرده اند؟ چرا کمونیستها نتوانند چنین کنند؟ پاسخ می دهیم: کشورهای مدرن؟ کدامشان؟ اروپای متمدن؟ آیا شما نمی دانید که در اروپای متمدن مجازات مرگ بطور پنهانی و «متمدن» انجام می گیرد؟ در اروپا قانون مجازات اعدام را با پشتوانه ایجاد «دولت رفاه»، دستیابی به یک دوران طولانی ثبات و آرامش و به قیمت غارت و کشتار مردم و انقلابیون کشورهای فقیر لغو کردند. اما چه کسی است که نداند مثلا دولت آلمان (آنهم در زمان حکومت سوسیال دمکرات ویلی برانت) در زندانهای خود فعالین گروه بادر ماینهرف را «خودکشی» می کرد؟ چه کسانی در ایتالیا در دهه ۷۰ که تضادهای سیاسی جامعه شدت حد شده بود و نیروهای انقلابی نیرو می گرفتند، فعالین شناخته شده چپ را در جریان تظاهرات هدف گلوله قرار می دادند و بطور غیررسمی اعدام می کردند؟ چه کسی بروی خود نمی آورد که احکام اعدام غیر رسمی افراد خطرناک به حال منافع ملی فرانسه بطور صد در صد مخفی توسط رئیس جمهور میتران به امضاء می رسید؟ آیا این میتران «سوسیالیست» نبود که فرمان برب گذاری کشتی فعالین لیبرال «گرین پیس» که پایشان را از گلیم خود فراتر گذاشته و داشتند آبروی دولت فخمیه فرانسه را می بردند؛ شخصا امضاء کرد و رسوائی بزرگی ببار آورد؟ در مورد مبارزین ایرلندی و واحد ویژه انگلیس برای سر به نیست کردن آنان چه می گویند؟ یا در مورد جوخه های مرگ در دولت «سوسیالیست» اسپانیا برای از بین بردن مبارزین باسک؟ البته برای مغلفه گریهای حزب کمونیست

کارگری اینها اعدام محسوب نمی شود. در قاموس این حزب، وقتی می توان از اعدام صحبت کرد که بطور رسمی توسط دولت انجام شده باشد. بقل خودشان: «افراد یکدیگر را به قتل می رسانند، اما دولتها اعدام می کنند». (۹) اینکه چگونه «کمونیسم کارگری» با اینحرف آب تظہیر بروی جنایات دول امپریالیستی می ریزد مساله خودشان است، اما تغییری در این واقعیت نمی دهد که در این دسته کشورها، دولت بصورت «غیر دولتی» مبارزین را سر به نیست می کند. اگر در جمهوری اسلامی حکم ترورها باید به امضای یک مرجع مذهبی برسد، در «اروپای متمدن» دستور اجرای حکم باید مهر بالاترین مقام حکومتی را داشته باشد. یا همانگونه که در کشورهای آمریکای لاتین می بینیم، مجازات اعدام از نظر قانونی لغو شده، اما افراد به اصطلاح خطرناک را «مفقود الاثر» می کنند. به یک کلام بورژوازی در این مورد نیز مثل همه کارهای دیگرش فریبکارانه چیزی را می گوید اما در عمل و در خفا کار دیگری می کند.

اما برای اینکه بینیم نیروهای بورژوازی جنبش ایران واقعا چقدر مخالف مجازات اعدامند، و این مخالفت صوری است یا واقعی، خوب است به نظرات حزب کمونیست کارگری در مورد اسرائیل نگاه کنیم. در اسرائیل (یعنی فلسطین اشغال شده) مجازات اعدام وجود ندارد. اما همگان می دانند که مزدوران ارتش اسرائیل و مرتجعین بنیادگرای صهیونیست، روزمره در خیابان، بدون هیچ دادگاه و وکیل مدافع و قاضی، دهها تن از نوجوانان و جوانان فلسطینی را اعدام می کنند. با وجود چنین جنایاتی چرا حزب کمونیست کارگری می گوید که اسرائیل دمکرات ترین کشور خاورمیانه است؟ (۱۰) چرا؟ فقط بخاطر اینکه روی کاغذ قانون مجازات اعدام را لغو کرده اند؟ آیا این ادعا فریبکاری بورژوازی نیست؟

ما وجود اینگونه نظرات و استدلالات در جنبش سیاسی ایران را کاملا با انحلال طلبی ایدئولوژیک و سیاسی و گسترش یک مشی رفرمیستی در این جنبش مرتبط می دانیم. نیروهانی مانند «حزب کمونیست کارگری» و «راه کارگر» که امروزه مدافع «اومانیسم» و «بخشش» شده اند، همانها هستند که بطور آشکار یا خجالتی دیکتاتوری پرولتاریا را از برنامه خود کنار گذاشته و جمع بندی های غیر مارکسیستی و بورژوا دمکراتیکی از ۲۲ سال حاکمیت جمهوری اسلامی و اعمال قهر سازمان یافته اش علیه مردم، ارائه داده اند. این نیروها بهمان نسبت که از «دگماتیسم مارکسیستی» دور شدند و بهمان نسبت که کوشیدند از الگوی «کشورهای مدرن» پیروی

کنند، بیشتر و بیشتر به بلندگوی طبقات میانی و مرفه جامعه تبدیل شدند. استدلالات آنها در مورد مجازات اعدام فقط جزئی کوچیک از یک تفکر کلی تر بورژوازی و رفرمیستی است. خلاصه کنیم: قوانین مربوط به مجازات، زندان و اعدام تماما مربوطند به جامعه طبقاتی. در جامعه بورژوازی چون دیکتاتوری اقلیت بر اکثریت اعمال می شود، این قوانین شامل حال اکثریت می شود. آمار و ارقام مربوط به مجازات اعدام و زندان و غیره سر به آسمان می زند. در یک جامعه انقلابی این معادله بهم خواهد خورد. یک دولت واقعا انقلابی، بر منافع پرولتاریا و توده های گسترده در برابر عده قلیلی استعمارگر استوار است. در چنین جامعه ای هرگز صدها هزار نفر اعدام و یا زندانی نخواهند شد. در چنین جامعه ای هرگز آن تعداد مخالفین سیاسی یا مجرمین اجتماعی که در جوامع ارتجاعی موجودند و مجازات می شوند، نخواهیم داشت. دولت انقلابی درست بخاطر اینکه منافع اکثریت بزرگ توده ها را نمایندگی می کند، اساسا تعداد کثیری به مخالفت به آن بر نخواهند نخواست. اکثریت جامعه آگاهانه از آن حمایت خواهند کرد و برای تقویت و تحکیم و پیشروی آن بسوی اهداف عالی و رهانبخش کل بشریت فعالیت و مبارزه خواهند کرد. مبارزه ای که افق و هدف آن رسیدن به جامعه بی طبقه کمونیستی در سطح جهانی است. جامعه ای که در آن مقولاتی مانند مجازات، زندان و اعدام به موزه تاریخ سپرده خواهد شد.

توضیحات

- ۱) مومیا ابوجمال یک روزنامه نگار، فعال انقلابی و زندانی سیاسی در آمریکا است که از سال ۱۹۸۲ زیر حکم اعدام بسر می برد. در سراسر آمریکا و دیگر کشورهای جهان مبارزه مهمی برای جلوگیری از اجرای حکم اعدام مومیا جریان دارد. در این مبارزه، حزب کمونیست انقلابی آمریکا نقشی بسیار فعالی دارد و نشریه «کارگر انقلابی» ارگان این حزب، مرتبا اخبار و گزارشات مربوط به این مبارزه را منعکس می کند.
- ۲) رجوع کنید به مقاله حقیقت شماره ۳۴ در مورد اعدام «شاکا سانکوا»
- ۳) مائو سه دوز؛ جلد پنچ - درباره ده مناسبات بزرگ
- ۴) از برنامه حزب کمونیست: درمورد جرائم و مجازات
- ۵) مقاله نویسنده راه کارگر در هفته نامه پیوند چاپ کانادا - شماره ۲۶۶ - تاکید از حقیقت
- ۶) همانجا
- ۷) همانجا
- ۸) مصاحبه منصور حکمت با فصلنامه خاوران، شماره ۷، پائیز ۱۳۷۹ - تاکید از حقیقت
- ۹) همانجا
- ۱۰) از سخنان منصور حکمت رهبر این حزب

اکبر گنجی، خودی است!

در حاشیه محاکمه یک محافظ قسم خورده نظام اسلامی

آدمی را در نظر بگیرید که با افراد خانواده اش راه را گم کرده، در جنگلی سرگردان شده اند. از بخت بد، ببر و پلنگی سر می رسند و در یک چشم به هم زدن، به جان همراهانش می افتند. در این میان، او از درختی بالا می رود و جان سالم بدر می برد. آن پایین، مقابل چشمش، جانوران وحشی شکمی از عزا در می آورند. بعد ببر سرش را بالا می کند و در حالی که پوزه خون آلودش را پاک می کند، می گوید: «نترس! ما دیگر سیر شده ایم و اوضاع عوض شده است. حالا می توانی با خیال راحت پایین بیایی.» اما آن فرد تردید دارد و از جایش تکان نمی خورد. پلنگ که حوصله اش سر رفته، رو به همکارش می کند و یا عصبانیت می گوید: «این بابا، زبان خوش سرش نمی شود. بگذار از درخت بالا بروم و شکارش کنم.» اما ببر اصرار دارد که: «بالا کشیدن از درخت، با شکم پر، سخت است. صبر کن، من راضی می کنم.» پلنگ که این حرفها را قبول ندارد با ببر گلاویز می شود تا خود را به درخت برساند. ببر با ناراحتی می گوید: «برادر! ما خودی هستیم. فقط خیر و صلاح جنگل را می خواهیم. این بدبخت که نمی تواند تا ابد آن بالا بماند، بالاخره پایین می آید. کمی صبر داشته باش!» و آدمیزاد با خود می گوید: «عجب جانور شریفی! عجب قهرمانی! به خاطر من با هم تیره خودش در افتاده.» یواش یواش به این فکر می افتد که از درخت پایین برود تا ببر بیچاره بیشتر از این به زحمت نیفتد. خود را مدیون احساس می کند. می خواهد کمکش کند تا شاید زورش بر پلنگ بچرید. در این وضعیت به تنها چیزی که فکر نمی کند، گوشه‌پوشی است که به طرز عجیبی دراز شده است.

حالا این شده حکایت دفاعیات اکبر گنجی در دادگاه «کنفرانس برلین» و جریاناتی که در حمایت از او بیانیه صادر می کنند و مقاله می نویسند. بعضی ها دفاع از گنجی را وظیفه هر نیروی مترقی می دانند و چنین کاری را دفاع از دموکراسی قلمداد می کنند. (۱) برخی که مدعی نمایندگی منافع کارگران می گویند که دفاع از گنجی برای تربیت طبقه کارگر بر مبنای ارزشهای دموکراتیک، ضرورت دارد. (۲) گروهی از اهل قلم دوره افتاده اند تا برای گنجی از نهادهای بین المللی، جایزه ویژه آزادی بیان بگیرند. (۳) کسانی هم هستند که به نعل و به میخ می زنند: از یک طرف خواهان آزادی گنجی به

مثابه «زندانی سیاسی» می شوند و از طرف دیگر، وعده می دهند که وقتی خودشان به قدرت رسیدند او را به طور عادلانه محاکمه و مجازات کنند! (۴)

همه این استدلالات علیرغم تفاوت های ظاهریشان، به یک چیز خدمت می کنند: مخدوش کردن مرز میان توده های مردم و دشمنان مردم. گیرم یکی بگوید باید موقتا از این مرز تمایز چشم پوشی کرد و دیگری اعلام کند که بطور کلی باید این مرزبندی را کنار گذاشت. این استدلال صحت تا یک قاز، شاید برای خرده بورژواهای شکم سیری که به خاطر موقعیت طبقاتی خود نمی توانند جلوتر از دماغشان را ببینند، قانع کننده باشد. شاید باب طبع روشنفکرانی باشد که کماکان سر خود را با وعده های «دوم خرداد» شیره می مالند. اما نباید توده های محروم و همه کسانی که از نظام جمهوری اسلامی و مهره های تبهکارش متنفرند را راضی کند. باید از خود پرسید: چرا باید از کسی حمایت کنیم که روزگاری محافظ خمینی جلاذ بوده، سالها بتوان یکی از فرماندهان سپاه پاسداران در کشتار فرزندان انقلابی خلق نقش داشته، و در مقام یکی از مسئولان وزارت ارشاد به ترویج ایدئولوژی و ارزشهای متعفن و پوسیده اسلامی در بین جوانان پرداخته است؟ چرا باید به فکر دفاع از کسی بیهوشیم که از ما می خواهد دو دهه جنایت و غارت هیئت حاکمه را فراموش کنیم و آمران و عاملان کشتار مردم را عفو کنیم؟

واقعیت اینست که محاکمه گنجی، بخشی از دعواهای درونی دشمنان مردم است. هیئت حاکمه در نتیجه بحران شقه شقه شده، دعواهایشان بالا گرفته است. اینان به خاطر حفظ منافع طبقاتی و جناحی خود حتی به عناصری از قماش خودشان هم رحم نمی کنند. طی دوران حیات جمهوری اسلامی، برخی از «خودی ها» (نظیر مهدی هاشمی) را اعدام کرده اند، مرتجعین دیگری (نظیر کریاسچی، نوری یا گنجی) را به زندان انداخته اند، و حتی نقشه قتل مهره های مهمی (از چمران گرفته تا احمد خینی و بالاخره حجازیان) را به اجرا گذاشته اند. در آینده «خودی» های بیشتری می توانند قربانی کشمکش های درونی رژیم شوند. اما در این جور دعواها، جانب هیچکس را نباید گرفت. به قول مالکوم ایکس، رهبر انقلابی سیاهپوستی که در آمریکا جان باخت: «ستمیدگان نباید برای مرگ ستمگران، وقتی که قربانی دعواهای

درونی خود شده اند، اشکی بریزند.» هر چه این دعواها حادث شود، نظام ضعیفتر و آسیب پذیرتر خواهد شد. گرگ ها هر چه بیشتر گلوی یکدیگر را بچوند، به نفع اردوی مردم است.

علت اینکه گنجی به زندان افتاده اینست که قواعد بازی را درست رعایت نکرده است. در هر دو جناح رقیب در جمهوری اسلامی، عناصر و بخشهایی هستند که به علت دوراندیشی، یا گاهی اوقات بر اثر تحلیل غلط از تناسب قوای موجود و درجه قوت و ضعف خودشان و جناح مقابل، «تند روی» می کنند. گاه این کار به نفعشان تمام می شود و موقعیت محکمتری در هیئت حاکمه پیدا می کنند و گاه به ضررشان تمام می شود و به دردمر می افتند. در مقطعی، اکبر گنجی و همفکرانش تصمیم به افشای بخشی از جنایات و دساتن برخی از رقیبان خود در حکومت گرفتند. نکته اینجاست که این جنایات و دساتن بر مردم پوشیده نبود و عاملان آن نیز درست به همین خاطر، به شدت منفرور همگان بودند. با این افشاکاری ها، گنجی و همفکرانش سعی کردند بر موج نفرتی که توده ها از امثال رفسنجانی دارند سوار شده و نقش خود و متحدان امروزی خود در رژیم را در جنایات بیست و دو ساله بپوشانند. گنجی بر این عقیده بود که برای نجات نظام باید چند فرد بدنام را قربانی کرد و بنابراین کسانی را آماج قرار داد که به نظر وی دیگر آینده ای نداشتند. امروز «دوم خرداد» هائی نظیر ابراهیم نبوی سعی می کنند این «اشتباه محاسبه» را به گنجی گوشزد کنند و به وی تذکر دهند که اولاً، رقیبان قوی تر از آنند که او فکر می کرد. ثانیاً، رژیم متزلزل تر از آنست که بتوان دست به ریسک های بزرگ زد. اگر شکافهای درون حکومت زیاده از حد دهان باز کند، امکان دارد خیزش های غیر قابل کنترل توده ای به راه بیفتد. نبوی و سایر «سر عقل آمده های» دوم خردادی اصرار دارند که در چنین شرایطی، «تند روی» نباید کرد، زیرا می تواند به کل نظام و خود جناح «دوم خرداد» لطمه بزند.

بعلاوه محاکمه گنجی و کل جنجالی که حول ماجرای «کنفرانس برلین» به راه افتاده، بخشی از تلاش رژیم درمانده اسلامی برای نمایش قدرت و سرعوب کردن مردم هم هست. یعنی می خواهند بگویند کماکان قدرت سرکوب و بگیر و ببند مخالفان را داریم و

آنقدر قاطعیم که حتی خودی هائی که پا از گلیم خود درازتر کنند را هم گوشمالی می دهیم، چه رسد به توده های غیر خودی. بهر حال در جنبالی که به راه افتاده، گنجی نقش یک فهردان قلابی را بعهده گرفته است. البته جناحی که گنجی را به محاکمه کشیده، خوب می داند که او جزو خودی هاست؛ بنابراین با او مثل یک خودی برخورد می کند. شرایط اسارت خودی ها یا غیر خودی ها فرق دارد. مقایسه کنید حبس طولانی و شکنجه های وحشیانه ای که نصیب دانشجویان اسیری مانند احمد باطبی کردند را با امکانات و تسهیلاتی که در اختیار گنجی (و قبل از او، عبدالله نوری و شمس الواعظین و امثالهم) قرار دادند. اینان نماینده بخشی از همین حاکمیتند و با همین پشتوانه است که برای مثال، گنجی در دادگاه می گوید: «حکم دادگاه برای من مهم نیست و متن دفاعیه را کامل در مطبوعات چاپ خواهم کرد» و معترض می شود که چرا «تلویزیون تاکنون دفاعیات مرا پخش نکرده است.» کدام زندانی سیاسی واقعی تا به حال از چنین امکاناتی برخوردار بوده که بتواند قاضی و دادستان را تهدید به انتشار حرفهایش در مطبوعات کند و انتظار پخش جلسات محاکمه از صدا و سیما جمهوری اسلامی را داشته باشد. گول مظلوم نمائی ها و رُست های قلابی گنجی در دادگاه را نباید خورد. پوزه و پنجه اش هنوز رنگین است؛ فقط باید چشم بصیرت داشت و دید. این وسط، سر آن اصلاح طلبان غیر حکومتی کلاه می رود که به خاتمی و دوم خردادش امید بسته اند.

ماهیت گنجی در آئینه دفاعیاتش

برای فهم اهداف ضد مردمی و عقاید ارتجاعی گنجی، لازم نیست راه دوری برویم. کافیست به دفاعیات گنجی در دادگاه نگاهی بیندازیم. جناح موسوم به محافظه کار، ظاهراً او را به جرم شرکت در «کنفرانس برلین» محاکمه کرد. در مقابل، گنجی هم مجبور شد واقعیاتی را در مورد اهداف آن کنفرانس و نقش خودش به زبان بیاورد:

«بنیاد هایریش بل اداره کننده کنفرانس بود و سازمانهای مجاهدین خلق، وحدت کونیستی و چریکهای فدائی هیچ نقشی در برپایی آن نداشتند و به دلیل نقش این کنفرانس در تحکیم نظام، مخالف آن بودند. آنان برای جلوگیری از برپایی آن نیز تلاش کردند و تمامی اغتشاشات هم از سوی آنها صورت گرفت.» (تاکیدات از ما)

درست است! کنفرانس برلین، برخلاف آنچه جناح محافظه کار رژیم وانمود می کند، نشستی علیه جمهوری اسلامی نبود. برعکس! این کنفرانس برای تبلیغ «تحولات مثبتی» که بعد از انتخابات دوم خرداد در حال رخ دادن است، تشکیل شد. طرح برگزاری این کنفرانس را مقامات دولتی ایران و آلمان ریخته بودند.

هدف، تحکیم نظام بود و محافظان کهنه کار نظام از قبیل گنجی و جلالی پور نیز به همین خاطر در آن شرکت کردند. «کنفرانس برلین» قرار بود چهره زشت جمهوری اسلامی را در برابر افکار عمومی آلمان تظہیر کند؛ به ویژه در میان روشنفکرانی که رژیم ایران را با بیدادگری هایش می شناختند. در عین حال، جناح «دوم خرداد» می خواست بخشهایی از اپوزیسیون سازشکار و تسلیم طلب و رفرمیستهای متوهم را با رژیم بیشتر جوش دهد و از آنها برای فرونشاندن مبارزات رزمنده و انقلابی ضد رژیم در خارج از کشور استفاده کند. می خواستند به توده های مردم در ایران بگویند، نیروهای سیاسی اپوزیسیون که سالها سرکوبشان کردیم و خونشان را ریختیم هم بالاخره سر عقل آمده اند و ضرورت آشتی با حکومت را فهمیده اند. مقامات ایران و آلمان برای اجرای موفق این طرح، بنیاد «هایریش بل» را جلو انداختند تا «کنفرانس برلین» را یک نشست فرهنگی مستقل از دولتها جلوه دهند. آنان با دعوت از چند شخصیت غیر حکومتی نظیر مهرانگیز کار و شهلا لاهیجی، در کنار مهره های شناخته شده جناح «دوم خرداد» کوشیدند مردم را در مورد ماهیت و اهداف این کنفرانس گیج کرده، نیروهای مبارز ضد رژیم را خلع سلاح و فلج کنند. اما همانطور که گنجی اذعان دارد، این نقشه در نتیجه مبارزه کسونیستها و دیگر مبارزان به شکست انجامید. این تاکید گنجی نیز جالب توجه است که «تمامی اغتشاشات» از سوی نیروهای مخالف جمهوری اسلامی انجام گرفت. این درست خلاف دروغ های رایج «دوم خردادی ها» و همدستان خائن توده - اکثریتی و امثال آنهاست که کوشیده اند به هم خوردن کنفرانس برلین را طرح جناح رقیب خاتمی و شرکا، جلوه دهند و افراد ناآگاه را نسبت به مبارزان سازش ناپذیر در خارج از کشور بدبین کنند.

محور دفاعیات اکبر گنجی این است که: من مخالفی با نظام جمهوری اسلامی ندارم و درست برعکس آنچه رقیبان وانمود می کنند، همه تلاشم در خدمت حفظ و تحکیم این نظام ارتجاعی است. گنجی می گوید که با همین هدف در کنفرانس برلین شرکت کرد و مخالفان جمهوری اسلامی نیز دقیقاً به همین خاطر علیه وی شعار دادند و افشایش کردند:

«ما با آنها در موقعیت گفت و گوی خوبی قرار نداشتیم بلکه صحنه جنگ دو خصم را به نمایش گذاشته بودند و آنان مرتباً مرا شکنجه گر و قاتل معرفی می کردند و در مقابل من آنان را تروریست، خمپاره انداز و جدا کننده سر مردم معرفی می کردم.» «آنان مرتب ما را سرکوبگرانی که پس از سرکوبی نیز آنان را از کشور بیرون کردیم

معرفی می کردند و می گفتند که شما دست نشانده دولت جمهوری اسلامی و تروریست هستید. من نیز در پاسخ گفتم که شما که علیه نظام تبلیغ می کنید و سر مردم را می برید و آدم می کشید، تروریست هستید.» «دعوی اصلی که ما با آنان داشتیم موضوع اصلاح پذیری نظام جمهوری اسلامی بود که آنان معتقد بودند نظام جمهوری اسلامی ذاتاً اصلاح ناپذیر است در حالی که به آنان اعلام کردم که اینطور نیست و جمهوری اسلامی اصلاح پذیر است.»

چرا گنجی تلاش دارد جمهوری اسلامی را در نظر مردم، اصلاح پذیر جلوه دهد؟ او و همفکرانش از مدتها پیش به این نتیجه رسیده اند که برای نجات جمهوری اسلامی از بحران مرگ و زندگی، باید اکثریت جامعه را به بهبود اوضاع تحت همین نظام امیدوار کرد. آنان می دانند که کاره به استخوان این اکثریت رسیده است و ضرورت سرنگونی این نظام پوسیده هر چه بیشتر در بین توده ها شایع می شود. پس باید وعده اصلاحات داد، کارزارهای انتخاباتی به راه انداخت، از حقوق جوانان و زنان حرف زد، دین و شرع و خرافه را رنگ و لعاب زد، به اصطلاح امروزیش کرد و از نو به خورد مردم داد تا شاید فکر شورش و براندازی رژیم اسلامی را از سر به در کنند.

معنی دفاع گنجی از این نظام چیست؟

دفاع از نظام جمهوری اسلامی یعنی دفاع از یک حاکمیت طبقاتی معین که رخت مذهبی به تن کشیده است. این دیگر مسئله ای روشن و آشکار است که قدرت سیاسی و اقتصادی و نظامی در ایران، در دست تعداد قلیلی سرمایه دار بزرگ و زمیندار گردن کلفت است که خون کارگران و زحمتکشان و اکثریت مردم را در شیشه کرده اند. دفاع از نظام موجود، در درجه اول، یعنی دفاع از حاکمیت این انگل ها. بند ناف نظام جمهوری اسلامی به نظام جهانی امپریالیستی وصل است. هیئت حاکمه ایران بر یک اقتصاد نفتی لم داده و تا مغز استخوان وابسته به سرمایه های خارجی و بازار جهانی است. دفاع از نظام جمهوری اسلامی یعنی دفاع از ادامه اسارت و وابستگی کشور به زنجیر استثمار و غارت امپریالیستی. تبلور نظام جمهوری اسلامی، قانون اساسی آن است. بر مبنای این قانون، توده های خلق محکومند به یک رژیم مذهبی و احکام و ارزش های قرون وسطانی و پدرسالارانه و زن ستیزانه آن گردن گذارند. این قانون اساسی، حق مالکیت را مقدس می شمارد و در واقع، حق بهره کشی انسان از انسان را ابدیت می بخشد. قانون اساسی جمهوری اسلامی بر اسلام به عنوان دین رسمی و شیعه اثنی عشری به عنوان مذهب رسمی استوار است و تصریح می کند که این بقیه در صفحه ۲۴

دین و مذهب رسمی، الی الابد برقرار خواهد بود و به هیچوجه نمی توان این اصل را تغییر داد! بر مبنای قانون اساسی جمهوری اسلامی، ملل ستمدیده ساکن ایران از حق تعیین سرنوشت - از حق جدائی - محرومند و تحت شعار حفظ تمامیت ارضی، می توان آنها را به بیرحمسانه ترسین شکل سرکوب کرد. دفاع از نظام جمهوری اسلامی، یعنی دفاع از این قانون اساسی که دین و حکومت را به هم آمیخته و آشکارا پایه تبعیض و محرومیت اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و مذهبی علیه بخشهای بزرگی از جامعه را گذاشته است. همه اینها که برشمرديم، اساس این نظام است. حفظ نظام، و در عین حال اصلاح آن، از نظر گنجی، یعنی این اساس حفظ شود و حداکثرش، بعضی چیزها را اینجا و آنجا تعدیل کنند. اینجور «تعدیلات»، فقط همین نظام را تر و تازه می کنند و برای یک دور جدید از بهره کشی و ستگری طبقات حاکمه، آماده می سازد.

جریانات «دوم خردادی» حکومتی و غیر حکومتی، تلاش می کنند گنجی را فردی آزاداندیش و نوگرا رانمود کنند. اما خود او در دفاعیاتش مجبور می شود مضمون این «آزاداندیشی و نوگرایی» را برملا کند:

«من در تمامی آثاری که نوشته ام از نظرات اصم خمینی برای بیان مسائلی همچون آزادی و نقد قدرت استفاده کرده ام.» از این بهتر نمی شود به منظور گنجی و همفکرانش از آزادی پی برد. آزادی مورد نظر وی، همان آزادی از نظر خمینی است. یعنی آزادی فریب دادن مردم با وعده های سرخرمین قبل از سرنگونی رژیم شاه؛ و بعد از رسیدن به قدرت آزادی دروغ پردازی و بهتان در مورد اهداف و اعمال نیروهای کمونیست و مبارز، کارگران و زحمتکشان، زنان آزادیخواه، ملل ستمدیده، دانشجویان و روشنفکران مردمی برای زمینه چینی سرکوب خونین انقلاب توده ها. یعنی آزادی در گرفتن ژست های قلابی ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی، و همزمان آزادی برقرار کردن رابطه پنهانی با دولتهای آمریکا و اسرائیل و به تاراج دادن منابع و ثروتهای کشور. یعنی آزادی صدور فتوای قتل سلمان رشدی به جرم نوشتن داستانی که خرافات و ارزشها و قدرتهای مذهبی و ارتجاعی را به نقد کشیده است. یعنی آزادی صدور حکم اعدام سریع و بی تردید هزاران زندانی سیاسی در سال ۱۳۶۷.

اتکا، گنجی به نقد خمینی از قدرت نیز جالب توجه است. خمینی چگونه قدرت شاه را به نقد کشید؟ با سلب مشروعیت از رژیم سلطنتی، تحت این عنوان که حاکمیت بر روی زمین متعلق به خدای ناموجود است. بنابراین

هیچ بنی بشری، حق برقراری قدرت خویش را ندارد و طاغوت محسوب می شود مگر آنکه نماینده برگزیده و جامع الاختیار خدا باشد. و این هم هیچکس نیست مگر ولی فقیه که حکومتی اسلامی را بر پا می کند. این نوع نقد از قدرت، با احاله مشروعیت قدرت سیاسی به یک مرجع قلابی و ماوراء الطبیعه یعنی الله، از باورهای مذهبی موجود در بین مردم به حداکثر استفاده می کند تا به رژیمهای ارتجاعی از نوع جمهوری اسلامی اعتباری ابدی ببخشد. البته این کار، خالی از خطر نیست. همانطور که امروز می بینیم، با زیر سوال رفتن مشروعیت رژیم ارتجاعی از سوی اکثریت مردم، ایدئولوژی اسلامی حاکم و بسیاری از آن باورهای خرافی نیز زیر ضرب قرار می گیرد. دقیقاً همین شرایط مخاطره آمیز است که امثال گنجی و سرورش و حجاریان را وادار کرده سنگ نجات دین را به سینه بزنند و حرف از «نوگرایی دینی» به میان آورند. این تلاش در دفاعیات گنجی منعکس است:

«ما تابع دینی هستیم که در این دین، خداوند به دنبال بهانه نیست که بنده خودش را به جهنم ببرد بلکه با کوچکترین بهانه ای می خواهد به بهشت برسد.»

«اسلام هیچ نسبتی با خشونت یک گروه تمامیت خواه ندارد.»

مردمی که - حداقل طی دو دهه اخیر - معنا و عملکرد واقعی اصول و احکام اسلامی را با پوست و گوشت خود حس کرده اند، جواب این یاره ها را با پوزخند می دهند. گنجی وقیحانه می خواهد ماهیت وحشیانه و قرون وسطائی اسلام را بیوشاند؛ یعنی دینی که با قصاص و سنگسار و تجاوز جنسی، عجین شده است. صحبت از دینی است که مثل سایر ادیان، استثمار انسان از انسان - حتی در شکل روابط برده داری - را توجیه و تحکیم می کند. صحبت از دینی است که بردگی نیمی از جامعه یعنی زنان را توجیه و تقدیس می کند؛ دینی که یکی از بانیانش به نام علی بن ابی طالب، به گفته خمینی جلاذ آنقدر «ورزشکار» بوده که یکی از مخالفان اسلام را با شمشیر به یک ضریبت، دو نیم کرده است! دینی که کارناوالش، نمایش مازوخستی سینه زنی و زنجیر زنی و قمه زنی است. دینی که تجاوز شکنجه گران به دختران زندانی را مجاز می شمارد تا مبادا باکره بمیرد و طبق احادیث به بهشت بروند. اکبر گنجی، این لاطانات در مورد خدا و بهشت و جهنم را در جامعه ای بر زبان می آورد که خیلی ها برای خلاص شدن از جهنم فقر و فلاکتی که تحت رژیم مذهبی برپاست، دست به کشتن خود و عزیزانشان می زنند.

لیکن تلاشهای ایدئولوژیک گنجی، نباید ما را به اشتباه بیندازد. آنچه محرک اصلی او و

همفکرانش است، صرفاً دفاع از ایده ها و اعتقادات اسلامی شان نیست. بلکه در درجه اول، دفاع از منافع و اهداف طبقاتی آنهاست که توسط دستگاه دولت ارتجاعی موجود حفاظت می شود. در واقع، علت دفاع اینان از اسلام و نظام اسلامی اینست که در ایران امروز، شرایط استثمار و ستم مطلوب طبقات سرمایه دار و زمیندار بزرگ با ملاحظ این ایدئولوژی ارتجاعی به هم جوش خورده، توجیه می شود. از این نقطه نظر، بین گنجی و بطور کلی جناح «دوم خرداد» و جناح موسوم به محافظه کار جمهوری اسلامی، یک وحدت پایه ای برقرار است.

خلاصه کنیم. جناح «دوم خرداد» که این روزها بد جور به پیسی افتاده و دستش برای خیلی از مردمی که به خاتمی رای داده بودند هم رو شده، تلاش می کند از ماجرای زندان و محاکمه اکبر گنجی به دو شکل استفاده کند. از یک طرف، می کوشد از وی تصویر یک «قهرمان سازش ناپذیر» و «آرمان گرا» ارائه دهد و به مردم - به ویژه جوانان - بگوید: دلسرد نشوید، در جبهه «دوم خرداد» از این جور افراد «رادیکال» هم هستند که می توان به مبارزاتشان علیه جناح «اقتدارگرا» امید بست. از طرف دیگر، از زبان همین «سازش ناپذیر»ها، مردم را دعوت به خویشترداری و صبر و انتظار می کند و از دست زدن به حرکات تعرضی و مستقل علیه ارتجاع حاکم و مزدوران سرکوبگرش منع می کند. مثلاً حجاریان که کوشیدند ماجرای ترورش را به وسیله ای برای کسب اعتبار در بین مردم تبدیل کنند، به سخنگوی اصلی سیاست «آرامش فعال» و مخالفت با به اصطلاح «عبور از خاتمی» تبدیل شده است. هدف از این سیاست، محدود و مهار کردن دامنه و عمق خیزش و تعرض جوانان و دانشجویان علیه کلیت رژیم اسلام است. نقش گنجی نیز جز این نیست. به همین خاطر در دفاعیاتش می گوید:

«هیچکس مجاز نیست با یک تحلیل غلط، کشور را به آشوب بکشاند و تنها راه موجود برای کشور، گفت و گو و فعالیت در چارچوب قانون اساسی است.»

«آنان که خاتمی را به سکوت متهم می کنند، اسیر بازی حریفانشان هستند.»

امثال گنجی می توانند نقش زیادی در کارزار انتخابات آینده ریاست جمهوری بازی کنند. ایشان می توانند گرم کننده اصلی تنور انتخابات شوند و برای ترمیم پرده از هم گسسته توهمات مردم نسبت به نظام، شعارها و وعده های ظاهراً رادیکالی را جلو بگذارند. در میانه این شعبده بازیهای فریبکارانه، این واقعیات را هرگز نباید از یاد برد: گنجی و همدستانش نه فقط زمانی محافظ خمینی و سایر جلاذان حاکم بودند، بلکه در درجه اول



ایدئولوژیک - سیاسی اصلی را. از نظر ایدئولوژیکی تاریخ کومه له با دو جهش به عقب رقم خورد. یکی زمان تاسیس «حزب کمونیست ایران» و دیگری پس از فروپاشی شرق. اولی راه را برای انحلال اصول کمونیسم هموار کرد و دومی، به فرموله کردن یک جهت گیری آشکارا سوسیال دمکراتیک انجامید.

این جهت گیری در برنامه جدید «حزب کمونیست ایران» منعکس شده که در واقع رجعتی است به مباحث انترناسیونال دوم. این برنامه ای رفرمیستی است که مشخصه اش نفی تجارب انقلابی قرن اخیر و در رأس آن نفی دیکتاتوری پرولتاریا است. در عین حال، این برنامه سرپوشی است که گرایشات مختلف می توانند زیر آن جمع شوند.

سوال: ممکنست در زمینه مسائل ایدئولوژیک بیشتر توضیح دهید؟

جواب: نحوه ارزیابی از آنچه در ادبیات «حزب کمونیست ایران» بعنوان «مارکسیسم انقلابی» مطرح شد، یک معیار مهم ایدئولوژیک است. علیرغم طرح پاره ای انتقادات، هنوز عبدالله مهتدی «مارکسیسم انقلابی» را رادیکالترین جریان آن زمان می نامد و به آن امتیاز می دهد. در حالیکه «مارکسیسم انقلابی» محصول انحلال اصول کمونیسم و شکست انقلاب ایران بود. «مارکسیسم انقلابی» در شرایطی پر و بال گرفت که جنبش کمونیستی ایران بواسطه اشتباهاتش طی سالهای ۶۰ - ۵۷ و ضربات وارده از سوی رژیم اسلامی بشدت تضعیف شده بود.

«مارکسیسم انقلابی» از همان آغاز نه انقلابی بود نه مارکسیستی! انقلابی نبود چرا که آشکارا در زمینه پاسخگویی به مسائل حل نشده بورژوا دمکراتیک جامعه ایران، رفرمیسم را جای انقلاب نشانده و کسب قدرت سیاسی را در مرحله انقلاب دمکراتیک از دستور کار طبقه کارگر خارج کرد. (۹) مارکسیستی نبود چرا که به لحاظ ایدئولوژیک از همان ابتدا مارکسیسم را از ایدئولوژی طبقه کارگر جهانی به ایدئولوژی صلی تنزل داد؛ تحت این عنوان که «مارکسیسم انقلابی محصول انقلاب ایران است». بنابراین مهر ناسیونالیسم را از آغاز بر خود داشت.

این «مارکسیسم» بشیوه دگماریزیونیستی تکامل علم و ایدئولوژی طبقه کارگر جهانی را که از دل پراتیکهای انقلابی متنوع و گسترده عبور کرده، نفی میکرد و می کوشید تجارب پیشرفته جنبش بین المللی کمونیستی بویژه در زمینه ساختمان سوسیالیسم در چین زمان مائوتسه دون را بخاک بسپرد. «مارکسیسم انقلابی» از نفی مائوتسیم شروع شد به نفی لنینیسم رسید و به تعبیر لیبرالی و اومانستی از مارکسیسم ختم شد. حمله به مائوتسه دون و ارائه تنویرهای قلابی و بی پایه افرادی چون منصور حکمت در مورد سوسیالیسم به لالائی هائی شبیه بود که بکار خواب کردن مبارزان جهت گم کرده و القاء حس موفقیت کاذب به آنان می آمد. اما واقعیات سرسخت تر از آن بود که بتوان برای مدت طولانی چشم خود را بر آنها بست. تئوری «مارکسیسم انقلابی»، تئوری خلع سلاح انقلابیون در نبرد بود. شرایط جدیدی که بواسطه فروپاشی بلوک شرق و کارزار ضد کمونیستی بورژوازی در سطح جهانی بوجود آمد، ناتوانی «مارکسیسم انقلابی» را بیش از پیش برملا کرد و بر آن تیر خلاص زد.

ایستادگی در مقابل کارزار ضد کمونیستی بورژوازی بدون اتکاء بهماتو میسر نیست. چرا که مائوتسیم کلید دوران کنونی است. مائوتسه دون بود که تجارب مثبت و منفی ساختمان سوسیالیسم در شوروی را جمعبندی کرد؛ رویزیونیستهای بقدرت رسیده در شوروی را افشاء کرد؛ و فروپاشی سوسیال امپریالیسم شوروی را پیش بینی نمود؛ و از همه مهمتر تئوری و پراتیک ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا را در جریان انقلاب فرهنگی چین فرموله کرده و دهسال دیگر نتوانست دیکتاتوری پرولتاریا را در چین حفظ کند. مائوتسه دون بر موجودیت عینی طبقات، تضادهای آنتاگونیستی طبقاتی و ادامه مبارزه طبقاتی تحت دیکتاتوری پرولتاریا در سراسر دوره سوسیالیسم تا کمونیسم تاکید نهاد و امکان پیشرویهای عظیم یا عقبگرد های جدی یک کشور

سوسیالیستی را خاطر نشان کرد. امروزه کسی مارکسیست واقعی است که خدمات ماتو را برسمیت بشناسد و از تکامل مارکسیسم به مارکسیسم - لنینیسم - مائوتسیم به دفاع برخیزد. رجوع صرف به مارکسیسم فقط نشانگر دیدگاهی سوسیال دمکراتیک است.

امروزه، بیش از هر زمان دیگر می توان گفت که مسائل مقابل پای کومه له و بطور کلی جنبش کردستان را نمی توان با رجوع مجدد به «مارکسیسم انقلابی» یا ارائه هر قرائت دیگری از آن و بی توجهی به ضرورت تئوری انقلابی و جمعبندی نقادانه از خط و عملکرد گذشته پاسخ گفت.

سوال: نظرتان در مورد احیاء کومه له قدیم چیست؟

جواب: تاریخ دوبار تکرار نمی شود. هم شرایط سیاسی، کردستان، ایران و جهان کیفیتا با سه دهه پیش متفاوت است و هم تغییرات مهمی در علائق ایدئولوژیک - سیاسی این جریان بوجود آمده است.

کومه له آن زمان تعلقاتی به تئوریهای انقلابی ماتو تسه دون داشت. اگر چه این تعلقات بر درک پیشرفته ای استوار نبود و به ماتو فقط از زاویه رهبری که راه پیمائی طولانی و انقلاب دمکراتیک علیه فئودالیسم و امپریالیسم را هدایت کرده بود، نگریسته می شد. اما حتی بکار بست قسمی و ناقص خدمات ماتو در زمینه هائی چون مبارزه مسلحانه توده ای، انقلاب ارضی و اتکاء به توده ها و فعالیت در بین دهقانان، موجب پیشرفت اولیه کومه له در یک شرایط مساعد شد. اما امروزه از جانب این جریان چنین حقایقی بویژه در زمینه اهمیت مبارزه مسلحانه برسمیت شناخته نمی شود.

این یک حقیقت تاریخی مهم در رابطه با کشورهای تحت سلطه است که احزاب انقلابی فقط با آغاز و گسترش مبارزه مسلحانه می توانند ای شوند. اما هر دو بخش این جریان، تصویر وارونه ای از این واقعیت ارائه می دهند، نظر مثبتی نسبت به مبارزه مسلحانه ندارند و از آن با عبارات منفی چون «تیغ دولبه» یا «تبدیل شدن مبارزه مسلحانه به یک کیش مقدس» یاه می کنند.

جمعبندی صحیح از گذشته و ارائه چشم اندازی از موقعیت آتی کومه له، بدون اشاره به مبارزه مسلحانه امکان ناپذیر است. مبارزه مسلحانه، نقش کلیدی در رشد و تکامل و افت و خیز کومه له داشته است. کومه له بدون پیشبرد مبارزه مسلحانه انقلابی هرگز نمی توانست به یک تشکیلات توده ای بدل شود. ادامه مبارزه مسلحانه نیز بدون جمعبندی از خط نظامی کومه له و گسست از ترهات ضد مارکسیستی «کمونیسم کارگری» در مورد نقش و جایگاه مبارزه مسلحانه امکان پذیر نیست. همین خط ضد مارکسیستی بود که نخست مبارزه مسلحانه را به یک سنت مبارزاتی تقلیل داد که در محدوده یک منطقه می تواند بکار بسته شود؛ سپس تئوری مبارزه مسلحانه بعنوان اهرم فشار بر حکومت و نه ابزار اساسی برای درهم شکستن ماشین دولتی و کسب قدرت سیاسی را فرموله کرد؛ پس از آن از مبارزه مسلحانه بعنوان مزاحمی برای جنبش کارگری نام برد که باید از شرش رها شد. این خط که از نفی مناطق پایگاهی و اتکاء مبارزه مسلحانه به توده ها بویژه دهقانان آغاز کرد و با اتکاء به شکاف میان دولتها و استقرار اردوگاههای نظامی در مناطق مرزی پایان گرفت، در دوره اخیر عملا مبارزه مسلحانه را مسکوت گذاشت. (۱۰)

اینها مسائل مهمی هستند که بدون پرداختن بدانها گرهی از کار کومه له گشوده نخواهد شد. خط سیاسی «حزب کمونیست ایران» بیش از هر جایی در اصلی ترین پراتیکش - یعنی پیشبرد مبارزه مسلحانه در کردستان - فشرده بود. اما متأسفانه طرفین تمایلی ندارند که به این مهمترین جنبه خط سیاسی بپردازند و نقاط قوت و ضعف آنرا مورد جمعبندی قرار دهند.

حتی اگر این جریان در آتیه مجدداً به لحاظ نظری و عملی به مبارزه مسلحانه بپردازد اما کماکان اهداف محدودی برای آن تعیین کند، یعنی

قرار دهند. پیشک در این زمینه ها، مجموعه اسنادی که سازمان ما در نقد مائونیستی جوانب گوناگون خط «کمونیسم کارگری» منتشر کرده می تواند کمک به کسانی باشد که نمی خواهند دستاوردهای انقلابی مردم کردستان و میراث انقلابی کومه له از بین برود

توضیحات

(۱) - در زمینه نقد برنامه «حزب کمونیست ایران» در برخورد به تجربه انقلاب فرهنگی در چین، به مقاله «اندیشه مائونسه دون قله رفیع مارکسیسم» - نشریه حقیقت دوره دوم، شماره ۲، آذر ۱۳۶۴ رجوع شود.

(۲) - در زمینه نقد مباحثات «حزب کمونیست کارگری ایران» رجوع کنید به جزوه «کمونیسم کارگری در سرایش سقوط» - آذر ۱۳۷۰، انتشارات اتحادیه کمونیستهای ایران (سریداران)؛ و مقاله «سازوی سیاه و سفید: دورنمای جدید حزب کمونیست کارگری ایران» - نشریه حقیقت شماره ۲۴ فروردین ۱۳۷۲

(۳) - در زمینه انشعاب قبلی «حزب کمونیست ایران» رجوع کنید به مقالات «آیا کمونیسم کارگری قصد تعطیل مبارزه مسلحانه در کردستان را دارد؟» - صدای سریداران ۱۳۶۸؛ جزوه «برخی تفاوتهای کمونیسم انقلابی با کمونیسم کارگری» - انتشارات کمیته کردستان اتحادیه کمونیستهای ایران (سریداران) ۱۳۶۸؛ «خطاب به پیشمرگان کومه له» - آذر ۱۳۶۹؛ «یادداشتهایی بر برخی نظرات و طرحهای کمونیسم کارگری» - نشریه حقیقت شماره ۱۹، بهمن ۶۹ و «نامه سرگشاده به کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران» - آذر ۱۳۷۰، انتشارات اتحادیه کمونیستهای ایران (سریداران)

(۴) - در اینباره رجوع کنید به مقاله نشریه حقیقت شماره ۳۳ - خرداد ۷۹ تحت عنوان: اوضاع کردستان ایران و زمزمه مذاکرات پنهانی.

(۵) - در زمینه نقد برنامه خودمختاری کومه له رجوع کنید به مقاله «حزب کمونیست ایران و استراتژی جنگیدن برای تسلیم شدن» - نشریه حقیقت شماره ۱۶، مرداد ۱۳۶۸، و همچنین در زمینه راه حل فرآیند تحت نظارت سازمان ملل به مقاله «درسهای تلخ خیانت» - نشریه جهانی برای فتح شماره ۲۲، سال ۱۳۷۶ رجوع شود.

(۶) - در زمینه برخورد ناسیونالیستی کومه له به ایجاد «حزب کمونیست ایران» رجوع کنید به مقاله «جایگاه و موقعیت کومه له در حزب کمونیست ایران» نوشته عبدالله مهدی - اردیبهشت ۱۳۶۲ و بخش حقوق ویژه کومه له در اساننامه این حزب.

(۷) - در زمینه نقد اکونومیسم و مبارزه به اصطلاح ضد پوپولیستی «حزب کمونیست ایران» رجوع کنید به مقاله «کمونیسم کارگری، فریب کارگران» - نشریه حقیقت شماره ۷، ۱۳۶۵.

(۸) - در زمینه مسئله ملی در کردستان و راه حل پروتاریا رجوع کنید به بخش مسئله ملی در «طرح برنامه حزب کمونیست» از انتشارات اتحادیه کمونیستهای ایران (سریداران) - شماره ویژه حقیقت، آبان ۱۳۷۸؛ و جزوه «بیگانه با انقلاب، نقدی بر نظرات حزب کمونیست کارگری درباره مسئله ملی» - پائیز ۱۳۷۷ از انتشارات اتحادیه کمونیستهای ایران (سریداران) و مقاله «درباره مسئله ملی کرد» نوشته ابراهیم کاپیاکایا بنیانگذار حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست - لنینیست) بازتکثیر در مجله جهانی برای فتح شماره ۵، ۱۳۶۵

(۹) در زمینه نقد دیدگاه حزب کمونیست ایران در مورد انقلاب دمکراتیک رجوع کنید به مقاله «حزب کمونیست ایران و استراتژی جنگیدن برای تسلیم شدن» - نشریه حقیقت شماره ۱۶، مرداد ۱۳۶۸

(۱۰) در زمینه نقد خط نظامی کومه له رجوع کنید به مقالات: «کومه له و شعار خروج قوای اشغالگر» - مهر ۱۳۶۶ از انتشارات کمیته کردستان اتحادیه کمونیستهای ایران (سریداران)؛ «اکونومیسم مسلح: نقدی بر سیاست نظامی کومه له» - آبان ۱۳۶۶ از انتشارات کمیته کردستان اتحادیه کمونیستهای ایران (سریداران) «کردستان: محدودیتهای نظامی عمدتا ناشی از محدودیتهای طبقاتی است» - نشریه حقیقت شماره ۱۱، فروردین ۱۳۶۷ و «خط نظامی کومه له در گامی به پس» - ۱۳۶۸، صدای سریداران.

به آن بصورت اهرم فشاری برای کسب امتیاز از حکومت مرکزی یا برای رقابت با «حزب دمکرات کردستان ایران» و یا صرفا پایه گرفتن نگاه کند، قادر به حل مشکلات پیشروی مبارزه مسلحانه نخواهد شد؛ و هر از چندگاه کسانی سربلند خواهند کرد که بجای مقابله با این مشکلات خواهان کنار گذاشتن مبارزه مسلحانه می شوند.

سؤال: نظرتان در مورد برخورد «حزب کمونیست کارگری ایران» به این انشعاب چیست؟

جواب: با هوجبی گری و جار و جنجال هیچ مشکلی در دنیا حل نخواهد شد. با برخوردهای سکتاریستی و انگ ارتجاعی زدن به دیگران نمی توان برای خود اعتبار خرید. فقط جاه طلبان بورژوا و خرده بورژوا می توانند چنین برخورد کنند.

اما مسئله اصلی این نیست، رفتار «حزب کمونیست کارگری» انعکاسی از شوونیسم زشت نسبت به ملت کرد است. این شوونیسم یک سابقه معین دارد. فراموش نکنید که جریان «کمونیسم کارگری» بیشترین صدمات را به جنبش انقلابی کردستان زد. حداکثر تلاش خود را نمود که آنرا از انقلابیگری تهی سازد و به پیراهن های رفرمیستی بکشاند. این جریان با خط تسلیم طلبانه و فرارطلبانه اش در انشعاب قبلی ضربه ای به کومه له وارد کرد که دست کمی از ضربات جمهوری اسلامی نداشت.

امروزه نیز «حزب کمونیست کارگری ایران» دلش نه برای طبقه کارگر کرد و انقلاب می سوزد نه برای کومه له. حتی مسئله شان دفاع از یک جناح در مقابل جناح دیگر نیست. آنها بر پایه منافع تنگ نظرانه و پراگماتیستی می خواهند کل این جریان موجودیش را از دست بدهد، تا آنها خود را بعنوان میراث دار کومه له جا بزنند. گسائیکه تا دیروز فحش و ناسزا نثار ستهای انقلابی کومه له می کردند یکباره مدافع میراث انقلابی کومه له شده اند و برخی از سردمدارانش عوامفریبانه حالا دارند خدمات سابق و همراهی هایشان با رهبران اولیه کومه له مانند کاک فواد مصطفی سلطانی را به رخ می کشند. بدون اینکه واقعا ذره ای اعتقاد به آن گذشته داشته باشند.

توجه داشته باشید که عموما این شوونیسم است که موجب تقویت ناسیونالیسم می شود. سردمداران امروزی «حزب کمونیست کارگری ایران» زمانی با برسمیت شناختن امتیازات ویژه به کومه له، جلر گذاشتن افقی محدود پیشروی اصلی ترین پراتیک کومه له یعنی مبارزه مسلحانه و تنزل دادن وظیفه پیشمرگان به جنگیدن برای خودمختاری، به لحاظ نظری و عملی ناسیونالیسم را تقویت کردند و پس از انشعاب با حملات زشت شوونیستی به اینکار ادامه می دهند. مضمون سیاسی برخوردهای سکتاریستی و متفرعنانه این حزب، جز این نیست. جالب اینجاست که هر جا پای نیروی انقلابی و خلقی به میان می آید سکتاریسم این حزب گل می کند اما وقتی نوبت جریانات اکثریتی و سلطنت طلب می شود بیخ سکتاریسم شان آب می شود و از خود تواضع نشان می دهند!

سؤال: برخورد توده ها و علاقمندان کومه له نسبت به این وضعیت چه باید باشد؟

جواب: بهر حال این انشعاب فرصتی است برای بحث بیشتر با مردم و فعالین سیاسی کرد در مورد مسائل مهم خطی و جهت گیریهای آتی جنبش کردستان. نسل جدید انقلابیون کرد باید راهش را آگاهانه انتخاب کند و پیشبرد این مباحث می تواند یاری رسان آنان باشد.

تا آنجائیکه به فعالین و علاقمندان این جریان بر می گردد، آنان نیز باید تلاش کنند بطور جدی درگیر مباحث ایدئولوژیک - سیاسی که در اثر این انشعاب برآه افتاده، شوند؛ به مباحث درون جنبش کمونیستی بین المللی توجه کنند و دستاوردهای طبقه کارگر جهانی را مد نظر

فلسطین، بدون در نظر گرفتن اعتقادات مذهبی شان باشد. ما مائونیستها (کمونیستهای انقلابی) خواهان تاسیس چنین دولتی در سراسر خاک فلسطین هستیم. این هدف کماکان پا بر جاست و تنها راه حل واقع بینانه به حساب می آید.

برنامه های دیگر، همگی قلبی هستند. انجام انقلاب در فلسطین و سایر کشورهای عرب و غیر عرب در منطقه خاورمیانه، وظیفه ای دشوار و درازمدت است. اما برنامه هایی که عرفات و حماس جلو می گذارند، فقط می تواند به خیانت، دلسرد کردن توده ها و به هرز دادن فداکاری قهرمانانه آنان منجر شود. دیگر باید دور باطلی که با خیزش توده ها آغاز، و با خیانت نارهبان و طرح های ارتجاعی و تسلیم طلبانه خاتمه می یابد را در هم شکست. معمولا به ما کمونیستهای انقلابی می گویند که ممکنست ایده هایتان در «تئوری» درست باشد، اما «در عمل» هیچ راهی جز تعدیل این حقایق و در نظر گرفتن مصلحت روز وجود ندارد. این حرف بیان یک نگرش نادرست به دنیای زشت و ستمگرانه موجود و ضرورت تغییر آنست. در واقع، این همان نگرشی است که مبارزه عادلانه توده های فلسطینی را به نظم نوین جهانی امپریالیستی می فروشد. دشمن، خود هر لحظه و به هزار طریق این واقعیت را به نمایش می گذارد که: «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون

می آید». بدون جنگ خلق، رهائی توده های فلسطین و کشورهای همسایه از چنگال اسرائیل و دولت های ارتجاعی عرب که تحت الحمایه امپریالیستهای آمریکایی هستند، غیر ممکن است. جنگ خلق تنها راه ممکن برای کسب پیروزی است و فقط یک حزب مارکسیست - لنینیست - مائونیست می تواند توده ها را در این مسیر رهبری کند. امروز بیش از هر زمان دیگر، توده ها به حضور نیروی انقلابی خودشان در میدان نبرد نیاز دارند. گام نخستین و عاجل، تشکیل سازمانهای مارکسیست - لنینیست - مائونیست در فلسطین و کشورهای همسایه است - سازمانهایی که بتوانند برای دفاع از منافع مستقل پرولتاریا و توده های ستمنیده فعالیت کنند و در راه ایجاد احزاب راستین پیشاهنگی که قادر به رهبری توده ها در انجام انقلاب باشند گام نهند. ما، تمام کسانی که می خواهند در این پروسه نقشی ایفا کنند را فرا می خوانیم که با جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به مشابه مرکز جنبشی مائونیستهای جهان ارتباط برقرار کنند، و تجارب و مبارزاتشان را با رزمندگان پرولتر سراسر جهان پیوند بزنند.

تشکیل چنین حزبی و شرکت فعال آن در مبارزه مردم فلسطین، نقطه عطف مهمی در پیشرفت انقلاب راستین در کل منطقه خواهد بود؛ درست همانگونه که پیشرفت انقلاب پرولتری در سراسر منطقه رابطه ای لاینفک با

درون و بیرون مورد حمله قرار گیرد.

مردم سراسر دنیا از جنایات اسرائیل به شدت خشمگینند - و به همان نسبت از جوانان فلسطینی امید و الهام می گیرند. قرار بود آتش فلسطین، خاکستر شده باشد؛ امپریالیستها جشن گرفته بودند؛ رژیم صهیونیستی به خیال خود خاک آخر را بر گور انقلاب فلسطین ریخته بود. یکبار دیگر توده های فلسطینی ثابت کردند که ممکنست آتش رهائی و انقلاب به زیر خاکستر رانده شود، اما دیر یا زود شعله های سرکش آن زیانه خواهد کشید.

۱۶ اکتبر ۲۰۰۰

مخاطف قسم جورده

مخاطف این نظام ارتجاعی بوده و هستند. همینها بودند که عالیجنابان خاکستری و سرخ پوش را به مقام عالیجنابی رساندند و قدرشان را تحکیم کردند. همینها هستند که امروز قیام عالیجنابی را برای کسان دیگر - منجمله خودشان - گویم به رنگی جدید می دوزند. اینان نه شایسته دفاع و حمایت، که سزاوار سرنگون شدن به همراه کل طبقات ارتجاعی حاکمند.

توضیحات

۱) رجوع کنید به اعلامیه هائی که جریاناتی مانند راه کارگر و اتحاد فدائیان خلق، در مورد دادگاه شرکت کنندگان در کنفرانس برلین، صادر کردند.

۲) رجوع کنید به مجله نگاه، شماره ۵، نامه وارده از سوی یک گرایش «کارگریستی»

۳) اشاره به تلاش رضا براهنی و حسن زهری و شماری دیگر از اهل قلم در کانادا

۴) رجوع کنید به مواضع حزب کمونیست کارگری ایران

از طریق نشانی مکاتباتی، پست الکترونیکی و فاکس های زیر با
اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) تماس بگیرید:

BM BOX 8561, LONDON WC1N 3XX, U.K.

HAGHGHAT@SARBEDARAN.ORG

فاکس آلمان: 49 89 244376693

فاکس هلند: 31 20 88442800

نشانی ما در شبکه اینترنت:

WWW.SARBEDARAN.ORG



اشغالگران اسرائیلی را محکوم کنید و از مبارزه عادلانه خلق فلسطین به دفاع برخیزید!

اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

حقانیت ندارد. مردم سراسر دنیا باید از مبارزه عادلانه آنان حمایت کنند. اما برای کسب پیروزی، خلق فلسطین باید دریابد که عرفات و رهبری الفتح طرفدار امپریالیسم هستند و ماهیت فئودال - کمپرادوری دارند. چنین ماهیتی فقط می تواند خیانت های مکرر را در بر داشته باشد.

گروه اسلامی حماس نیز هیچ راه حلی بهتر از عرفات جلو نمی گذارد. حماس طی دو دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ بوسیله قدرتهای ارتجاعی ایجاد و تقویت شد؛ یعنی درست زمانی که امپریالیستهای آمریکایی، نیروهای اسلامی را در مقابل جنبش های رهایی بخش ملی و نیز به مشابه مانعی در مقابل نفوذ شوروی ها بوجود می آوردند. حماس از رسواترین نکات برنامه تسلیم طلبانه عرفات انتقاد می کند تا با جلب حمایت توده ها، خود را از نردبان قدرت بالا بکشد. در عین حال، این جریان به اشاعه تفکرات عوامفریبانه و خرافی اسلامی می پردازد و ادعا می کند که برای رهایی فلسطین باید منتظر «رستاخیز» مقدس در آینده ای نامعلوم شد. خلاصه، اگر اسرائیل حاضر شود جایگاه و امتیازاتی که حماس می خواهد را بدهد، این جریان نیز حاضر است یا اشغالگران اسرائیلی سر کنند. یکی از حامیان حماس و سایر نیروهای اسلامی فلسطینی و لبنانی، رژیم صرتجیح و ستمگر جمهوری اسلامی ایران است. دو دهه است که این رژیم بی تردید و درنگ بر کارگران، دانشجویان، ستمدیدگان کرد و سایرین آتش می گشاید. بعلاوه، جمهوری اسلامی به خاطر معاملات تسلیحاتی و بند و بست های دیگر با ارتش اسرائیل، رسوای عالم است. هدف حماس نیز برقراری یک دولت تشوکراتیست است و این یک برنامه ارتجاعی است. دولت تشوکراتیست اسلامی همانقدر ارتجاعی است که دولت تشوکراتیست یهودی. برنامه حداقل برای تحول انقلابی در فلسطین، فقط می تواند تشکیل یک دولت سکولار دموکراتیک برای تمام مردم

بقیه دو صفحه ۲۷

رفته و وعده هائی که در مورد «روند صلح» و «راه حل پایدار» داده شده، چیزی جز دروغ نیست. منظور از این حرفها و وعده ها، فقط و فقط تامین ثبات برای ژاندارم خاورمیانه ای آمریکاست. مبارزه توده های فلسطینی نیز یکبار دیگر اثبات می کند که آنان اجازه نخواهند داد سرزمینشان با چنین معاملات فریبکارانه ای از چنگشان ربوده شود.

امپریالیستهای آمریکائی در رویای «نظم نوین جهانی» خود چنین می دیدند که مردم فلسطین مطیعانه تسلیم می شوند و موجودیت ستمگرانه اسرائیل و نقش منطقه ایش را قبول می کنند. عرفات نیز خواب کمک های آمریکا را می دید تا یک دولت کوچک فلسطینی بدست آورد. عرفات از این بحث کرد که باید دولت اسرائیل را پذیرفت. او اعلام کرد که گردن گذاشتن به «روند صلح» امپریالیستی، تنها راه حل «واقع بینانه» برای فلسطینیان است. عرفات، سرنگونی دولت اسرائیل از طریق جنگ انقلابی توده ها و جایگزینی آن با یک دولت سکولار (غیر مذهبی) دموکراتیک برای همه مردم فلسطین علیرغم اعتقادات مذهبی شان را ناممکن خواند. اما جریان زندگی نشان داده که به اصطلاح واقع بینی عرفات تا چه اندازه غیر واقع بینانه است. این راه به خیانت های بیشمار انجامیده است. واقعیت اینست که حل مسئله ملی فلسطین نمی تواند به دست امپریالیستها صورت گیرد. واقعیت اینست که دولت اسرائیل در فلسطین اشغالی بیش از پنجاه سال به مثابه رکن اصلی نظم امپریالیستی در خاورمیانه ادامه حیات داده است؛ و درست به همین خاطر، آمریکا سالانه میلیاردها دلار به اسرائیل یارانه می دهد. مسئله ملی فلسطین با مشروعیت بخشیدن به اشغالگران حل نخواهد شد. عرفات با استقبال از «روند صلح» دقیقاً می خواهد به اینان مشروعیت ببخشد؛ و درست به همین علت است که این طرح به هیچ وجه مسئله را حل نخواهد کرد. اشغال فلسطین ناعادلانه است و

از روز ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۰ تاکنون، اوباش اسرائیلی با گلوله های پلاستیکی، گلوله های سربی، خشاب گلوله های مخصوص زره پوش و موشک هلیکوپترهای توپدار، کودکان و جوانان فلسطینی را آماج قرار داده اند. طی چند هفته، بیش از یکصد نفر کشته و هزاران نفر زخمی شده اند. سربازان اسرائیلی به آمبولانسه های صلیب سرخ هم شلیک می کنند تا مطمئن شوند هیچکس جان سالم بدر نخواهد برد. پدروخوانده های آمریکایی دولت اشغالگر اسرائیل، فلسطینیان را محکوم کرده آنان را مستول این کشتار وحشیانه می دانند. اهود باراک نخست وزیر اسرائیل که بوسیله اربابان آمریکایی اش حمایت می شود گستاخانه پارس می کند که با قدرت آتش یک میلیون بار قوی تر، جوانان فلسطینی را هدف قرار خواهد داد.

صدها هزار نفر از توده های عرب در کشورهای خاورمیانه به حمایت از مبارزه عادلانه مردم فلسطین برخاسته اند. ما نیز به آنان می پیوندیم و پرولتاریا و توده های جهان را فرامی خوانیم تا به تهاجم پلیس مخفی و ارتش جنایتکار اسرائیل علیه فلسطینیان اعتراض کرده آن را محکوم کنند.

روشن است دولت صهیونیستی اسرائیل که بر پایه اشغال نامشروع فلسطین موجودیت یافته، بوسیله آمریکا تامین تسلیحاتی و مالی می شود. اسرائیل، سگ زنجیری آمریکا است. وظیفه اسرائیل اینست که به خاطر منافع امپریالیستی آمریکا، مردم فلسطین و کشورهای همسایه و کل منطقه را بیرحمانه سرکوب کند.

همان اندازه که نمایش قدرت اسرائیل علیه جوانان سنگ انداز فلسطینی زشت است، مبارزه بی باکانه مردم فلسطین الهام بخش است. این مبارزه گواه روشن حقیقت عظیمی است که مائوتسه دون همیشه بر آن تأکید داشت: «هر جا ستم است، مقاومت نیز هست.» همانطور که وقایع جاری نشان می دهد مذاکراتی که با حمایت آمریکا به پیش